

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و نوره (۱) و (۲)

(بطلان ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نوره)

آیت الله طوسی (دامت برکاته)

جلسات ۱ تا ۳۷

سال تحصیلی ۹۹-۱۳۹۸

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون این مطلب است که علما در هنگام ظهور چه نقشی دارند. آیا آنچه که گفته می‌شود که اولین مخالفین حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه علما و فقها هستند و آن‌ها علیه امام شمشیر می‌کشند و امام آنان را از بین می‌برد، صحت دارد؟ گاهی صحبت فقهای شیعه و حوزه‌های مقدسه است و گاهی صحبت علمای عامه است که البته علمای عامه همین الان هم مخالفت دارند و در کتاب‌های خود می‌نویسند که اصلاً امام زمانی نیست و متولد نشده است یا اینکه اصلاً چنین اعتقادی ندارند لذا علمای عامه مورد بحث ما نمی‌باشد بلکه محور بحث ما ابتدا نقش علما در دوران ظهور است و پس از آن، نقش علما در دوران غیبت را مورد بررسی قرار می‌دهیم که آیا علما نقش زمینه‌ساز دارند. مطرح کردن اشخاصی مانند یمانی و امثال آن برای محدود کردن قدرت مرجعیت است.

بعضی چنین مدعی هستند که اگر شمشیر دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه نباشد، علما فتوای قتل امام را صادر می‌کنند، این حرف بی ربط و بدون سند است که اصلاً روایت نیست بلکه حرف بعضی از عرفا است، حرف محیی الدین عربی و آن هم ناظر به علمای خودشان است و هیچ ربطی به علمای شیعه ندارد.

کسانی که مدعی هستند نقش علما در دوران ظهور نقش تخریبی و مخالفت است، باید ادله خود را ارائه دهند و حال آنکه علمای شیعه در طول تاریخ تشیع با کمترین امکانات بزرگترین خدمات را در راه تبلیغ و ترویج مهدویت ارائه داده‌اند. مدعیان نقش تخریبی علما از جمله ادله‌ای که می‌توانند به آن استناد کنند روایت ابو جارد است:

روایت اول:

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَرَانَ الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أُسْبَاطٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عجل الله تعالی فرجه، قَالَ: سَأَلْتُهُ، مَتَى يَقُومُ قَائِمُكُمْ؟ قَالَ: يَا أَبَا الْجَارُودِ، لَا تُدْرِكُونَ. فَقُلْتُ: أَهْلَ زَمَانِهِ. فَقَالَ: وَ لَنْ تُدْرِكَ أَهْلَ زَمَانِهِ، يَقُومُ قَائِمُنَا بِالْحَقِّ بَعْدَ إِيَّاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ، يَدْعُو النَّاسَ ثَلَاثًا فَلَا يُجِيبُهُ أَحَدٌ، فَإِذَا كَانَ الْيَوْمُ الرَّابِعُ تَعَلَّقَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، انْصُرْنِي، وَ دَعْوَتُهُ لَا تَسْقُطُ، فَيَقُولُ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) لِلْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ نَصَرُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمَ بَدْرٍ، وَ لَمْ يَخْطُوا سُرُوحَهُمْ، وَ لَمْ يَضَعُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَيَبَايَعُونَهُ، ثُمَّ يَبَايَعُهُ مِنَ النَّاسِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا، يَسِيرُ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَيَسِيرُ النَّاسُ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ)، فَيَقْتُلُ أَلْفًا وَ خَمْسَمِائَةٍ قُرَشِيًّا لَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا فَرَخٌ زَنْيَةٌ. ثُمَّ يَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَيَنْقُضُ الْحَائِطَ حَتَّى يَضَعَهُ إِلَى

الْأَرْضِ، ثُمَّ يُخْرِجُ الْأَزْرَقَ وَ زُرَيْقَ غَضَيْنِ طَرِيَيْنِ، يُكَلِّمُهُمَا فَيُجِيبَانِهِ، فَيَرْتَابُ عِنْدَ ذَلِكَ الْمُبْطِلُونَ، فَيَقُولُونَ: يُكَلِّمُ الْمَوْتَى؟! فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ خَمْسَمِائَةِ مَرْتَابٍ فِي جَوْفِ الْمَسْجِدِ، ثُمَّ يُحْرِقُهُمَا بِالْحَطَبِ الَّذِي جَمَعَاهُ لِيُخْرِقَا بِهِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛ وَ ذَلِكَ الْحَطَبُ عِنْدَنَا نَتَوَارْتُهُ، وَ يَهْدِمُ قَصْرَ الْمَدِينَةِ.

وَ يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ، فَيَخْرُجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الْبُتْرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، قُرَاءَ الْقُرْآنِ، فَقَهَاءَ فِي الدِّينِ، قَدْ قَرَحُوا جِبَاهَهُمْ، وَ شَمَرُوا ثِيَابَهُمْ، وَ غَمَّهُمْ النَّفَاقُ، وَ كُلُّهُمْ يَقُولُونَ: يَا ابْنَ فَاطِمَةَ، ارْجِعْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيكَ. فَيَضَعُ السَّيْفَ فِيهِمْ عَلَى ظَهْرِ النَّجَفِ عَشِيَّةَ الْإِثْنَيْنِ مِنَ الْعَصْرِ إِلَى الْعِشَاءِ، فَيَقْتُلُهُمْ أَسْرَعَ مِنْ جَزْرِ جَزْوٍ، فَلَا يَفُوتُ مِنْهُمْ رَجُلٌ، وَ لَا يَصَابُ مِنْ أَصْحَابِهِ أَحَدٌ، دِمَاؤُهُمْ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ. ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ مُقَاتِلِيهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ). فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَمْلِكُ ثَلَاثِمِائَةَ وَ تِسْعَ سِنِينَ، كَمَا لَبِثَ أَصْحَابُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ غَدَلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا، يُقْتَلُ النَّاسُ حَتَّى لَا يَرَى إِلَّا دَيْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَسِيرُ بِسِيرَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، يَدْعُو الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ فَيُجِيبَانِهِ، وَ تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ، فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِ، فَيَعْمَلُ بِأَمْرِ اللَّهِ.^۱

«ابو جارود گوید: از امام باقر عليه السلام سؤال کردم، چه زمان قائم شما قیام می کند؟ فرمود: ای ابو جارود، درک نخواهید کرد. گفتم: اهل زمان ایشان را؟ فرمود: اهل زمان ایشان را هم درک نمی کنی.

قائم ما بعد از مایوس شدن از شیعه (یا مایوس شدن شیعیان) به حق قیام می کند. مردم^۲ را سه بار دعوت می - کند پس احدی اجابت نمی کند^۳، پس چون روز چهارم شود پرده کعبه را بگیرد و گوید: پروردگارا مرا یاری کن، پس پروردگار به ملائکه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز بدر یاری کردند فرمان یاری می دهد، و ملائکه که هنوز از مرکب ها پیاده نشده اند و سلاح شان را زمین نگذاشته اند با ایشان بیعت می کنند سپس سبب و سبزه مرد از مردم با او بیعت می کنند.

به مدینه می رود و مردم هم تا خدا راضی شود همراه او، پس هزار و پانصد تن از قریش^۴ را به قتل می رساند که در میان آنان، جز زنارزاده وجود ندارد. سپس داخل مسجد می شود و دیوار را می شکند و به زمین می گذارد و

۱ دلائل الإمامة ؛ ص ۴۵۵

۲ ناس: احتمال دارد ناس به معنای عامه (اهل سنت) باشد.

۳ این مطلب بر خلاف دیگر روایات است مگر اینکه گفته شود مراد نفس زکیه است یا اینکه بگوئیم ادامه ی ندهاها است.

۴ قریش زیاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اذیت می کردند، به جهت اذیت های آن ها بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مجبور شدند به طائف هجرت کنند و همچنین هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه به خاطر اذیت های قریش بود. در زمان امیر المومنین علیه السلام هم تنها پنج نفر از قریش همراه امام از مکه به عراق آمدند که سه نفر آن ها از بستگان امام بودند اما فتنه جنگ جمل را به راه انداختند. و در حادثه ی کربلا حتی یک نفر از قریش همراه امام حسین علیه السلام نشد. امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: بیست نفر که ما را دوست داشته باشند در مکه نیست. علت مواضع تند قریش علیه اهل بیت علیهم السلام این است که امیر المومنین علیه السلام با آن ها قاطعانه برخورد می کرد، در جنگ بدر بیش از هفتاد نفر از آن ها کشته شدند که اکثر آن ها به دست امیر المومنین علیه السلام کشته شدند. در روایت هم بیان شده که قریش برای امام زمان علیه السلام ایجاد مزاحمت می کنند.

ازرق و زریق را که لعنت خدا بر آنها باد! بیرون می‌آورد^۱ و با آنها حرف می‌زند و آنها هم جواب می‌دهند. در آن حال است که اهل باطل به شک می‌افتند و می‌گویند: مرده‌ها چگونه سخن می‌گویند! پانصد نفر از آنها را در میان مسجد، اعدام می‌کند. سپس آن دو را با آن هیزمی که برای آتش زدن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام جمع کرده بودند، می‌سوزاند و آن هیزماها نزد ما به ارث است و قصر «مدینه» را ویران می‌سازد.

به سوی کوفه رهسپار می‌شود. در آنجا شانزده هزار تن از فرقه بتریه، مسلح در برابر امام می‌ایستند. آنان، قاریان قرآن و فقیهان دینی‌اند و پیشانی آنان در اثر عبادت زیاد، پینه بسته. چهره‌هایشان در اثر شب‌زنده‌داری زرد شده و نفاق سراپای آنها را پوشانده است. یک‌صدا فریاد برمی‌آورند و به حضرت می‌گویند: «ای پسر فاطمه! از همان‌جا که آمده‌ای بازگرد؛ زیرا به شما نیازی نداریم. سپس شمشیر بر آنها فرود آورده، از عصر روز دوشنبه تا عشا، در پشت شهر نجف، همه آنها را در مدت نحر شتری از میان بر می‌دارد. حتی یک نفرشان نجات نمی‌یابد و به یک نفر از اصحاب امام علیه‌السلام هم ضرری نمی‌رسد و کشتن آنها برای تقرب و نزدیک شدن به خدا است.»

۱ طبق روایات خداوند هفتاد هزار ملک نقاله دارد که اجساد مردگان را به جاهای مناسب آنان انتقال می‌دهند لذا باید بررسی شود اینکه امام ابدان آن دو را خارج می‌کنند چگونه است.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود، آیا آنچه که گفته می‌شود که علمای شیعه در برابر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الیهم موضع‌گیری می‌کنند صحت دارد یا مطلب چیز دیگری است؟ ما بر آن شدیم که مخالفان حضرت در هنگام ظهور را طبق روایات بررسی کنیم. آیا کسی از علمای شیعه جزء مخالفین حضرت وجود دارد؟ به قطع می‌توان گفت حتی یک نفر هم نمی‌باشد. ما در ادامه به بررسی روایاتی که ممکن است مورد استناد مدعیان باشد، می‌پردازیم.

در روایت اول که مطرح کردیم «فقها» ذکر شده بود اما خود روایت بیان کرده بود که مراد فرقه بتریه است و روایتی که بیان کند فقهای شیعه جزو مخالفان حضرت هستند، وجود ندارد.

ادامه روایت اول:

ثُمَّ يَدْخُلُ الْكَوْفَةَ فَيَقْتُلُ مُقَاتِلِيهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ). فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ عجل الله تعالی فرجه الیهم لَيَمْلِكُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ تِسْعَ سِنِينَ، كَمَا لَبِثَ أَصْحَابُ الْكَهْفِ فِي كَهْفِهِمْ، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا، وَ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا، يُقْتَلُ النَّاسُ حَتَّى لَا يَرَى إِلَّا ذَيْنِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، يَسِيرُ بِسِيرَةِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عليه السلام، يَدْعُو الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ فَيُجِيبَانِهِ، وَ تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ، فَيُوحَى اللَّهُ إِلَيْهِ، فَيَعْمَلُ بِأَمْرِ اللَّهِ.^۱

«سپس به کوفه داخل شده و جنگاوران آن‌ها را تا راضی شدن خدا از میان برمی‌دارد. راوی گوید: معنای این حرف امام را نفهمیدم. کمی صبر کردم، گفتم: فدایت شوم، چگونه رضایت خدا را درک می‌نمایید؟! فرمود: ای ابو جارود! خداوند به مادر موسی عجل الله تعالی فرجه الیهم وحی نمود، و او «قائم» عجل الله تعالی فرجه الیهم که از مادر موسی بهتر است و به زنبور عسل وحی نمود و حال آن‌که او بهتر از زنبور عسل است. در این جا بود که مذهب او را فهمیدم. به من فرمود: آیا منظورم را فهمیدی. عرض کردم: بله!

همانا «قائم» عجل الله تعالی فرجه الیهم سی صد و نه سال مالک (زمین) می‌شود، به تعداد ماندن اصحاب کهف در غارشان و زمین را لبریز از عدل و داد می‌کند، آن‌گونه که از ظلم و جور لبریز شده باشد.»

توضیح روایت:

بتریه:

مرحوم مامقانی در مقباس الهدایة در مورد بتریه می‌فرماید:

فرقة من الزیدیه قیل نسبوا الی المغیره لقبه الابتر و قیل هم اصحاب کثیر النواء و حسن بن صالح و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عیینة و سلمة بن کهیل و ابی المقدام و هم الذین دعوا الی ولایة علی ثم خلطوها بولایة ابی بکر و عمر و یتبتون لهم الامامة و ینغضون عثمان و طلحة و زبیر و عایشة. و الذی أعتقده ان بتریة هم زیدیه العامة.^۱

بتریه فرقه‌ای از زیدیه هستند، گفته شده است: منسوب به مغیره هستند که لقب او ابتر است و گفته شده است: آن‌ها اصحاب کثیر النواء و حسن بن صالح و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عیینة و سلمة بن کهیل و ابو مقدام هستند و آن‌ها به ولایت علی دعوت می‌کردند و آن را با ولایت ابو بکر و عمر مخلوط می‌کردند و امامت را برای آن‌ها اثبات می‌کردند و بغض عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را داشتند. و اعتقاد من این است که بتریه زیدیه‌ی عامه هستند.

و حال آنکه هیچ یک از علمای شیعه اعتقادات بتریه را ندارند و سران بتریه هیچکدام از علمای شیعه نیستند.

^۱ مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۵۰

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

منابع روایت اول:

۱. دلائل الإمامة: ص ۲۴۱ (۴۵۵) ح ۴۳۵
۲. غيبة الطوسی: ص ۴۷۴ ح ۴۹۶- آخر روایت را با کمی تفاوت نقل کرده است.
۳. تاج الموالمید: ص ۱۵۳- همان متن غیبت طوسی، مرسلا
۴. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۱۶-۵۱۷ ب ۳۲ ف ۱۲ ح ۳۷۲- از غیبت طوسی.
۵. حلیة الأبرار: ج ۲ ص ۵۹۸-۵۹۹ ب ۲۸- همان نص دلائل الإمامة، با تفاوت، از مسند فاطمة.
۶. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۹۱ ب ۲۶ ح ۳۴- از غیبت طوسی.
۷. بشارة الإسلام: ص ۲۴۱ ب ۳- از بحار الانوار.
۸. الأنوار البهیة: ص ۳۸۲-۳۸۳- نقل الإرشاد.
۹. معجم الأحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم: ج ۴؛ ص ۴۷۹

بررسی سند روایت:

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ (أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ هَارُونُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَامٍ) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمْرَانَ الْمَدَائِنِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ابو جارود زیاد بن منذر:

ایشان توثیقی ندارد اما در مذمتش روایاتی وارد شده است و مرحوم مامقانی بر اساس آن روایات حکم به ضعف او می‌کند و متأخرین و معاصرین هم همین نظر را دارند اما مرحوم خوئی ایشان را توثیق می‌کند. از عامه کسی او را تقویت نکرده بلکه همگی او را تضعیف کردند و از تضعیف آن‌ها می‌توان کشف کرد که او شخصی مورد تأیید است. عامه علت تضعیف او را نقل روایات در فضائل اهل بیت علیهم السلام بیان می‌کنند.

نظرات عامه در مورد ابو جارود:

جورجانی نام او در کتاب الکامل فی الضعفاء برده است.

و قال معاوية بن صالح، عن يحيى بن معين: كذاب عدو الله ليس يسوى فلسا. «دروغگو و دشمن خدا است و یک فلس (معادل ریال) ارزش ندارد.»

و قال عباس الدوري عن يحيى: كذاب.^۱

عامه ابو جارود را به جهت نقل روایات در فضائل اهل بیت علیهم السلام تضعیف می کنند. او در ذیل آیه شریفه «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمودند: «اهتدی الی ولایتنا»^۲

ابن عدی جرجانی می گوید:

و هذه الاحادیث التي امليتها مع سائر احاديثه التي لم اذكرها، عامتها غير محفوظة و عامة ما يروى زياد بن منذر هذا في فضائل اهل البيت عليهم السلام و هو من المعدودين من اهل الكوفة ای الغالی و له عن ابي جعفر عليه السلام تفسير و غير ذلك. انما تكلم فيه يحيى بن معين و ضعفه لانه يروى احاديث في فضائل اهل البيت عليهم السلام و يروى ثلب غيرهم و يفرط في ذلك و لذلك ضعفه.

«این احادیثی که نوشتم همراه سائر احادیثی که ذکر نکردم مورد اعتنا نیست و عموم روایاتی که زیاد بن منذر روایت می کند در فضائل اهل بیت علیهم السلام است و او از اهل کوفه یعنی غالی شمرده می شود و برای او از ابو جعفر علیه السلام تفسیری است. یحیی بن معین او را تضعیف کرده است؛ چون احادیث در فضائل اهل بیت علیهم السلام روایت کرده است و ضعف غیر آنان (صحابه) را روایت کرده و در این جهت افراط کرده است به همین جهت او را تضعیف کرده است.»

به نظر ما تضعیف ابو جارود توسط بزرگان اهل سنت اگر دلیل اعتبار او نباشد لااقل موجب تجدید نظر در مورد تضعیف او است.

مرحوم نجاشی می فرماید:

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۲۹ ؛ ص ۶۵

۲ بحار الأنوار ؛ ج ۲۷ ؛ ص ۱۷۶

قال النجاشي: زياد بن المنذر أبو الجارود الهمداني الخارفي الأعمى أخبرنا ابن عبدون عن علي بن محمد عن علي بن الحسن عن حرب بن الحسن عن محمد بن سنان قال قال لي أبو الجارود: ولدت أعمى ما رأيت الدنيا قط كوفي كان من أصحاب أبي جعفر عليه السلام وروى عن أبي عبد الله عليه السلام و تغير لما خرج زيد - رضي الله عنه.

«زياد بن منذر ابو جارود همداني كور بود، محمد بن سنان گوید: ابو جارود برای من گفت: كور به دنيا آمدم و هیچگاه دنيا را ندیدم. او كوفی و از اصحاب امام باقر عليه السلام بود و از امام صادق عليه السلام روایت نقل کرده است و چون زيد قیام کرد، تغییر کرد.»

شیخ طوسی می‌فرماید: ابو جارود زیدی است و مذهب زیدیه جارودی به او منتسب است.

نظر ابن غضائری:

هو صاحب المقام حدیثه فی حدیث أصحابنا أكثر منه فی الزیدیه و أصحابنا یكروهون ما رواه محمد بن سنان عنه و یعتمدون ما رواه محمد بن بكر الأرجتی.

«او صاحب مقام است، حدیث او در احادیث اصحاب ما از احادیث او در زیدیه بیشتر است و اصحاب ما آنچه محمد بن سنان از او روایت می‌کند را کراهت دارند و به آنچه محمد بن بكر أرجتی روایت کرده اعتماد می‌کنند.»

روایات در مذمت ابو جارود:

مرحوم کشی نقل می‌کند:

۱. أبو الجارود زياد بن المنذر الأعمى السرحوب: «حكى أن أبا الجارود سمى سرحوبا و تنسب إليه السرحوبية من الزيدية سماه بذلك أبو جعفر عليه السلام، و ذكر أن سرحوبا اسم شيطان أعمى، يسكن البحر، و كان أبو الجارود مكفوبا أعمى، أعمى القلب.»^۱

« حکایت شده که ابو جارود سرحوب نامیده شد و سرحوبیه‌ی از زیدیه به او منسوب‌اند، امام باقر عليه السلام به این اسم او را نامید و ذکر فرمود که سرحوب اسم شیطانی نابینا است که در دریا سکونت دارد و ابو جارود نابینا و کور دل بود.»

نظر مرحوم خوئی:

أقول: أما إنه كان زیدیا فالظاهر أنه لا إشكال فيه، و أما تسميته بسرحوب، عن أبي جعفر عليه السلام فهي رواية مرسله من الكشي لا يعتمد عليها، بل إنها غير قابلة للتصديق، فإن زيادا لم يتغير في زمان الباقر عليه السلام، و إنما تغير بعد

خروج زید، و کان خروجه بعد وفاه اُبی جعفر علیه السلام بسبع سنین. فکیف یمکن صدور هذه التسمیة من اُبی جعفر علیه السلام ۱

«ظاهرا شکی در زیدی بودن او نیست، اما تسمیه او به سرحوب توسط امام باقر علیه السلام بر مبنای روایت مرسلی از کشی است که اعتمادی بر آن نیست؛ زیرا او در زمان امام باقر علیه السلام هنوز خیلی تغییر نکرده بود و بعد از خروج زید تغییر کرد. زید هفت سال بعد از وفات ابو جعفر علیه السلام خروج کرد. چگونه ممکن است این تسمیه از ابو جعفر علیه السلام صادر شده باشد.»

۲. ثم قال الکشی: «إسحاق بن محمد البصری، قال: حدثنی محمد بن جمهور، قال: حدثنی موسی بن یسار (عن) الوشاء، عن اُبی بصیر، قال: کنا عند اُبی عبد الله ع فمرت بنا جاریة معها قمقم فقلبتہ، فقال اُبو عبد الله ع: إن الله عز و جل إن کان قلب اُبی الجارود، کما قلبت هذه الجاریة هذا القمقم فما ذنبی؟! ۲»

«ابو بصیر گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که کنیزی از کنار ما عبور کرد، که همراه او قمقمه‌ای بود. وقتی آن قمقمه را برگرداند، امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند قلب ابو جارود را برگردانده همانطور که این جاریه این قمقمه را برگرداند. گناه من چیست؟!»

۳. علی بن محمد، قال: حدثنی محمد بن أحمد، عن علی بن إسماعیل عن حماد بن عیسی عن الحسین بن المختار عن اُبی أسامة، قال لی اُبو عبد الله علیه السلام أ ما فعل اُبو الجارود؟ أما و الله لا یموت إلا تائها.

«امام صادق علیه السلام فرمودند: ابو جارود چه کرد؟! به خداوند قسم گمراه از دنیا می‌رود!»

مرحوم خوئی نسبت به این روایات مناقشه‌ی سندی و دلالتی می‌کنند.

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۸ ؛ ص ۳۳۴

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۸ ؛ ص ۳۳۴

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

ادامه‌ی بررسی سند روایت اول (روایات مذمت ابو جارود)

۴. علی بن محمد قال: حدثني محمد بن أحمد عن العباس بن معروف عن أبي القاسم الكوفي، عن الحسين بن محمد بن عمران عن زرعة عن سماعة عن أبي بصير قال: ذكر أبو عبد الله عليه السلام كثير النواء و سالم بن أبي حفصة و أبا الجارود، فقال: كذابون مكذبون كفار عليهم لعنة الله قال: قلت جعلت فداك كذابون قد عرفتهم فما معنی مكذبون؟ قال: كذابون يأتوننا فيخبرون أنهم يصدقوننا و ليس كذلك و يسمعون حديثنا، فيكذبون به.

«ابو بصير گوید: نزد امام صادق عليه السلام نام كثير النواء و سالم بن ابی حفصه و ابو جارود ذکر شد، حضرت فرمودند: این‌ها کذاب هستند، مکذب و کافر هستند، بر آن‌ها لعنت خداوند باد گوید: گفتم: فدای شما شوم کذب آنان را شناختیم پس معنای مکذبون چیست؟ فرمودند: کذابون نزد ما می‌آیند پس خبر می‌دهند که ما را تصدیق می‌کنند و حال که چنین نمی‌کنند و حدیث ما را می‌شنوند پس آن را تکذیب می‌کنند.»

۵. حدثني محمد بن الحسن البراثي و عثمان بن حامد الكشيان، قالوا: حدثنا محمد بن زياد، عن محمد بن الحسين، عن عبد الله المزخرف، عن أبي سليمان الحمار، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لأبي الجارود بمنى في فسطاطه رافعا صوته: يا أبا الجارود، كان و الله أباي إمام أهل الأرض حيث مات لا يجهله إلا زال، ثم رأيت في العام المقبل، قال له مثل ذلك، قال: فلقيت أبا الجارود بعد ذلك بالكوفة، فقلت له: أ ليس قد سمعت ما قال أبو عبد الله ع مرتين؟ قال: إنما يعني أباه علي بن أبي طالب عليه السلام!!^۱

«ابو سلیمان حمار گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام به ابو جارود در منا با صدای بلند می‌گوید: ای ابو جارود به خدا قسم پدرم امام اهل زمین بود هنگامی که از دنیا رفت به مقامش جاهل نبود مگر همراه سپس سال بعد او را دیدم و امام همانند همان مطلب را به او فرمود. پس از آن ابو جارود را در کوفه ملاقات کردم، به او گفتم: آیا نشنیدی آنچه امام صادق عليه السلام دو مرتبه فرمود؟ گفت: مراد امام از پدر، همان علی بن ابی طالب عليه السلام بود.»

از این روایات استفاده می‌شود که ابو جارود همراه بوده است؛ اما مرحوم خوئی می‌فرماید:

أقول: هذه الروایات كلها ضعيفة علی أنها لا تدل علی ضعف الرجل و عدم وثاقته إلا الروایة الثالثة منها لكن فی سندھا علی بن محمد و هو ابن فیروزان و لم یوثق و محمد بن أحمد و هو محمد بن أحمد بن الولید و هو مجهول و الحسین بن محمد بن عمران مهمل إذن کیف یمکن الاعتماد علی هذه الروایات فی تضعیف الرجل فالظاهر أنه ثقة لا لأجل أن له أصلا و لا لروایة الأجلاء عنه لما عرفت غیر مرة من أن ذلك لا یمکن لإثبات الوثاقة بل لوقوعه فی أسانید کامل الزیارات، و قد شهد جعفر بن محمد بن قولویه بوثاقه جمیع رواتھا. فقد روى عن أبی جعفر عليه السلام و روى عنه عثمان بن عیسی الباب ۱۳، فی فضل الفرات و شربه و الغسل فیہ، الحدیث ۳. و لشهادة الشیخ المفید، فی الرسالة العددیة بأنه من الأعلام الرؤساء المأخوذ عنهم الحلال و الحرام و الفتی و الأحكام الذین لا یطعن علیهم و لا طریق إلی ذم واحد منهم. و لشهادة علی بن إبراهیم فی تفسیره بوثاقه کل من وقع فی أسناده.

«روایاتی که در مذمت ایشان وارد شده است، همه‌ی آن ایراد دارد و همچنین دلالت بر ضعف او و عدم وثاقتش ندارد مگر روایت سوم که آن هم سندش مشکل دارد چون در سند آن افراد مجهولی هستند پس ایشان ظاهرا ثقة است. نه به جهت اینکه برای او اصل است و نه از آن جهت که بزرگان از او روایت نقل کردند به جهت آنچه شناختی بارها که آن برای اثبات وثاقت شخص کفایت نمی‌کند بلکه به جهت اینکه او در اسناد کامل الزیارات است و جعفر بن محمد بن قولویه شهادت داده است که تمام راویان آن ثقة هستند. و به جهت شهادت شیخ مفید در رساله‌ی عددیه به اینکه او از بزرگانی است که از آن‌ها حلال و حرام و احکام گرفته می‌شد و از کسانی که طعن بر آنان نمی‌باشد و طریقی برای ذم یکی از آنان نمی‌باشد. و به جهت شهادت علی بن ابراهیم در تفسیرش به وثاقت همه‌ی کسانی که در اسناد آن قرار دارند.»

به نظر ما دلیل دیگری نیز درباره‌ی وثاقت ایشان از کلمات مرحوم خوئی استفاده می‌شود و آن اینکه ابو جارود از مذهب زیدی به مذهب حق اثنا عشری برگشت. بر فرض اینکه احادیث در مذمت او اعتبار داشته باشد معارض دارد، حسن بن محبوب از او احادیث لوح را نقل می‌کند، حسن بن محبوب از شاگردان امام صادق عليه السلام بود، شهادت امام صادق عليه السلام سال ۱۴۸ بوده و حسن بن محبوب اواخر عمر شریف امام صادق عليه السلام به دنیا آمده و از ابو جارود احادیث لوح را نقل می‌کند و این یعنی ابو جارود در آن هنگام بر هدایت بوده است.

ثم إن الشیخ الصدوق قال: حدثنا أحمد بن محمد بن یحیی العطار - رضی الله عنه - قال: حدثنا أبی، عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبی الجارود، عن أبی جعفر عليه السلام، عن جابر بن عبد الله

الأنصاری، قال: دخلت علی فاطمة عليها السلام، و بین یدیها لوح فيه أسماء الأوصیاء، فعددت اثنی عشر، آخرهم القائم عليه السلام، ثلاثة منهم محمد و أربعة منهم علی ع.^۱

«مرحوم صدوق به سندش نقل می کند از ابو جارود از امام باقر عليه السلام از جابر بن عبد الله انصاری که گفت: نزد فاطمه عليها السلام شرفیاب شدم، نزد ایشان لوحی بود که در آن اسماء اوصیاء بود پس شمردم دوازده نفر بودند، آخرین آن ها قائم عليه السلام، سه نفر از آنان محمد و چهار نفر از آنان علی.»

سپس مرحوم خوئی می فرماید:

أقول: إذا صح سند الروایتین و لم یناقش فیهما بعدم ثبوت وثاقه أحمد بن محمد بن یحیی و الحسین بن أحمد بن إدريس، لم یکن بد من الالتزام برجوع أبي الجارود، من الزیدیة إلى الحق، و ذلك فإن رواية الحسن بن محبوب المتولد قریبا من وفاة الصادق عليه السلام عنه، لا محالة تكون بعد تغیره و بعد اعتناقه مذهب الزیدیة بكثير، فإذا روى أن الأوصیاء اثنا عشر، آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمد، و أربعة منهم علی ع، کان هذا رجوعا منه إلى الحق، و الله العالم.^۲

«اگر سند دو روایت صحیح باشد و در آن دو مناقشه نشده به عدم وثاقت احمد بن محمد بن یحیی و حسین بن احمد بن ادريس، چاره ای نمی باشد از التزام به رجوع ابو جارود از زیدیه به مذهب حق و علت آن هم این است که حسن بن محبوب که از او روایت کرده اواخر عمر شریف امام صادق عليه السلام به دنیا آمده که به ناچار روایت بعد از تغییر از مذهب زیدیه نقل شده پس چون او روایت کرده که اوصیاء دوازده نفر بودند، آخرین آن ها قائم عليه السلام، سه نفر از آنان محمد و چهار نفر از آنان علی. این رجوع او از زیدیه به مذهب حق است.»

سوالی که در اینجا مطرح است اینکه آیا رجوع کردن ابو جارود به حق و مذهب اثنا عشری دال بر وثاقت است، مگر هر اثنا عشری ثقة است؟ الا اینکه مبنای ما اصالة العدالةی باشد. یعنی اصل بر این است که شیعه عادل باشد. مرحوم خوئی اثنا عشری بودن ابو جارود را اثبات کرد اما بحث در وثاقت او باقی است. البته بودن ابو جارود در اسناد کامل الزیارات و تفسیر مرحوم قمی و شهادت شیخ مفید بر اعتبار او کفایت می کند چه بر مذهب زیدی باقی مانده باشد و چه از آن برگشته باشد.

نظر مرحوم مامقانی:

و تلخیص المقال: أن الرجل لم یرد فيه توثیق بوجه، بل هو مذموم أشدّ الذمّ. و قد ضعفه فی الوجیزة .. و غیرها. و لا ینفع بعد ذلك عدّ الشيخ المفید رحمته الله إياه فی الجماعة الذين مدحهم من أصحاب الباقرین عليهما السلام. لما نبهنا علیه

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۸ ؛ ص ۳۳۶

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۸ ؛ ص ۳۳۶

عند نقل عبارته فی الفائدة الثانية و العشرين من المقدمة من أنّ شهادته إنّما تنفع فی مجهول الحال، دون معلوم الضعف، و الرجل معلوم الضعف، فتدبر^۱

«خلاصه‌ی کلام: در مورد ایشان توثیقی وارد نشده است بلکه او به شدت ذم شده است و مرحوم مجلسی در وجیزه و غیر آن او را تضعیف کرده‌اند و بعد از تضعیف مرحوم مجلسی شمردن مرحوم مفید او را در ردیف جماعتی که آن‌ها را مدح کردند از اصحاب باقرین علیهم‌السلام، نفعی ندارد به جهت آنچه در فائده‌ی بیست و دوم از مقدمه به آن تنبیه دادیم که شهادت مرحوم مفید در مجهول الحال نفع دارد اما در کسی که ضعف او معلوم است نفعی ندارد و ایشان هم معلوم الضعف هستند.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

ظهر ممّا نقلناه عن المصادر المشار إليها أنّ المعنون ضعيف مبدع عند الخاصة و العامة، و أنّ حديثه ساقط عن الاعتبار إلّا إذا ثبت أنّ روايته كانت قبل الانحراف.^۲

«ظاهر شد از آنچه از مصادر مورد اشاره نقل کردیم اینکه معنون ضعیف و بدعت‌گذار نزد خاصه و عامه است و حدیث او ساقط از اعتبار است مگر اینکه ثابت شود روایت او قبل انحراف او بوده است.»

نظر نهایی در مورد ابو جارود

به نظر ما ابو جارود ثقة است و دلیل ما هم بیان مرحوم شیخ مفید در مورد ایشان است که معارضی هم ندارد و تضعیف مرحوم مجلسی هم که از متأخرین است ممکن است به استناد روایات دامه باشد؛ که روایات دامه از حیث سند ضعیف هستند.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۲۹ ؛ ص ۶۴

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۲۹ ؛ ص ۶۶

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیوم

ادامه‌ی بررسی سند روایت اول

محمد بن همام: ایشان ثقه است.

ابو الحسین محمد بن هارون:

ایشان توثیقی ندارد و تنها مرحوم نجاشی در شرح حال احمد بن محمد بن ربیع بر او ترحم دارد.

نظر مرحوم بهبهانی: **یظهر منه حسن حاله**. «از ترحم مرحوم نجاشی حسن حال ایشان ظاهر می‌شود.»

نظر مرحوم مامقانی:

و ذلک مما یدرج الرجل فی الحسان لکشفه عن کونه امامیا مرضیا.^۱

«ایشان حسن است زیرا ترحم نجاشی کشف از امامی بودن و اینکه مورد رضایت نجاشی بوده است، می‌کند.»

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

قال: ترخم النجاشی علیه فی أحمد بن محمد بن الربیع أقول: هو ابن هارون بن موسی التلعکبری.

هذا، و قال النجاشی فی أبیه: «كنت أحضر فی داره مع ابنه أبی جعفر و الناس یقرءون علیه» فإن کان المراد بابنه هذا، فإما أن یکون ذا کنیتین، و إما یکون إحدهما تصحیفاً أو تحریفاً.^۲

«مرحوم نجاشی در ترجمه احمد بن محمد بن ربیع بر او ترحم کرده است. او همان ابن هارون بن موسی تلکبری است. نجاشی در مورد پدر او گفته است: "من در خانه‌ی او همراه فرزندش ابو جعفر بودم و طلاب و محدثین نزد او قرائت می‌کردند." اگر مراد از (ابن) محمد بن هارون همین باشد باید بگوئیم یا ایشان دارای دو کنیه است یا اینکه یکی از دو کنیه تصحیف یا تحریف است.»

۱ تنقیح المقال ؛ ج ۲ ؛ ص ۱۹۸

۲ قاموس الرجال ؛ ج ۹ ؛ ص ۶۳۹

مرحوم خوئی هم ترجم نجاشی را نقل می کند.

مرحوم نمازی هم به روایاتی که از او نقل شده از جمله نامه‌ی خلیفه‌ی دوم به معاویه را نقل می کند.

پس در مورد محمد بن هارون تنها طلب رحمت نجاشی برای او را داریم، که طبق مبنای مرحوم مامقانی ترجم کشف از اعتبار و حسن شخص می کند. البته فرمایش ایشان بجا است؛ در صورتی که معارض نداشته باشد.

حسن بن بشیر:

مرحوم مامقانی می فرماید:

عده الشیخ رحمه الله من أصحاب الرضا عليه السلام، مضافاً إلى ما فی العنوان قوله: مجهول. و قال فی القسم الثانی من الخلاصة: الحسن بن بشیر، من أصحاب الکاظم عليه السلام مجهول. انتهى. و ظاهر کونه إمامیاً.^۱

«شیخ ایشان را از اصحاب امام رضا عليه السلام قرار داده است و فرموده است: مجهول. علامه حلی هم او را در قسم دوم خلاصه الاقوال ذکر کرده است. ظاهراً او امامی است.»

فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:

کلّ من عنونه صرح بجهالته، فهو مجهول الحال.^۲

«هر کسی او را عنوان کرده تصریح به مجهول بودن او کرده است پس او مجهول الحال است.»

پس حسن بن بشیر مجهول الحال است البته روایتی از ایشان در تهذیب در فضیلت مساجد و جماعت نقل شده است اما راوی روایت به عنوان حسین بن کثیر هم ذکر شده، حسن بن یسار و حسین بن بشار هم نقل شده است یعنی هم در عنوان و هم در وصف ایشان بحث است.

علی بن اسباط:

نظر مرحوم نجاشی:

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۱۹ ؛ ص ۶

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۱۹ ؛ ص ۶

علی بن أسباط بن سالم بیاع الزطی أبو الحسن المقرئ کوفی، ثقّہ، و کان فطحیا، جرى بينه و بین علی بن مهزیار رسائل فی ذلك، رجعوا فیها إلى أبی جعفر الثانی علیه السلام، فرجع علی بن أسباط، عن ذلك القول و تركه، و قد روى عن الرضا علیه السلام من قبل ذلك، و كان أوثق الناس و أصدقهم لهجۃ.^۱

«علی بن اسباط کوفی و ثقہ است و او فطحی بود، بین او و علی بن مهزیار نامه‌هائی در این مورد رد و بدل می- شد. به ابو جعفر ثانی علیه السلام رجوع کردند. سپس علی بن اسباط از فطحیہ برگشت و آن را ترک کرد، و قبل از آن از امام رضا علیه السلام روایت نقل می‌کرد، و او از موثق‌ترین و صادق‌ترین مردم بود.»

نظر مرحوم کشی:

کان علی بن أسباط فطحیا، و لعلی بن مهزیار إلیه رسالۃ فی النقض علیہ مقدار جزء صغیر، قالوا: فلم یجمع ذلك فیہ و مات علی مذهبہ! ^۲ «علی بن اسباط فطحی بود، علی بن مهزیار در رد مذهب او نامه‌ای نوشت، گفتند: آن نامه در او اثری نگذاشت و بر مذهبش از دنیا رفت.»

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

قول: لا یبعد تقدّم قول النجاشی برجوعه عن الفطحیۃ علی قول الکشی بعدمہ. و يؤید رجوعه ما رواه الکافی عنه، قال: خرج أبو جعفر الجواد علیه السلام فنظرت إلی رأسه و رجليه لأصف قامته لأصحابنا بمصر، فبینا أنا كذلك حتّی قعد و قال: یا علیّ إنّ الله احتجّ فی الإمامۃ بمثل ما احتجّ به فی النبوة، فقال: «وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» و عن علیّ بن مهزیار، قال: كتب علیّ بن أسباط إلی أبی جعفر علیه السلام فی أمر بناته و أنّه لا یجد أحدا مثله، فكتب إلیه أبو جعفر علیه السلام: فهمت ما ذكرت من أمر بناتک و أنّک لا تجد أحدا مثلك، فلا تنظر فی ذلك - رحمک الله - فإنّ الرسول صلی الله علیہ و آله قال: إذا جاءکم من ترضون خلقه و دینه، فزوّجوه.^۳

«بعید نیست که سخن نجاشی بر مرحوم کشی تقدم داشته باشد، لذا قول به رجوع او از مذهب فطحی مقدم است. و آنچه کافی از او روایت کرده است، رجوع او را تأیید می‌کند: علی بن اسباط، گوید: امام جواد علیه السلام از منزل بیرون آمد و من از سر تا پایش را نگاه کردم تا اندام او را برای هم مذهببان مصری خودمان وصف کنم، در این میان بودم که نشست و فرمود: ای علی، به راستی، خدا در امامت همان حجتی را اقامه کرده است که در نبوت اقامه کرده و فرموده است (۱۳ سوره مریم): "و حکم نبوت را در کودکی به او عطا کردیم."

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۲ ؛ ص ۲۸۴

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۲ ؛ ص ۲۸۵

۳ قاموس الرجال ؛ ج ۷ ؛ ص ۳۶۶

علی بن مهزیار گفت: علی بن اسباط نامه‌ای به ابو جعفر علیه السلام در مورد دخترانش و اینکه احدی مثل خودش یافت نمی‌شود، نوشت پس ابو جعفر علیه السلام به او نوشت: آنچه از امر دخترانت ذکر کردی و اینکه احدی مثل خودت نیافتی را درک کردم، چنین نظر نداشته باش، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی کسی که خلق و دین وی مایه رضایت است به خواستگاری می‌آید به او زن بدهید.»

مرحوم خوئی می‌فرماید:

و المتحصل أنه لا إشكال في وثاقه علي بن أسباط، و في أنه كان فطحيا في زمان الرضا عليه السلام لما عرفت، إنما الإشكال في رجوعه عن ذلك في زمان الجواد عليه السلام. فإن مقتضى عد ابن مسعود إياه من الفطحية و إخبار الكشي عن جماعة بأنهم قالوا: إن علي بن أسباط مات على مذهبه بعد ما ذكر أنه كان فطحيا، أنه لم يرجع إلى الحق حتى مات، و صريح النجاشي أنه رجع إلى الحق في زمان الجواد عليه السلام، فبين الأمرين تهافت و تناقض. قال ابن داود: «و الأشهر ما قال النجاشي، لأن ذلك شاع بين أصحابنا و ذاع فلا يجوز بعد ذلك الحكم بأنه مات على المذهب الأول» (انتهی). أقول: إن كان الأمر كما ذكره ابن داود فلما ذا ذكره في القسم الثاني (۳۲۱) بل كان عليه أن يذكره في القسم الأول كما صنعه العلامة. و كيف كان، فلم يظهر لنا وجه لتقديم قول النجاشي على قول محمد بن مسعود الذي هو كان قريب العهد إلى زمان الجواد عليه السلام.^۱

«اشکالی در وثاقت علی بن اسباط و اینکه او در زمان امام رضا علیه السلام فطحی بوده نیست بلکه رجوع او از فطحیه در زمان امام جواد علیه السلام محل اشکال است.

مقتضای اینکه ابن مسعود او را از فطحیه شمرده و خبر دادن کشی از جماعتی که بعد از ذکر فطحی بودن او گفتند: او بر مذهبش از دنیا رفت این است که او به حق رجوع نکرد تا اینکه از دنیا رفت، و نجاشی به صراحت بیان می‌کند که او در زمان امام جواد علیه السلام به حق برگشت پس بین این دو تناقض است. ابن داود گفت: اشهر گفته نجاشی است؛ زیرا آن مطلب بین اصحاب ما شیوع دارد پس حکم به اینکه او بر مذهب اولش وفات یافت جایز نیست. گوئیم: اگر امر چنانچه ابن داود ذکر کرده، باشد پس چرا ابن داود او را در قسم دوم ذکر کرده بلکه باید او را در قسم اول ذکر می‌کرد همچنان که علامه چنین کرده است.

به هر حال وجه تقدیم قول نجاشی بر قول محمد بن مسعودی که به زمان امام جواد علیه السلام نزدیک است برای ما روشن نیست.»

طبق مبنای مرحوم خوئی که اعتقادات راوی را در توثیق و عدم توثیق دخالت نمی‌دهد؛ عدم رجوع علی بن اسباط از فطحیه اشکالی به وثاقت او وارد نمی‌کند.

قریب ۴۰۰ روایت از علی بن اسباط در کتب اربعه نقل شده که این خود شاهی دیگر بر وثاقت ایشان است.

پس استناد به این روایت برای اثبات اینکه فقهای شیعه جزء مخالفین حضرت ولی عصر علیه السلام در دوران ظهوراند تمام نیست چون اولاً روایت از حیث سند دارای اشکال است و ثانیاً از حیث دلالت روایت بیانگر مخالفت فقهای شیعه نیست بلکه مخالفت فرقه‌ی بتریه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان می‌کند.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود در دفع شبهه‌ای که بعضی مطرح می‌کنند که علما و فقهای شیعه در برابر حکومت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه موضع می‌گیرند، ما در مقام پاسخ به این مسئله هستیم و مکرر بیان کردیم که مدعیان نمی‌توانند حتی یک دلیل بر این ادعا ارائه کنند. روایت اولی که بیان کردیم از کتاب دلائل الامامة مرحوم طبری بود که طبق بررسی که کردیم هم از جهت سند دارای اشکال بود و هم از جهت دلالت ربطی به علمای شیعه نداشت. روایت دومی که ممکن است به آن استناد بشود، روایتی است که مرحوم مجلسی نقل می‌کند.

روایت دوم:

أَقُولُ رَوَى فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شَعِيبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عجل الله تعالی فرجه هَلْ لِلْمَأْمُورِ الْمُنتَظَرِ الْمَهْدِيِّ عجل الله تعالی فرجه مِنْ وَقْتٍ مُوقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ فَقَالَ حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُوقَّتَ ظُهُورُهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شَيْعَتُنَا قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّهُ هُوَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. قُلْتُ أَوْ فُلَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ لَا أَوْقْتُ لَهُ وَقْتًا وَ لَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ إِنَّ مِنْ وَقْتٍ لِمَهْدِيَّتِنَا وَقْتًا فَقَدْ شَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ وَ ادَّعَى أَنَّهُ ظَهَرَ عَلَى سِرِّهِ وَ مَا لِلَّهِ مِنْ سِرٍّ إِلَّا وَ قَدْ وَقَعَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ الْمَعْكُوسِ الضَّالِّ عَنِ اللَّهِ الرَّاغِبِ عَنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مَا لِلَّهِ مِنْ خَبَرٍ إِلَّا وَ هُمْ أَخَصُّ بِهِ لِسِرِّهِ وَ هُوَ عِنْدَهُمْ وَ إِنَّمَا أَلْفَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ لِيَكُونَ حُجَّةً عَلَيْهِمْ قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ بَدَأَ ظُهُورَ الْمَهْدِيِّ عجل الله تعالی فرجه وَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ عجل الله تعالی فرجه يَا مُفَضَّلُ يَظْهَرُ فِي شُبْهَةٍ لَيْسَتْ بَيْنَ فِعْلِهِ ذِكْرُهُ وَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَ يُنَادِي بِاسْمِهِ وَ كُنْيَتِهِ وَ نَسَبِهِ وَ يَكْثُرُ ذَلِكَ عَلَى أَفْوَاهِ الْمُحَقِّقِينَ وَ الْمُبْطِلِينَ وَ الْمُوَافِقِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ لِيَتْلَزَمَهُمُ الْحُجَّةُ بِمَعْرِفَتِهِمْ بِهِ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَى يَدِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى نُبَايَعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيُبَايِعُهُ وَ يَبَايِعُهُ سَائِرُ الْعَسْكَرِ الَّذِي مَعَ الْحَسَنِيِّ إِلَّا أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابُ الْمَصَاحِفِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزِّيَادَةِ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ فَيَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ فَيَقْبِلُ الْمَهْدِيُّ عجل الله تعالی فرجه عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُنْحَرِفَةِ فَيَعِظُهُمْ وَ يَدْعُوهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَزْدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ فَيُقْتَلُونَ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ لَا تَأْخُذُوا الْمَصَاحِفَ وَ دَعْوَهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوهَا وَ غَيَّرُوهَا وَ حَرَّفُوهَا وَ لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا.^۱

«مفضل بن عمر گوید: از مولایم امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ظهور مأمور منتظر، حضرت مهدی علیه السلام وقت معینی دارد که مردم آن را بدانند؟ فرمودند: حاشا که خداوند وقتی برای آن تعیین فرماید که شیعیان ما آن را بدانند.

گوید: عرضه داشتم: برای چه، [ای] مولای من؟ فرمود: زیرا که او [همان] قیام ساعت است^۱ که خدای - تعالی - فرموده: (از تو می پرسند هنگام ساعت را که چه وقت خواهد بود؟ بگو: البتّه علم آن نزد پروردگار من است.^۲ کسی جز او آن ساعت را روشن و ظاهر نتواند کرد. (شأن و عظمت) آن ساعت در آسمان ها و زمین بسی سنگین است. ای مفضل، برای آن وقتی تعیین نمی کنم. وقتی هم نمی شود برای آن معین کرد. آن که برای ظهور ما وقتی تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و مدعی شده که از اسرار خداوند آگاه گشته است.

گوید: مولای من آغاز ظهور چگونه است و چگونه به ایشان سلام کنیم؟ فرمود: مفضل، او درحالی که مورد شبهه است آشکار خواهد شد تا خود بیان امرش باشد و یادش بلند گردد و نام و کنیه و نسبش ندا شود و یادش بر زبان همه - خواه اهل حق یا اهل باطل - زیاد برده شود تا به سبب شناخت آن جناب، حجت برایشان تمام گردد. سپس سید حسنی عرضه می دارد: الله اکبر، ای فرزند پیغمبر! دستت را بده تا با شما بیعت کنیم. مهدی علیه السلام دستش را دراز می کند، سید حسنی و اصحابش بیعت می نمایند، مگر چهل هزار نفر صاحبان مصاحف که به زبیدیه معروفند که از بیعت کردن سر باز می زنند و می گویند: این کار یک سحر و جادوی بزرگ است.

با این سخن دو لشکر با هم گلاویز می شوند، مهدی علیه السلام به طرف طائفه منحرف می آید و آن ها را نصیحت و به پیروی خودش دعوت می کند^۳، ولی آن ها بر کفر و طغیان خود می افزایند، و آن حضرت دستور به کشتن آن ها می دهد، پس همگی آنها کشته میشوند.

سپس مهدی علیه السلام به اصحاب خود می گوید: قرآن های آنان را برنارید؛ بگذارید مایه حسرتشان گردد؛ همان گونه که آن را تبدیل کرده و تغییر داده و تحریف نموده بودند و مطابق آن عمل نکردند.»

۱ قیام حضرت مهدی علیه السلام قریب به قیامت است، مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: گاهی علانی برای قیامت نقل شده که همان علائم هم برای رجعت نقل شده و همچنین برای ظهور امام زمان علیه السلام نیز نقل شده است، علت آن این است که این امور متقارب به هم هستند.

۲ پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به همه ی آنچه خداوند علم دارد علم ندارند، علم به زمان قیامت علم مخصوص به خداوند است و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به آن علم ندارند، امام صادق علیه السلام می فرماید: علم مردم نسبت به علم ما مانند انگشتی در بیابان است و علم ما نسبت به علم خداوند مانند انگشتی در بیابان است.

۳ امام علیه السلام موعظه و نصیحت و اتمام حجت می کنند نه اینکه مذاکره کنند، امام حسین علیه السلام هم عمر بن سعد را موعظه کردند و برای او خیر خواهی کردند نه اینکه مذاکره کنند چون مذاکره به معنای دان امتیاری و گرفتن امتیازی است اما امام علیه السلام امتیازی به مخالفین نمی دهند بلکه بر آنان اتمام حجت می کنند.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه روایت دوم

بحث ما پیرامون نقش علما در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود، تهمتی به علمای شیعه زده شده که آنان در هنگام ظهور با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند. لذا بر آن شدیم تا آنچه به عنوان ادله‌ی مدعیان مطرح هست را بیان کرده و بررسی کنیم.

روایت دوم در این زمینه، روایت مربوط به جریان حسنی است که ما این روایت را از کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی نقل کردیم. این روایت در کتاب بصائر الدرجات هم نقل شده و منبع قدیم‌تر آن کتاب هدایه الکبری می‌باشد البته سند روایت در هر سه مصدر یکی است لکن از حیث عبارات کمی اختلاف دارند.

بخش دیگری از روایت به نقل بحار الانوار:

ثُمَّ يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ الْفَتَى الصَّبِيحُ الَّذِي نَحْوُ الدَّيْلَمِ يَصِيحُ بِصَوْتٍ لَهُ فَصِيحٌ يَا آلَ أَحْمَدَ أَجِيبُوا الْمُلْهُوفَ وَالْمُنَادِيَ مِنْ حَوْلِ الضَّرِيحِ فَتَجِيبُهُ كُنُوزُ اللَّهِ بِالطَّالِقَانِ كُنُوزٌ وَ أَى كُنُوزٍ لَيْسَتْ مِنْ فِضَّةٍ وَلَا ذَهَبٍ بَلْ هِيَ رِجَالٌ كَزِيرِ الْحَدِيدِ عَلَى الْبَرَادَيْنِ الشَّهْبِ بِأَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ وَ لَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ الظَّلْمَةَ حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَ قَدْ صَفَا أَكْثَرُ الْأَرْضِ فَيَجْعَلُهَا لَهُ مَعْقِلًا فَيَتَّصِلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ خَبَرِ الْمَهْدِيِّ عجل الله تعالی فرجه وَ يَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ أَخْرَجُوا بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَ مَنْ هُوَ وَ مَا يُرِيدُ وَ هُوَ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ وَ إِنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَ لَمْ يُرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرَ إِلَّا لِيَعْرِفَ أَصْحَابَهُ مَنْ هُوَ فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ فَيَقُولُ إِنْ كُنْتَ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَيْنَ هِرَاوَةَ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَاتَمَهُ وَ بُرْدَتَهُ وَ دِرْعَهُ الْفَاضِلُ وَ عِمَامَتَهُ السَّحَابُ وَ فَرَسُهُ الْيَرْبُوعُ وَ نَاقَتُهُ الْعَضْبَاءُ وَ بَعْلَتُهُ الدَّلْدُلُ وَ حِمَارُهُ الْيَغْفُورُ وَ نَجِيبُهُ الْبَرَّاقُ وَ مُصْحَفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عجل الله تعالی فرجه فَيَخْرُجُ لَهُ ذَلِكَ ثُمَّ يَأْخُذُ الْهَرَاوَةَ فَيَغْرِسُهَا فِي الْحَجَرِ الصَّلْدِ وَ ثَوْرٍ وَ لَمْ يَرِدْ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يُرَى أَصْحَابَهُ فَضَلَ الْمَهْدِيُّ عجل الله تعالی فرجه حَتَّى يُبَايِعُوهُ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تُبَايِعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيُبَايِعُهُ وَ يُبَايِعُهُ سَائِرُ الْعَسْكَرِ الَّذِي مَعَ الْحَسَنِيِّ إِلَّا أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابُ الْمَصَاحِفِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ فَيَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ فَيَقْبِلُ الْمَهْدِيُّ عجل الله تعالی فرجه عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُنْخَرِفَةِ فَيَعِظُهُمْ وَ يَدْعُوهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَزْدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ فَيُقْتَلُونَ جَمِيعًا ثُمَّ

يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ لَا تَأْخُذُوا الْمَصَاحِفَ وَ دَعْوَهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوهَا وَ غَيَّرُوهَا وَ حَرَّفُوهَا وَ لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا.^۱

«آنگاه (سید حسنی) آن جوانمرد زیبا روی و خوش سیما که از طرف سرزمین دیلم، پیدا می‌شود، قیام می‌کند و به آواز بلند و صدای رسا که همه مردم بشنوند فریاد برمی‌آورد که ای آل احمد محزون و منادی از حول ضریح را که از شما یاری می‌طلب اجابت کنید.

پس گنجهای خدا از طالقان او را اجابت خواهند نمود، آن‌ها گنجهایی هستند و چه گنجهایی!!! این گنج‌ها از نقره و طلا نیست!! بلکه مردانی هستند که مانند پاره‌های آهن هستند، بر مرکب‌های جنگی بسیار سخت تیره رنگ سوار، و همه اسلحه‌ها در دست دارند و پی‌درپی ستمگران را می‌کشند تا آنکه وارد کوفه می‌شوند، و بیشتر سطح زمین را از وجود ظالمان پاک خواهد نمود، تا آنکه «کوفه» را محلّ اقامت و پایگاه نظامی خویش قرار خواهد داد.

پس خبر ظهور حضرت مهدی علیه السلام به حسنی و اصحاب او می‌رسد: در این وقت اصحابش به او عرضه میدارند یا بن رسول الله این چه کسی است که در قلمرو ما فرود آمده است؟ سید حسنی، در جواب اصحاب خود می‌گوید: بیائید با هم برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه می‌خواهد. بخدا قسم که خود او می‌داند که او مهدی آل محمد علیه السلام است و بخوبی او را می‌شناسد ولی مقصودش از این حرف آن است که حقیقت آن حضرت را بر اصحاب خود آشکار ساخته و حضرتش را به پیروان خود بشناساند که او چه کسی است.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: پس سید حسنی بیرون می‌آید و به آن حضرت می‌گوید:

اگر تو راست می‌گویی که مهدی آل محمد علیه السلام هستی پس عصای جدت پیغمبر، و انگشتر، و برد، و زره او که موسوم به «فاضل» است، و عمامه مبارکش که آنرا «سحاب» می‌نامیدند، و اسبش که (یربوع) نام داشت، و شترش که آنرا (عضباء) می‌گفتند، و قاطرش که نام او (دلّیل) بود، و حمارش که آنرا (یعفور) می‌نامیدند، و اسب اصیلش که بنام (براق) بود و همچنین (مصحف) و «قرآنی» که امیر المؤمنین علیه السلام آنرا جمع‌آوری کرده بود، کجاست؟

پس حضرت مهدی علیه السلام همه آنها را می‌آورد و به سید حسنی نشان می‌دهد و آنگاه عصای پیغمبر را می‌گیرد و در سنگ سخت میکارد و (عصا مانند درخت برگ می‌دهد و سبز می‌شود، و مقصود سید حسنی از این درخواست آنستکه بزرگواری مهدی علیه السلام را به اصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با آن حضرت بیعت نمایند.

سپس سید حسنی وقتی که آن کرامت و بزرگواری را از مهدی علیه السلام دید می‌گوید: الله اکبر، یابن رسول الله دست مبارکتان را بدهید تا با شما بیعت کنیم، پس مهدی علیه السلام دست خود را دراز کرده و نخست سید حسنی، و

سپس سایر لشکریانی که با حسنی هستند با حضرت، بیعت می کنند مگر چهل هزار نفر اصحاب مصاحف که به (زیدیّه) معروفند که از بیعت نمودن با حضرت خودداری می ورزند و می گویند: این کار جز یک جادو و سحر بزرگ چیز دیگری نیست.

و با این حرف دو لشکر با هم درگیر می شوند، و حضرت مهدی علیه السلام به طرف گروه منحرف (زیدیّه) می آید و آنها را موعظه و نصیحت می نماید و ایشان را تا سه روز دعوت به پذیرش حق می نماید ولی موعظه و نصیحت آن حضرت در آنها اثر نمی کند و بر سرکشی و کفر خود میافزایند، و حضرت مهدی علیه السلام هم به ناچار فرمان قتل همه را صادر می کند و همگی آنها کشته میشوند.

سپس مهدی علیه السلام به اصحاب خود می گوید: قرآن های آنان را نگیرید، بگذارید مایه حسرتشان گردد، همان گونه که آن را تبدیل کرده و تغییر داده و تحریف نموده بودند و مطابق آن عمل نکردند.»

سند روایت طبق نقل مرحوم مجلسی:

أَقُولُ رَوَى فِي بَعْضِ مَوْلَفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ علیه السلام

سند روایت طبق نقل مختصر البصائر:

حَدَّثَنِي الْأَخُ الصَّالِحُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنِ الطَّارِ أَبَادِيٌّ أَنَّهُ وَجَدَ بِخَطِّ أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنٍ هَذَا الْحَدِيثَ الْأَتَى ذِكْرُهُ وَ أَرَانِي خَطَّهُ وَ كَتَبْتُهُ مِنْهُ، وَ صَوَّرْتُهُ:

الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ علیه السلام

مرحوم مجلسی بعد از نقل این روایت به این کتاب اشاره می کند:

أَقُولُ رَوَى الشَّيْخُ حَسَنُ بْنُ سُلَيْمَانَ فِي كِتَابِ مُنْتَخَبِ الْبَصَائِرِ هَذَا الْخَبَرَ هَكَذَا حَدَّثَنِي الْأَخُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنِ الطَّارِ أَبَادِيٌّ أَنَّهُ وَجَدَ بِخَطِّ أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنٍ هَذَا الْحَدِيثَ الْأَتَى ذِكْرُهُ وَ أَرَانِي خَطَّهُ وَ كَتَبْتُهُ مِنْهُ.^۲

سند روایت طبق نقل کتاب الهدایة الكبرى:

۱ مختصر البصائر ؛ ص ۴۳۳

۲ بحار الأنوار ؛ ج ۵۳ ؛ ص ۳۵

وَعَنْهُ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ الْخُصْبِيُّ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيَّانِ عَنْ أَبِي شَعِيبٍ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ عَنْ ابْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مرحوم مجلسی در جلد اول بحار الانوار فهرست منابعی که از آن نقل روایت کرده را ذکر می کند و در بین آنها از کتاب الهدایة الكبرى نام می برد. سپس در مقدمه ی دوم به ارزیابی کتب پرداخته و در مورد این کتاب می فرماید: بعضی از اصحاب فن رجال به این کتاب ایراد گرفتند.

پس اینکه مرحوم مجلسی در نقل این روایت می فرماید رَوَى فِي بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا ممکن است مراد ایشان کتاب مختصر البصائر باشد و ممکن است مراد ایشان کتاب الهدایة الكبرى باشد.

متن روایت طبق نقل الهدایة الكبرى:

قَالَ الْمُفَضَّلُ: ثُمَّ مَا ذَا يَا سَيِّدِي قَالَ: ثُمَّ يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ الْفَتَى الصَّبِيحُ مِنْ نَحْوِ الدَّيْلَمِ يَصِيحُ بِصَوْتٍ فَصِيحٍ يَا آلَ أَحْمَدَ أَجِيبُوا الْمَلْهُوفَ وَ الْمُنَادِيَ مِنْ حَوْلِ الضَّرِيحِ فَتَجِيبُهُ كُنُوزُ اللَّهِ بِالطَّاقَاتِ كُنُوزًا وَ أَى كُنُوزٍ لَيْسَتْ مِنْ فَضْهِ وَ لَا مِنْ ذَهَبٍ بَلْ هِيَ رِجَالٌ كَزَبَرِ الْحَدِيدِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ عَلَى الْبَرَادِينِ الشَّهْبِ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ يَتَعَاوَنُ شَوْقًا لِلْحَرْبِ كَمَا تَتَعَاوَى الذَّنَابُ أَمِيرُهُمْ رَجُلٌ مِنْ تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ شَعِيبُ بْنُ صَالِحٍ فَيُقْبِلُ الْحَسَنِيُّ إِلَيْهِمْ وَجْهَهُ كِدَارَهُ الْبَدْرُ يَرِيعُ النَّاسَ جَمَالًا أُنِيقًا فَيُعْفَى عَلَى أَثَرِ الظَّلَمَةِ فَيَأْخُذُ بِسَيْفِهِ الْكَبِيرِ وَ الصَّغِيرِ وَ الْعَظِيمِ وَ الرُّضِيعِ ثُمَّ يَسِيرُ بِتِلْكَ الرَّايَاتِ كُلِّهَا حَتَّى يَرِدَ الْكُوفَةَ وَ قَدْ صَفَا أَكْثَرُ الْأَرْضِ فَيَجْعَلُهَا مَعْقِلًا وَ يَتَّصِلُ بِهِ وَ بِأَصْحَابِهِ خَبَرُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَنْ هَذَا الَّذِي نَزَلَ بِسَاحَتِنَا فَيَقُولُ أَخْرَجُوا بَنِي إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَهُ مَنْ هُوَ وَ مَا يُرِيدُ وَ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ وَ أَنَّهُ يَعْرِفُهُ وَ أَنَّهُ لَمْ يَرِدْ بِذَلِكَ الْأَمْرِ إِلَّا لَهُ فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ فِي أَمْرٍ عَظِيمٍ بَيْنَ يَدَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ رَجُلٍ وَ فِي أَغْنَائِهِمُ الْمَصَاحِفُ وَ عَلَى ظُهُورِهِمُ الْمُسُوحُ الشَّعَرُ يُقَالُ لَهُمُ الزَّيْدِيَّةُ فَيُقْبِلُ الْحَسَنِيُّ حَتَّى يَنْزِلَ بِالْقُرْبِ مِنَ الْمَهْدِيِّ ثُمَّ يَقُولُ الرَّجُلُ لِأَصْحَابِهِ اسْأَلُوا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ مَنْ هُوَ وَ مَا يُرِيدُ فَيَخْرُجُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْحَسَنِيِّ إِلَى عَسْكَرِ الْمَهْدِيِّ وَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الْعَسْكَرُ الْجَمِيلُ مَنْ أَنْتُمْ حَيَّاكُمُ اللَّهُ وَ مَنْ صَاحِبُكُمْ هَذَا وَ مَا تُرِيدُونَ فَيَقُولُ لَهُ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ مَهْدِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ نَحْنُ أَنْصَارُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ فَيَقُولُ أَصْحَابُ الْحَسَنِيِّ يَا سَيِّدَنَا مَا تَسْمَعُ مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ فِي صَاحِبِهِمْ.

فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ خَلُّوا بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ فَأَنَا هَلْ أَتَيْتُ عَلَى هَذَا حَتَّى أَنْظُرَ وَ يَنْظُرُوا فَيَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ مِنْ عَسْكَرِهِ وَ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَقِفَانِ بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ فَيَقُولُ لَهُ الْحَسَنِيُّ إِنْ كُنْتُ مَهْدِيَّ آلِ مُحَمَّدٍ فَأَيْنَ هِرَاوَةُ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ خَاتَمُهُ وَ بُرْدَتُهُ وَ دِرْعُهُ الْفَاضِلُ وَ عِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَ قَرَسُهُ الْبُرْقُوعُ وَ نَاقَتُهُ الْعُضْبَاءُ وَ بَغْلَتُهُ الدُّنْدُلُ وَ حِمَارُهُ الْبَيْغُفُورُ وَ نَجِيبُهُ الْبُرَاقُ وَ تَاجُهُ السَّنِيُّ وَ الْمُصْحَفُ الَّذِي جَمَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَغِيرِ تَبْدِيلٍ وَ لَا تَغْيِيرٍ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: يَا سَيِّدِي فَهَذَا كُلُّهُ فِي السَّفَطِ قَالَ: يَا مُفَضَّلُ وَ تَرَكَتُ جَمِيعَ النَّبِيِّينَ حَتَّى عَصَاةَ آدَمَ وَ آلَهُ نُوحٍ وَ تَرَكَتُ هُودٍ وَ صَالِحٍ وَ مَجْمَعُ إِبرَاهِيمَ وَ صَاعُ يُوسُفَ وَ مَكَائِيلُ شُعَيْبٍ وَ مِيرَاثُهُ وَ عَصَا مُوسَى وَ تَابُوتُ الَّذِي فِيهِ بَقِيَّةُ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ دِرْعُ دَاوُدَ وَ عَصَاةُ وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ وَ تَاجُهُ وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ مِيرَاثُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِي ذَلِكَ السَّفَطِ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ هَذَا بَعْضُ مَا قَدْ رَأَيْتُ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْرِسَ هِرَاوَةَ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي هَذَا الْحَجَرِ الصَّفَا وَ تَسْأَلَ اللَّهَ أَنْ يُنْبِتَهَا فِيهَا وَ هُوَ لَا يَرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَرَى أَصْحَابَهُ فَضْلَ الْمَهْدِيِّ إِلَيْهِ التَّسْلِيمَ حَتَّى يُطِيعُوهُ وَ يُبَايِعُوهُ فَيَأْخُذُ الْمَهْدِيُّ الْهِرَاوَةَ بِيَدِهِ وَ يَغْرِسُهَا فِي الْحَجَرِ فَتَنْبُتُ فِيهِ وَ تَغْلُو وَ تَفْرَغُ [تَفْرَعُ] وَ تَوْرُقُ حَتَّى تُظِلَّ عَسْكَرَ الْمَهْدِيِّ وَ الْحَسَنِيُّ فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ اللَّهُ أَكْبَرُ مَدَّ يَدَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى أَبَايَعَكَ فَيَمُدُّ يَدَهُ فَيَبَايِعُهُ وَ يُبَايِعُهُ سَائِرُ عَسْكَرِ الْحَسَنِيِّ إِلَّا الْأَرْبَعَةَ آلَافِ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ وَ الْمُسُوحِ الشَّعْرِ الْمَعْرُوفِينَ بِالزَّيْدِيَّةِ فَيَقُولُونَ مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ فَتَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ وَ يَقْبِلُ الْمَهْدِيُّ عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُنْحَرِفَةِ فَيَعْظُمُهُمْ وَ يَدْعُوهُمْ [يَدْعُوهُمْ] ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَمْ يَزِدَادُوا إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ قَدْ دَبِحُوا عَلَى مَصَاحِفِهِمْ وَ تَمَرَّغُوا بِدِمَائِهِمْ فَيَقْبِلُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْمَهْدِيِّ لِأَخْذِ تِلْكَ الْمَصَاحِفِ فَيَقُولُ لَهُمْ الْمَهْدِيُّ دَعُوهَا تَكُنْ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوهَا وَ غَيَّرُوهَا وَ لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا فِيهَا.^١

روایتی هم که در مختصر البصائر نقل شده نیز به همین مضمون است:

فَيَقُولُ الْحَسَنِيُّ: اللَّهُ أَكْبَرُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَدَّ يَدَكَ حَتَّى أَبَايَعَكَ، فَيَبَايِعُهُ الْحَسَنِيُّ وَ سَائِرُ عَسْكَرِهِ، إِلَّا أَرْبَعَةَ آلَافٍ مِنْ أَصْحَابِ الْمَصَاحِفِ وَ مُسُوحِ الشَّعْرِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّيْدِيَّةِ - فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ: مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ.

فَيَخْتَلِطُ الْعَسْكَرَانِ، وَ يَقْبِلُ الْمَهْدِيُّ ﷺ عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُنْحَرِفَةِ فَيَعْظُمُهُمْ وَ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَلَا يَزِدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، فَيَأْمُرُ الْمَهْدِيُّ ﷺ بِقَتْلِهِمْ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ قَدْ دَبِحُوا عَلَى مَصَاحِفِهِمْ كُلِّهِمْ، يَتَمَرَّغُونَ فِي دِمَائِهِمْ وَ تَتَمَرَّغُ الْمَصَاحِفُ، فَيَقْبِلُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْمَهْدِيِّ ﷺ فَيَأْخُذُوا تِلْكَ الْمَصَاحِفَ، فَيَقُولُ الْمَهْدِيُّ ﷺ: دَعُوهَا تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوهَا وَ حَرَّفُوهَا وَ لَمْ يَعْمَلُوا بِمَا حَكَمَ اللَّهُ فِيهَا.^٢

مراد مرحوم مجلسی از « بعضی مؤلفات اصحابنا » چه کسی است؟

اگر مراد ایشان کتاب حسن بن سلیمان است که بعد از نقل روایت به آن اشاره می‌کند و این نشان می‌دهد که این روایت از کتاب حسن بن سلیمان نیست و اگر منظور ایشان کتاب الهدایة الکبری باشد که این کتاب را هم خود مرحوم مجلسی تضعیف کردند و فرمودند: به این کتاب اعتماد نمی‌کنم.

سند و محتوای این روایت در سه مصدر یکی است.

١ الهدایة الکبری ؛ ص ٤٠٣

٢ مختصر البصائر ؛ ص ٤٥٤

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیوم

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود، بعضی مدعی هستند که علمای شیعه در هنگام ظهور ترمرد دارند و ما عرض کردیم که حتی یک روایت در مورد ترمرد علمای شیعه در برابر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الیوم نمی‌توان ارائه داد. ما به بررسی روایاتی پرداختیم که ممکن است مورد استناد مدعیان باشد. روایت اول روایتی بود که از دلائل الامامۀ مرحوم طبری نقل کردیم که هم از جهت سند ضعیف بود و هم از جهت دلالت مربوط به زیدیه بود و ربطی به علمای شیعه نداشت. روایت دوم روایتی بود که از کتاب شریف بحار الانوار علامه مجلسی نقل کردیم که اصل روایت از کتاب الهدایۀ الکبری می‌باشد. روایت از مفضل بن عمر نقل شده و مورد بحث در آن مخالفت جماعتی از حسنی‌ها است، حسنی^۱ دلائل و نشانه‌هایی از امام می‌خواهد و امام عجل الله تعالی فرجه الیوم هم معجزات را به او نشان می‌دهند لذا همه‌ی آن‌ها تسلیم حضرت می‌شوند مگر چهار هزار نفر که با امام عجل الله تعالی فرجه الیوم مخالفت می‌کنند و امام عجل الله تعالی فرجه الیوم دستور اعدام آن‌ها را می‌دهد و همه کشته می‌شوند و چنانچه روایت تصریح دارد آن‌ها طائفه‌ای از زیدیه هستند لذا این روایت هم ربطی به مخالفت علمای شیعه ندارد. در ادامه به بررسی سند این روایت می‌پردازیم.

بررسی سند روایت دوم:

کتاب الهدایۀ الکبری:

مرحوم مجلسی در مقدمه کتاب شریف بحار الانوار ابتدا منابع و کتبی که از آن‌ها نقل روایت کرده را بیان می‌کند و در بین مصادر از کتاب الهدایۀ الکبری نام می‌برد سپس در مقدمه دوم به ارزیابی کتب پرداخته، در مورد کتاب الهدایۀ الکبری می‌نویسد:

و کتاب الحسین بن حمدان مشتمل علی أخبار کثیره فی الفضائل لکن غمز علیه بعض أصحاب الرجال.^۲ «کتاب حسین بن حمدان مشتمل بر روایات زیادی در فضائل است لکن بعضی از اصحاب رجال به آن ایراد گرفتند.»

۱ جریان حسنی یک جریان انحرافی است.

۲ بحار الأنوار؛ ج ۱؛ ص ۳۹

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

عده الشيخ رحمه الله في رجاله ممن لم يرو عنهم عليه السلام قائلا: الحسين بن حمدان الحضيبي الجنبلائي، يكتني: أبا عبد الله، روى عنه التلعكبري. انتهى. و قال في محكي الفهرست: الحسين بن حمدان بن خصيب، له كتاب أسماء النبي و الأئمة صلوات الله عليه و عليهم. انتهى.^١

«شيخ طوسي در رجالش او را از کسانی که از ائمه عليهم السلام روایت نکرده شمرده است و گفته است: حسین بن حمدان حضيبي جنبلائي، تلککبری از او روایت کرده است. و چنانچه حکایت شده در فهرست گفته است: حسین بن حمدان بن خصيب، کتاب اسماء نبی و ائمه عليهم السلام از او است.»

نظر مرحوم نجاشی:

كان فاسد المذهب له كتب منها كتاب الاخوان و كتاب المسائل. يعني از نظر اعتقادی فاسد بود.

نظر ابن غضائری:

كذاب، فاسد المذهب، صاحب المقالة الملعونة لا يلتفت اليه.

يعني او دارای عقیده‌ای فاسد و ملعون است. البته ما به کتاب ابن الغضائری توجه نمی‌کنیم.

علامه حلی، ابن داود، علامه‌ی مجلسی در وجیزه و الحاوی؛ ایشان را تضعیف کرده‌اند.

نظر مرحوم بهبهانی:

ایشان در تعلیقه در تایید ایشان می‌فرماید: إنَّ كونه من مشايخ الاجازة يشير الى الوثاقة. «از مشایخ اجازه بودن ایشان دلیل بر وثاقت او است.»

مرحوم مامقانی چنین مبنائی دارند که مشایخ اجازه بودن دلیل بر وثاقت است اما آن را به عنوان اصل قبول دارند، نه دلیل (الاصل دلیل حیث دلیل) لذا می‌فرمایند:

شیخوخة الاجازة كالاصل في الكشف عن الوثاقة و لايقاوم الدليل و افساد مثل النجاشي لمذهب الرجل دليل فالاصل ضعف الرجل. «شیخوخیت اجازه مانند اصل است در کشف از وثاقت و در برابر دلیل مقاومت ندارد و افساد نجاشی مذهب این مرد را دلیل است پس اصل ضعف ایشان می‌باشد.»

١ تنقيح المقال في علم الرجال ؛ ج ٢٢ ؛ ص ٢٨

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

بعد تصریح النجاشی بأنّ المترجم فاسد المذهب و کتابه و رساله تخلیط و عدم قیام دلیل علی خلافه لابد من الحكم عليه بالضعف و عد رواياته ضعيفه و متروكه من جهته.

«بعد تصریح نجاشی به اینکه مترجم فساد اعتقادی دارد و کتاب و رساله‌ی او در هم است و دلیلی هم بر خلاف این وجود ندارد پس چاره‌ای جز حکم به ضعف ایشان و شمردن روایات او از روایات ضعیف و متروک نداریم.»

نظر مرحوم شوشتری:

و الظاهر أنّه الحسين بن حمدان من قوَاد العباسیّة الّذین اجتمعوا فی سنه ۲۹۶ لخلع المقتدر و استخلاف ابن المعتزّ، فلم یتیسر لهم. قال الجزری: کان فی هذه الحادثه عجائب، منها: أنّ ابن حمدان علی شدّه تشیعیه و میله إلى علیّ علیّه السلام و أهل بیته یسعی فی البیعه لابن المعتزّ علی انحرافه عن علیّ علیّه السلام و غلوّه فی النصب. قال یحیی بن علیّ: فی مبايعی ابن المعتزّ رافضیّون بايعوا أنصب الامّة! هذا لعمری التخلیط.^۱

«ایشان در سال ۲۹۶ در کودتای علیه مقتدر عباسی و برکناری او و روی کار آوردن ابن المعتز نقش داشت.

جزری گفت: این از حوادث عجیب است که ابن حمدانی که شیعه است و میل به امیر المومنین علیّه السلام و اهل بیت پیامبر علیّه السلام دارد، سعی کند در روی کار آوردن ابن معتز که از امیر المومنین علیّه السلام منحرف است و در نصبش او غلو دارد. (حاضر است با یک ناصبی کنار بیاید و او را روی کار بیاورد)

یحیی بن علی گفته است: جزو بیعت کنندگان با ابن المعتز بدترین نواصب و عده‌ای از روافض هم بودند.»

مرحوم خوئی هم تنها کلمات شیخ و ابن غضائری و دیگران را نقل می‌کند. در مورد ایشان تنها ابن غضائری گفته است: او کذاب است. البته مرحوم خوئی کتاب منسوب به ابن غضائری را قبول ندارد. پس تنها مرحوم نجاشی فساد عقیده ایشان را نقل کرده است؛ که طبق مبنای مرحوم خوئی فساد در عقیده ضرری به وثاقت شخص نمی‌زند؛ البته اگر صدق راوی ثابت باشد.

پس ایشان ثقه نیستند و مجهول الحال است.

محمد بن نصیر: ایشان هم از جهت اعتقاد و هم از جهت اخلاق فاسد بود.

نظر مرحوم کشی:

و قالت فرقة نبوة محمد بن نصير الفهری النمیری، و ذلك أنه ادعى أنه نبي رسول و أن علي بن محمد العسكري عليه السلام أرسله، و كان يقول بالتناسخ و الغلو في أبي الحسن عليه السلام و يقول فيه بالربوبية، و يقول بإباحة المحارم، و يحلل نكاح الرجال بعضهم بعضا في أدبارهم، و يقول: إنه من الفاعل و المفعول به، أحد الشهوات و الطيبات، و إن الله لم يحرم شيئا من ذلك، و كان محمد بن موسى بن الحسن بن فرات يقوى أسبابه و يعضده، و ذكر أنه رأى بعض الناس محمد بن نصير عيانا، و غلام له علي ظهره فرآه على ذلك فقال إن هذا من اللذات و هو من التواضع لله و ترك التجبر، و افترق الناس فيه بعده فرق.^۱

«فرقه ای قائل به نبوت محمد بن نصیر نمیری بوده، و آن اینکه ادعا کرده که نبی مرسل هستم و علی بن محمد عسگری عليه السلام مرا فرستاده است، و قائل به تناسخ بود و در مورد ابو الحسن عليه السلام غلو میکرد و قائل به ربوبیت امام عليه السلام بود، و قائل به مباح بودن محارم بود، نكاح مردان با مردان را حلال می دانست و...»

پس این روایت از جهت سند ضعیف است.

ترجمه‌ی جزوه‌ای را برای ما آورده بودند که نواصب در پاکستان برای تحریک مردم علیه شیعه جلسه‌ای برقرار کرده بودند و در آن جلسه کتاب کشی را آورده و نشان می‌داد و می‌گفت یکی از بزرگترین علمای رافضه محمد بن نصیر است که در مورد او چنین نقل کرده‌اند.

۱ اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي ؛ ج ۲ ؛ ص ۸۰۵

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

ادامه‌ی بررسی سند روایت دوم (محمد بن نصیر):

ایشان هم از جهت اعتقاد و هم از جهت اخلاق فاسد بود.

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید:

قال ابن نوح أخبرنا أبو نصر هبة الله بن محمد، قال: كان محمد بن نصير النميري من أصحاب أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام، فلما توفي أبو محمد عليه السلام، ادعى مقام أبي جعفر محمد بن عثمان أنه صاحب إمام الزمان عليه السلام، و ادعى له البابية، و فضحه الله تعالى بما ظهر منه من الإلحاد، و لعن أبي جعفر محمد بن عثمان له، و تبريه منه و احتجابه عنه، و ادعى ذلك الأمر بعد الشريعي، قال أبو طالب الأنباري: لما ظهر محمد بن نصير بما ظهر، لعنه أبو جعفر (رضي الله عنه)، و تبرأ منه، فبلغه ذلك، فقصد أبا جعفر (رضي الله عنه)، ليعطف بقلبه عليه أو يعتذر إليه، فلم يأذن له و حجه و رده خائبا. و قال سعد بن عبد الله: كان محمد بن نصير النميري يدعى أنه رسول نبي، و أن علي بن محمد أرسله، و كان يقول بالتناسخ، و يغلو في أبي الحسن عليه السلام، و يقول فيه بالربوبية، و يقول بالإباحة للمحارم، و تحليل نكاح الرجال بعضهم بعضا في أدبارهم، و يزعم أن ذلك من التواضع و الإخبات و التذلل في المفعول به، و أنه من الفاعل إحدى الشهوات و الطيبات، و أن الله عز و جل لا يحرم شيئا من ذلك، و كان محمد بن موسى بن الحسن بن فرات يقوى أسبابه و يعضده.^۱

«ابن نوح گفت: ابو نصر هبة الله بن محمد گفت: محمد بن نصیر نمیری از اصحاب امام حسن عسگری عليه السلام بود، هنگامی که امام عليه السلام به شهادت رسیدند، او ادعای مقام ابو جعفر محمد بن عثمان و نائب امام زمان بودن را کرد و ادعای بابیت کرد و خداوند او را بواسطه آنچه از الحاد از او ظاهر شد و لعن ابو جعفر محمد بن عثمان او را و تبری جستن از او و اذن ملاقات ندادن به او، مفتضح کرد و او این امر را بعد از شریعی ادعا کرد.

انباری گفت: چون محمد بن نصیر آنگونه ظهور کرد و اظهارات فاسدی را مطرح کرد، ابو جعفر او را لعن کرد و از او تبری جست. پس خبر آن به محمد بن نصیر رسید و قصد ملاقات ابو جعفر را کرد تا قلب او را معطوف خود کند یا عذری بیاورد. اما ابو جعفر به او اذن نداد و او را رد کرد.

سعد بن عبد الله گفت: محمد بن نصیر نمیری ادعا می‌کرد که نبی مرسل هستم و علی بن محمد علیه السلام مرا فرستاده است، و قائل به تناسخ بود و در مورد ابو الحسن علیه السلام غلو میکرد و قائل به ربوبیت امام علیه السلام بود، و قائل به مباح بودن محارم بود، نکاح مردان با مردان را حلال می‌دانست.

و محمد بن موسی بن حسن بن فرات اسباب کار او را تقویت می‌کرد و او را کمک می‌کرد.»

مرحوم طبرسی بعد از ذکر ابا محمد حسن تسریعی می‌فرماید:

و كذلك كان محمد بن نصير النميري، من أصحاب أبي محمد الحسن عليه السلام، فلما توفي ادعى البابية لصاحب الزمان عليه السلام، ففضحه الله بما ظهر منه من الإلحاد و الغلو و التناسخ، و كان يدعى أنه رسول نبى أرسله على بن محمد عليه السلام، و يقول بالإباحة للمحارم.^۱

«حال محمد بن نصیر نمیری، از اصحاب امام عسکری علیه السلام همین طور (ملحد و منحرف) بود. هنگامی که حضرت وفات کرد، ادعای بابیت امام زمان علیه السلام را نمود؛ ولی خداوند تعالی او را با ادعاهایی که در الحاد و غلو و تناسخ نمود، مفتضح ساخت. ادعا داشت که فرستاده پیامبری است که امام هادی علیه السلام فرستاده است و قائل به حلیت محارم بود.»

ابن شهر آشوب بعد از ذکر عبد الله بن سبأ می‌فرماید:

ثم أحيا ذلك رجل اسمه محمد بن نصير النميري البصري، زعم أن الله تعالى لم يظهره إلا في هذا العصر، و أنه على وحده، فالشرذمة النصيرية ينتمون إليه، و هم قوم إباحية تركوا العبادات، و الشرعيات، و استحلوا المنهيات، و المحرمات، و من مقالهم أن اليهود على الحق و لسنا منهم، و أن النصارى على الحق و لسنا منهم.^۲

«سپس جریان عبد الله بن سبأ را محمد بن نصیر نمیری بصری زنده کرد و گمان کرد که خداوند او را در این عصر فرستاده است، و آن‌ها قوم اباحیه هستند که عبادات را ترک کردند و منهی و محرمات را حلال شمردند و از کلام آن‌ها است که یهود بر حق است و ما از آن‌ها نیستیم و نصارا بر حق هستند و ما از آن‌ها نیستیم.»

پس محمد بن نصیر ضعیف است.

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۸ ؛ ص ۳۱۸

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۸ ؛ ص ۳۱۸

محمد بن مفضل:

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

عده الشَّيخ ره فی رجاله من اصحاب الكاظم عليه السلام و ظاهره كونه اماميًا اَلَّا اَنّْ حاله مجهول.^۱ «شیخ او را در رجالش از اصحاب امام کاظم عليه السلام شمرده است و ظاهر آن این باشد که او امامی است الا اینکه حال او مجهول است.» پس سند این روایت ضعیف است.

دلالت روایت:

این روایت مربوط به سید حسنی است، برای ارائه‌ی چهره‌ای مثبت از حسنی نیز نمی‌توان به این روایت استناد کرد زیرا از جهت سند ضعیف است، در مورد حسنی تنها یک روایت صحیح السند در کتاب شریف کافی هست که بیانگر این است که حسنی قبل از قیام حضرت مهدی عليه السلام خروج می‌کند و در مکه هم کشته می‌شود و روایت دلالتی بر حسن او ندارد.

اما از جهت بیان نقش علمای شیعه در دوران ظهور، این روایت نمی‌تواند مستند مدعیان نقش تخریبی علمای شیعه در دوران ظهور باشد چون هم از جهت دلالت ربطی به علمای شیعه ندارد و هم از جهت سند ضعیف است البته برای تقویت شخصیت حسنی به عنوان مؤید می‌توان این روایت را مطرح کرد ولی مؤید بودن این روایت در تقویت شخصیت حسنی هم مخدوش است چون روایت بیانگر این است که یاران و پیروان حسنی اعتقاد به امامت حسنی دارند که این نشان می‌دهد که حسنی خود منحرف و مدعی امامت و مهدویت بوده است.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۳ ؛ ص ۱۸۹

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

بحث ما پیرامون نقش علما و فقهای شیعه در دوران ظهور و دفع شبهه‌ی مخالفت علمای شیعه با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الیهم بود، دو روایت در این زمینه مطرح کردیم و بررسی سندی و دلالی کردیم که هر دو اولاً از جهت دلالی ربطی به علمای شیعه نداشت و ثانیاً از حیث سند ضعیف بودند.

روایت سوم:

و بِإِسْنَادِهِ إِلَى كِتَابِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ رَفَعَهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عجل الله تعالی فرجه الیهم قَالَ: يَقْتُلُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الیهم حَتَّى يَبْلُغَ السُّوقَ قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ أَبِيهِ إِنَّكَ لَتُجْفِلُ النَّاسَ إِجْفَالَ النَّعَمِ فَبِعَهْدٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْ بِمَا ذَا قَالَ وَ لَيْسَ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَشَدَّ مِنْهُ بَأْسًا فَيَقُومُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْمَوَالِي فَيَقُولُ لَهُ لَتَسْكُتَنَّ أَوْ لَأُضْرِبَنَّ غُنْفَكَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُخْرِجُ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الیهم عَهْدًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

«حضرت صادق عجل الله تعالی فرجه الیهم می‌فرماید: حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الیهم از مخالفین می‌کشد تا به سوق می‌رسد. شخصی از فرزندان پدرش به حضرت اعتراض شدید می‌کند و می‌گوید: مردم را از خود دور می‌کنی؛ هم‌چنان که گوسفندان را رم می‌دهند! آیا این روش، طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ یکی از یاران حضرت از جای برمی‌خیزد و می‌گوید: سکوت می‌کنی یا گردنت را بزخم؟ حضرت عهد و پیمانی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه دارد، بیرون می‌آورد و ارائه می‌کند».

فَيَقُولُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ أَبِيهِ: یکی از خویشاوندان حضرت به ایشان اعتراض می‌کند. مخالفت خویشاوندان ائمه عجل الله تعالی فرجه الیهم با ایشان وجود داشته است؛ مانند: برادر امام کاظم عجل الله تعالی فرجه الیهم، و عمر فرزند امیر مؤمنان عجل الله تعالی فرجه الیهم، و جعفر کذاب. در هنگام ظهور هم معترضان و مخالفانی از خویشاوندان امام هستند؛ زیرا نمی‌دانند که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الیهم مأمور به عمل به ظاهر نیستند؛ بلکه باید طبق واقع حکم عمل کنند. امیر مؤمنان عجل الله تعالی فرجه الیهم در جنگ جمل حق عمل بر طبق واقع و کشتن اسیران و مجروحان فتنه را داشتند؛ لکن به جهت عاقبتی که در انتظار شیعیان بود و می‌دانستند که حکومت بعد از ایشان در دست دشمنان است، طبق ظاهر عمل می‌کردند. اما در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

دیگر حکومت به دشمنان نمی‌رسد و خود حضرت تا چهل روز قبل از قیامت حکومت می‌کنند؛ از این رو دیگر نیاز به ملاحظه‌کاری و عمل به ظاهر نمی‌باشد و ایشان طبق واقع حکم و عمل می‌کنند.

مراد از «ولد أبيه» در روایت: اگر «أب» بدون واسطه مراد باشد، یعنی فرزند برادر امام زمان علیه السلام. در کتاب جنات الخلود نام سه نفر را به عنوان برادران امام زمان علیه السلام می‌برد و در روایت علی بن مهزیار اسم برادر امام عصر (موسی) را می‌برد و اگر «أب» با واسطه مراد باشد یعنی یکی از پسر عموهای امام به ایشان اعتراض می‌کند.

وَلَيْسَ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَشَدَّ مِنْهُ بَأْسًا: مراد از «ناس» در روایات اهل سنت می‌باشد.

اعتراض معترض در این حد است و معترض از فرزندان پدر امام عصر علیه السلام است و جزو ناس (اهل سنت) است. پس این روایت هم ربطی به علمای شیعه ندارد.

منابع روایت:

۱. الفضل بن شاذان: بنا بر آنچه در بحار الانوار است.
۲. کتاب الغيبة لعلی بن عبد الحمید: بنا بر آنچه در بحار الانوار است.
۳. إثبات الهداء: ج ۳ ص ۵۸۵ ب ۳۲ ف ۵۹ ح ۷۹۲- مختصراً، از بحار الانوار.
۴. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۷ ب ۲۷ ح ۲۰۳- و یاسناده (السید علی بن عبد الحمید فی کتاب الغيبة) إلی کتاب الفضل بن شاذان رفعه إلی عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله علیه السلام قال:
۵. معجم الأحادیث الإمام المهدي علیه السلام ج ۵؛ ص ۲۹۱

بررسی سند روایت:

کتاب الغيبة سید علی بن عبد الحمید:

مرحوم آقابزرگ تهرانی می‌فرماید:

کتاب الغيبة الحجة للسید النسابة بهاء الدین علی بن غیاث الدین عبد الکریم بن عبد الحمید النیلی النجفی الحسینی و هو استاذ ابی العباس ابن فهد الحلی، الذی توفي ۸۴۱ و صاحب الانوار المضيئه فی الحکمة الشرعیه و احتمال فی الروضات اتحاده مع کتاب سرور اهل الايمان لکنا ذکرنا فی محله انه منتخب من کتاب الغيبة هذه للسید المذكور، انتخبه منه بعض العلماء کما صرح به فی خطبته و اما الغيبة هذه هی التي انتخبها السید المذكور من کتاب الانوار المضيئه فی احوال المهدي الذی مر انه تصنیف السید علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید

بن فخر بن معد الموسوی المذكور فی أمل الآمل و یروی عنه ابن معیه کما ذکر فیه و هو السید تاج الدین ابو عبد الله محمد بن القاسم بن معیه الحسینی الدیاجی الذی هو من مشایخ الشہید الاول و الغیبة هذه مرتبه كأصلها علی اثنی عشر فصلا.

«کتاب الغیبة سید بهاء الدین علی بن غیاث الدین عبد الکریم بن عبد الحمید نیلی نجفی حسینی و ایشان استاد ابن فهد حلی بود، سال ۸۴۱ وفات یافت و همچنین صاحب انوار المزیئه است و در روضات احتمال داده شده که این کتاب همان کتاب سرور اهل ایمان است لکن ذکر کردیم که سرور اهل ایمان منتخب از کتاب الغیبة سید مذکور است، بعضی از علما از آن منتخب کردند همچنان که به این مطلب در خطبه تصریح می کند و اما کتاب الغیبه را سید مذکور از کتاب انوار المزیئه در احوال مهدی علیه السلام تألیف سید علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخر بن معد موسوی منتخب کرده است.»

ما این روایت را از الغیبه یا خلاصه الغیبة (سرور اهل ایمان) یا از انوار المزیئه نقل نکردیم؛ بلکه از دو کتاب بحار الانوار و اثبات الهداة نقل کردیم؛ ولی مشکلی به وجود نمی آید، زیرا متن آن را قبول داریم و شواهدی هم بر آن وجود دارد که هنگام ظهور مخالفت هائی با حضرت می شود اما ارتباط این مخالفت ها با فقها و علما ثابت نیست.

دلالت روایت:

سوق: نام محله ای در کوفه است. و اساسا سوق جمع ساق نیست؛ بلکه نام محله می باشد به عنوان نمونه:

سُوقُ حَكَمَةَ: بالتحریک: موضع بنو اخی الکوفه؛

سُوقُ الذَّنَائِب: قریه دون زبید من أرض الیمن؛

سُوقُ السَّلَاح: محله کانت ببغداد؛

سُوقُ عَبْدِ الواحد: کان ببغداد بالجانب الغربی عند باب الکوفه قرب باب البصره؛

سُوقُ الْعَطَش: کان من أكبر محله ببغداد بالجانب الشرقی؛

سُوقُ وَرْدَان: بفسطاط مصر؛

سُوقُ یحیی: ببغداد بالجانب الشرقی؛

سُوقُ يَوْسُفَ: بالكوفه منسوبه إلى يوسف بن عمر ابن محمد بن الحكم بن أبي عقيل الثقفي.^۱

حتى يبلغ السوق: ممکن است «أل» در السوق «أل عهد» باشد و اشاره به محله‌ای در کوفه داشته باشد لذا این روایت نمی‌تواند مستند کسانی باشد که قائل‌اند امام عليه السلام آنقدر می‌کشد تا زانوها را خون فرا می‌گیرد چون سوق در روایت نام محله‌ای در کوفه است که ممکن است آن محله محل اجتماع منافقین و فتنه‌گران باشد.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

روایت چهارم:

أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنْ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ إِنْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَتَى النَّاسَ وَ هُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَ الصُّخُورَ وَ الْعِيدَانَ وَ الْخُشْبَ الْمَنْحُوتَةَ وَ إِنْ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَ كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَ اللَّهُ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَ الْقُرُ^۱.

«فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «قائم ما چون قیام کند از جهل مردم شدیدتر از آنچه رسول خدا صلى الله عليه وآله با آن از سوی نادانان جاهلیت روبرو شد برخورد می‌کند، عرض کردم: این چگونه ممکن است؟ فرمود: همانا رسول خدا در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و کلوخ و چوبهای تراشیده و مجسمه‌های چوبین را می‌پرستیدند، و قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می‌آید که جملگی کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و بر او به آن احتجاج می‌نمایند، سپس فرمود: بدانید به خدا سوگند که موج دادخواهی و گستره آن همان گونه که گرما و سرما نفوذ می‌کند تا درون خانه‌های آنان راه خواهد یافت.»

كُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ: مستندین به این روایت گویند طبق این روایت کسانی که با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم مخالفت می‌کنند، انسان‌های عادی نیستند بلکه علمائی هستند که عالم به علم تأویل قرآن هستند گوئیم: اولاً این روایت صحبت از فقها ندارد بلکه عالمان به علوم قرآنی مورد روایت است ثانیاً بر فرض که مراد فقها باشد ربطی به فقه‌های شیعه ندارد بلکه در جهان دانشگاه‌ها و مراکز علمی بسیاری وجود دارد که عهده‌دار آن وهابی‌ها هستند و به خیال خودشان آموزش‌های آن‌ها طبق قرآن است. هنگام ظهور اولین مخالفین علنی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم همین تکفیری‌ها هستند، سفیر حضرت را در مسجد الحرام کنار حجر اسماعیل در ماه ذی الحجة سر می‌برند و به مبارزه با امام می‌پردازند پس این روایت محل تطبیق بر علمای شیعه نیست.

منابع روایت:

۱. غیبه النعمانی: ص ۳۰۷ ب ۱۷ ح ۱

و ص ۳۰۸ ب ۱۷ ح ۳- أخبرنا محمد بن همام قال: حدثنا حمید بن زیاد الکوفی قال: حدثنا الحسن بن محمد بن سماعة قال: حدثنا أحمد بن الحسن الميثمي، عن محمد بن أبي حمزة، عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: «القائم عليه السلام يلقي في حربه ما لم يلق رسول الله صلى الله عليه وآله، إن رسول الله صلى الله عليه وآله أتاهاهم و هم يعبدون حجارة منقورة و خشبا منحوتة، و إن القائم يخرجون عليه فيتأولون عليه كتاب الله و يقاتلونه عليه».

«محمد بن أبي حمزه به واسطه یکی از اصحاب خود از امام صادق عليه السلام روایت کرده گفت: شنیدم آن حضرت فرمود: «قائم عليه السلام در پیکار خود با چنان چیزی مواجه خواهد شد که رسول خدا صلى الله عليه وآله با آن مواجه نگردید، همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالی به سوی مردم می آمد که آنان بتهای سنگی و چوبهای تراشیده را پرستش می کردند، ولی قائم چنان است که علیه او خروج می کنند و کتاب خدا را علیه او تأویل می کنند و به استناد همان تأویل با او به جنگ بر می خیزند.»

۲. نوادر الأخبار: ص ۲۷۶ ح ۱۶- از غیبه نعمانی.

۳. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۴۴ ب ۳۲ ف ۲۷ ح ۵۲۹- از روایت اول غیبه نعمانی.

۴. حلیه الأبرار: ج ۵ ص ۳۲۷ ب ۳۷ ح ۱- از روایت اول غیبه نعمانی.

و ص ۳۲۸ ح ۳- از روایت دوم غیبه نعمانی.

۵. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۲-۳۶۳ ب ۲۷ ح ۱۳۱ و ۱۳۳- از روایت اول و دوم غیبه نعمانی .

۶. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام: ج ۵ ص ۲۳۸

بررسی سند روایت:

فضیل بن یسار:

مرحوم نجاشی می فرماید: عربی بصری ثقة.

مرحوم شیخ طوسی هم ایشان را توثیق کرده است. روایات زیادی هم در مدح ایشان نقل شده است.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه و نصره

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و نصره

ادامه‌ی بررسی سند روایت چهارم (فضیل بن یسار):

ابن عقده: ایشان زیدی است ولی ثقه و معتبر است، مرحوم شیخ طوسی او را توثیق می‌کند و مرحوم نعمانی هم در مقدمه از او تجلیل می‌کند.

محمد بن مفضل بن ابراهیم: ایشان هم ثقه است.

مرحوم نجاشی می‌فرماید: ثقة من اصحابنا الکوفیین.

محمد بن عبد الله بن زرارہ:

مرحوم مامقانی می‌فرماید: القول بوثاقه الرجل متین.^۱

مرحوم خوئی می‌فرماید:

و تقدم عن النجاشی فی ترجمه الحسن بن علی بن فضال، قول علی بن الریان: «و کان و الله محمد بن عبد الله (بن زرارہ) أصدق عندی لهجه من أحمد بن الحسن فإنه رجل فاضل، دین. وقع بهذا العنوان فی أسناد کثیر من الروایات، تبلغ خمسة و ستین موردا.^۲

«از نجاشی در ترجمه حسن بن علی بن فضال قول علی بن ریان بیان شد: به خدا سوگند محمد بن عبد الله بن زرارہ نزد من از احمد بن حسن صادق‌تر است. او مردی فاضل و متدین است. به این عنوان در اسناد روایات زیادی (۶۵ مورد) واقع شده است.»

به نظر ما تعبیر به «فاضل و دین» برای اعتبار شخص کفایت می‌کند، مرحوم بهبهانی ۴۵ راه برای استفاده توثیق یا حسن شخص ارائه می‌دهند که تصریح به «ثقة» یکی از راه‌ها می‌باشد. همچنین نقل ۶۵ روایت از ایشان در کتب اربعه نیز اماره‌ی بر وثاقت ایشان است و روایت زیر نیز دلالت بر ولایتمداری او می‌کند:

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۳ ؛ ص ۱۴۳

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۷ ؛ ص ۲۵۳

روی الشيخ، عن علي بن الحسن بن فضال، أن محمد بن عبد الله بن زرارۃ أوصى في جميع تركته أن تباع و يحمل ثمنها إلى أبي الحسن عليه السلام.^۱ «شيخ طوسی روایت کرده از علی بن حسن بن فضال که محمد بن عبد الله بن زرارۃ وصیت کرد که تمام ترکه‌ی او را فروخته و ثمن آن را نزد ابو الحسن عليه السلام بفرستند.»

محمد بن مروان:

به این عنوان در اسناد ۸۳ روایت از کتب اربعه ذکر شده است. ایشان بین ثقات و مجاهیل مشترک است:

محمد بن مروان ابو عیسی، محمد بن مروان البصری، محمد بن مروان الانباری، محمد بن مروان بن زیاد، محمد بن مروان بن عثمان، محمد بن مروان بن مسلم، محمد بن مروان الجلاب، محمد بن مروان الحناط، محمد بن مروان الخطاب، محمد بن مروان الذهلی، محمد بن مروان السدی، محمد بن مروان الشعیری، محمد بن مروان العجلی، محمد بن مروان الکلبی.

کسانی که محمد بن مروان از آن‌ها نقل روایت کرده است:

عن أبي جعفر عليه السلام، و أبي عبد الله عليه السلام، و عن أبي يحيى، و ابن أبي يعفور، و أبان بن عثمان، و زيد الشحام، و سعد بن طريف، و الفضيل، و الفضيل بن يسار، و الوليد بن عقبة الهجري.^۲

کسانی که از او نقل روایت کردند (شاگردان):

أبو جميلة، و ابن مسكان، و أبان، و أبان بن عثمان، و إبراهيم بن محمد الثقفي، و أحمد بن النضر، و بدر، و جميل، و جميل بن دراج، و جميل بن صالح، و الحسن بن حماد، و الحسين بن عبد الله الأرجاني، و الحكم بن مسكين، و خالد بن نافع البجلي، و ربيع بن محمد المسلي، و سيف بن عميرة، و صفوان بن يحيى، و علي بن الحكم، و علي بن رئاب، و علي بن شجرة، و علي بن النعمان، و عمرو بن أبي المقدام، و عمرو بن ثابت، و عمران بن إسحاق الزعفراني، و عمران الزعفراني، و محمد بن زياد، و محمد بن سماعة، و محمد بن سنان، و المفضل بن صالح، و منصور بن يونس، و الهيثم، و يحيى بن عمران الحلبي، و يحيى الحلبي.^۳

نام هیچ یک از این دو گروه (کسانی که از آنان نقل روایت کرده و کسانی که از او نقل روایت کردند) در سند این روایت نمی‌باشد. پس ایشان مجهول است.

فضیل بن یسار:

هیچ بحثی در اعتبار ایشان نیست. مرحوم نجاشی فرموده است: ثقة.

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۷ ؛ ص ۲۵۳

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۸ ؛ ص ۲۲۷

۳ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۸ ؛ ص ۲۲۸

فضیل بن یسار نقل می‌کند: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ بَلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَصْمَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ السَّدُوسِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ صَبِيحٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ عِيسَى، عَنْ أَبِي مَسُور الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: قَالَ لِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: (رِضَاعُ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ خَيْرٌ مِنْ رِضَاعِ النَّاصِبِيَّةِ).^۱

«فضیل بن یسار گفت: جعفر بن محمد عليه السلام به من گفت: رضاع یهودی و نصرانی بهتر از رضاع ناصبی است.»

مرحوم شیخ طوسی هم ایشان را در رجال‌شان ذکر کرده و توثیق می‌کند:

و عده الشيخ في رجاله (تارة) في أصحاب الباقر عليه السلام (۱)، قائلا: «فضیل بن یسار بصری، ثقة»، و (أخرى) في أصحاب الصادق عليه السلام (۱۵)، قائلا: «الفضیل بن یسار النهدي، مولى، و أصله كوفي، نزل البصرة، مات في حياة أبي عبد الله عليه السلام»^۲

«شیخ در رجالش گاهی او را از اصحاب امام باقر عليه السلام شمرده و فرموده: فضیل بن یسار بصری ثقة است و گاهی در اصحاب امام صادق عليه السلام شمرده و فرموده: فضیل بن یسار نهدي اصل او کوفی است و به بصره آمد و در حیات امام صادق عليه السلام از دنیا رفت.»

نظر مرحوم شیخ مفید:

و عده الشيخ المفيد في رسالته العديّة من الفقهاء الأعلام و الرؤساء المأخوذ منهم الحلال و الحرام، و الفتيا و الأحكام، الذين لا يطعن عليهم، و لا طريق لذم واحد منهم.^۳

«شیخ مفید در رساله‌ی عدیه او را از فقهای بزرگ و پیشوایانی که حلال و حرام و فتوا و احکام از آنها اخذ می‌شد می‌شمارد. کسانی که هیچ طعنی بر آنها و راهی برای ذم یکی از آنها نبود.»

روایت در مدح فضیل بن یسار:

حدثنا حمدويه و إبراهيم، قالا: حدثنا محمد بن عيسى، عن إبراهيم بن عبد الله، قال: كان أبو عبد الله عليه السلام إذا رأى الفضيل بن يسار، قال: بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ [يَرَى] رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا.^۴

«ابراهیم بن عبد الله گفت: امام صادق عليه السلام هنگامی که فضیل بن یسار را می‌دیدند، می‌فرمودند: بشارت باد فروتنان و اهل یقین را، کسی که دوست دارد به فردی از اهل بهشت نظر کند، به این مرد نظر کند.»

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۴ ؛ ص ۳۵۶

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۴ ؛ ص ۳۵۶

۳ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۴ ؛ ص ۳۵۷

۴ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۴ ؛ ص ۳۵۷

پس تنها یک نفر در سند این روایت مجهول است. البته به جهت قوت متن روایت را می‌پذیریم اما روایت ربطی به علمای شیعه ندارد.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود، بعضی قائل‌اند که فقهای شیعه در هنگام ظهور با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الیهم مخالفت می‌کنند لذا ما به بررسی روایاتی پرداختیم که ممکن است مورد استناد مدعیان باشد.

روایت پنجم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عجل الله تعالی فرجه الیهم يَقُولُ إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عجل الله تعالی فرجه الیهم خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ دَخَلَ فِيهِ شِبْهُ عَبْدِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ^۱.

«ابراهیم بن عبد الحمید گوید: کسی که خود از امام صادق عجل الله تعالی فرجه الیهم شنیده برای من بازگو کرد که آن حضرت می‌فرمود: هنگامی که قائم عجل الله تعالی فرجه الیهم خروج کند کسی که خود را از اهل این امر می‌پنداشته از این امر خارج خواهد شد و (به عکس) افرادی چون خورشید پرستان و ماه پرستان داخل در آن می‌گردند.»

این روایت هم ربطی به فقهای شیعه ندارد زیرا اهل سنت هم از معتقدین به امر امامت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم هستند؛ بلکه اکثر آن‌ها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم و امامت و حکومت ایشان در آخر الزمان را قبول دارند.

منابع روایت:

۱. غیبه نعمانی: ص ۳۳۲ ب ۲۱ ح ۱
۲. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۳-۳۶۴ ب ۲۷ ح ۱۳۷- از غیبه نعمانی با کمی تفاوت. و در سند: «أحمد ابن زیاد».
۳. بشاره الإسلام: ص ۲۲۲ ب ۳- از غیبه نعمانی.
۴. معجم الأحادیث الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم: ج ۵ ص ۲۳۹

۱ الغیبه للنعمانی ؛ ص ۳۱۷

من سمع ابا عبد الله : این روایت مرسل است.

حمید بن زیاد کوفی یا نینوی: ایشان مشکلی ندارد.

نظر شیخ طوسی در رجال:

من أهل نينوى قريةً بجنب الحائر على ساكنه السلام عالم جليل واسع العلم كثير التصانيف قد ذكرنا طرفاً من كتبه في الفهرست.^۱ «ایشان در رجال در مورد حمید بن زیاد می فرماید: عالم و جلیل و تالیف بسیاری دارد که به نظر ما همین تعبیر عالم و جلیل در توثیق ایشان کفایت می کند اگر چه در فهرست از تعبیر ثقه نیز در مورد ایشان استفاده کردند.»

نظر شیخ طوسی در فهرست:

من أهل نينوى قريةً إلى جانب الحائر على ساكنه السلام ثقةٌ كثير التصانيف روى الأصول أكثرها. له كتب كثيرة على عدد كتب الأصول.^۲ «از اهل نینوا که روستائی در نز دیکی کربلا است می باشد و ایشان ثقه اند و دارای تالیفات بسیار و اکثر اصول را ایشان نقل کرده است و ۴۰۰ کتاب دارد.»

نظر مرحوم نجاشی:

بن حماد بن زیاد هوار الدهقان أبو القاسم كوفي سكن سورا و انتقل إلى نينوى قريةً على العلقمی إلى جنب الحائر على صاحبه السلام كان ثقةً واقفاً وجهاً فيهم.^۳ «ایشان ثقه است و واقفی می باشد. (مشکل اعتقادی داشته)»

مرحوم مامقانی می فرماید:

و لا يخفى ما بين كلام الشيخ رحمه الله و النجاشي من التنافي؛ لأنّ ظاهر الشيخ في الفهرست و الرجال - من جهة عدم غمز في مذهبه - كونه إمامياً، ثقةً. و صريح النجاشي كونه واقفياً، ثقةً.^۴ «مخفی نیست که بین کلام مرحوم شیخ و مرحوم نجاشی تنافی است زیرا ظاهر کلام شیخ در فهرست و رجال از اینکه ایرادی به مذهب او نگرفت این است که او امامی ثقه است اما نجاشی تصریح کرده که او واقفی ثقه است.»

مرحوم ابن شهر آشوب هم ایشان را توثیق می کند لذا این شخص مشکلی ندارد.

۱ رجال طوسی ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۵۵

۲ فهرست طوسی ؛ ج ۱ ؛ ص ۴۲۱

۳ رجال نجاشی ؛ ص ۱۳۲

۴ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۲۴ ؛ ص ۳۲۵

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود، روایاتی که بحث از مخالفین حضرت در هنگام ظهور دارد را مطرح کردیم و به بررسی این مطلب پرداختیم که آیا علمای شیعه نیز جزء مخالفین حضرت هستند و بیان کردیم که حتی یک روایت هم وجود ندارد که بیانگر مخالفت علمای شیعه با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه باشد بلکه عناوینی مانند خوارج، حسنی‌ها، بتریه و فقهای عامه جزء مخالفین حضرت شمرده شده‌اند.

ادامه بررسی سند روایت پنجم:

ابن عقده: ایشان ثقة است.

حمید بن زیاد: ایشان ثقة است.

علی بن الصباح:

نام ایشان در کتب رجالی ذکر نشده است، مرحوم نمازی می‌فرماید: لم يذكره پس ایشان مهمل است.^۱

حسن بن محمد حضرمی: ایشان ثقة است.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و قد قال النجاشی: الحسن بن محمد الحضرمی، ابن أخت أبي مالك الحضرمی، ثقة، له كتب. و فی القسم الأول من رجال ابن داود: الحسن بن محمد الحضرمی، ابن أخت أبي مالك الحضرمی، لم یرو عنهم علیهم السلام، ثقة. انتهى. و وثقه فی الوجیزه، و البلغة أيضا، و عدّه فی الحاوی فی قسم الثقات. و قد سقط من قلم العلّامة رحمه الله فی الخلاصة كما سقط لفظ (ثقة) من نسخة النجاشی التي عند المیرزا بعد قوله: ابن مالك الحضرمی.^۲

«نجاشی گفت: حسن بن محمد حضرمی فرزند خواهر ابو مالک حضرمی ثقة است. و در قسم اول رجال ابن داود: حسن بن محمد حضرمی فرزند خواهر ابو مالک حضرمی از ائمه رواین نقل نکرده است، او ثقة است. همچنین در وجیزه و بلغه او را توثیق کردند، و در حاوی او را در قسم ثقات شمرده است. ایشان از قلم مرحوم علامه در خلاصه افتاده همچنان که لفظ ثقة از نسخه نجاشی که نزد میرزا است ساقط شده است.»

۱ مستدرکات علم رجال الحديث؛ ج ۵؛ ص ۳۸۸؛ ش ۱۰۰۹۷

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال؛ ج ۲۰؛ ص ۳۹۹

لا ينبغي التأمل في وثاقه المترجم، فهو ثقة، و الرواية من جهته صحيحة.^۱

«تأمل در وثاقت مترجم شایسته نیست، پس ایشان ثقة است و روایت از جهت او صحیح است.»

جعفر بن محمد:

ایشان مشترک است بین جعفر بن محمد بن ابی الصباح و جعفر بن محمد بن حکیم.

اگر جعفر بن محمد بن ابی الصباح باشد:

مرحوم مامقانی نام ایشان را ذکر نکرده است اما فرزند مرحوم مامقانی او را ذکر کرده و روایات او در تهذیب، استبصار و کافی را نقل می‌کند و در پایان می‌فرماید: لیس له ذکر فی المعاجم الرجالية فهو مهمل الا ان رواياته سديدة و لا یبعد حسنه. «ذکری از ایشان در معاجم رجالی نشده است پس او مهمل است الا اینکه روایات محکمی دارد و حسن او بعید نیست.»

پس اگر جعفر بن محمد بن ابی صباح باشد حسن است.

اما اگر جعفر بن محمد بن حکیم باشد، در مورد او بحث است و مورد قدح واقع شده است.

کشی نقل می‌کند: سمعت حمدويه يقول: كنت عند الحسن بن موسى أكتب عنه أحاديث جعفر بن محمد بن حکیم إذ لقيني رجل من أهل الكوفة- سماء لی حمدويه- و فی یدی کتاب فیہ أحادیث جعفر بن محمد بن حکیم. فقال: هذا كتاب من؟ فقلت: كتاب الحسن بن موسى، عن جعفر بن محمد بن حکیم. فقال: أما الحسن، فقل له ما شئت. و أما جعفر بن محمد بن حکیم فلیس بشيء.^۲

«شنیدم حمدویه می‌گفت: نزد حسن بن موسی بودم و از او احادیث جعفر بن محمد بن حکیم را می‌نوشتم که مردی از اهل کوفه مرا ملاقات کرد و در دست من کتابی بود که در آن احادیث جعفر بن محمد بن حکیم بود پس گفتم: این کتاب از چه کسی است؟ گفتم: کتاب حسن بن موسی از جعفر بن محمد بن حکیم پس گفتم: اما حسن آنچه می‌خواهی از او بگو. و اما جعفر بن محمد بن حکیم او چیزی نیست.»

رجل من اهل الكوفة: پس جراح جعفر بن محمد بن حکیم خود مجهول است البته هیچ مدحی هم در مورد ایشان وارد نشده است. مرحوم شیخ طوسی هم ایشان را ذکر کرده ولی اشاره‌ای به فساد مذهب او نکرده است. مرحوم مجلسی او را تضعیف کرده است ولی مرحوم وحید بهبهانی به مرحوم مجلسی اشکال می‌کند که تضعیف این راوی توسط جراح مجهول صحیح نمی‌باشد.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۲۰ ؛ ص ۴۰۱

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۱۵ ؛ ص ۳۵۷

قلت: ليس تضعيف المجلسي، و صاحب المدارك .. و غيرهما مبنيًا على ما في الكشي، بل على عدم ورود مدح يلحقه بالحسان، فيندرج في الضعفاء لا محالة. نعم؛ كان التعبير عنه ب: المجهوليّة أولى من التضعيف. لكنّه غير متعين بعد كون المجهول ضعيفا اصطلاحا. و لكن الإنصاف بعد ذلك كلّ، هو عدّ الرجل من الحسان؛ لأنّ إماميته تستفاد من رجال الشيخ رحمه الله كما ذكرنا. و يمكن استفادة مدحه ممّا أفاده الحائري.^۱

«تضعيف مرحوم مجلسي و صاحب مدارك و غير اين دو مبني بر آنچه در كشي است نمی‌باشد بلکه مبني بر عدم ورود مدح تا او را به حسان ملحق كند پس به ناچار در ضعفا قرار می‌گیرد. بله تعبیر به مجهول برای او از ضعیف بهتر است لكن تعبیر به مجهول هم متعين نیست چون مجهول هم در اصطلاح ضعیف است. لكن انصاف این است كه او از حسان شمرده شود چون امامی بودن او از رجال شیخ استفاده می‌شود و مدح او از آنچه مرحوم حائری افاده کرده استفاده می‌شود.»

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

إنّ القرائن التي ذكرها المؤلف قدّس سرّه كافية في الحكم على المترجم بالحسن، فهو حسن، و الرواية من جهته حسنة.^۲

«بدرستی كه قرائنی كه مؤلف ذكر كردند در حكم به حسن بودن مترجم كافی است پس ایشان حسن و روایت از جهت او حسن است.»

پس این راوی چه جعفر بن محمد بن ابی صباح باشد و چه جعفر بن محمد بن حكیم، حسن است.

ابراهیم بن عبد الحمید:

ایشان مشترک بین صنعانی، اسدی و بزاز است، اگر صنعانی باشد از جهت مذهب واقفی است ولی طبق بیان ابن شهر اشوب ثقه است و اگر اسدی بزاز باشد هم مشکلی ندارد.

پس این روایت از جهت سند دو اشكال دارد: ۱. مرسل است ۲. علی بن صباح مهمل است. البته این روایت كنار گذاشته نمی‌شود؛ زیرا در اصل وجود مخالفت‌هائی در هنگام ظهور مؤیدات دارد.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۱۵ ؛ ص ۳۵۸

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۱۵ ؛ ص ۳۶۰

دلالت روایت پنجم:

خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَرَى أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ: از کلمه‌ی « یری » استفاده می‌شود که خروج کنندگان از امر ولایت واقعا ولایت‌مدار نبودند بلکه کسانی بودند که تظاهر به ایمان می‌کردند و از اول دچار مشکل بودند و مردم هم گمان می‌کردند که آن‌ها تابع ولایت و امامت هستند.

پس این روایت ربطی به فقهای شیعه ندارد بلکه مراد روایت گروهی از مردم است که به حسب ظاهر شیعه بودند اما در اثر دیدن اموری که از درک آن عاجز هستند به مخالفت برمی‌خیزند و مرتد می‌شوند. نکته دیگری که باید به آن اشاره کنیم اینکه در این روایت بیان نشده که این عده قیام می‌کنند بلکه آنان دست از اعتقاداتشان برمی‌دارند لذا این روایت تنها اشاره به جریان نفاق دارد.

روایت ششم:

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدُوسِيُّ [ابْنُ عَبْدِوَسٍ] الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قَتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الصَّقَرُ بْنُ أَبِي دَلْفٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيَّ أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمَ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سَمَى الْقَائِمَ قَالَ لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ ارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ وَ لِمَ سَمَى الْمُنْتَظَرَ قَالَ لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَ يَطُولُ أَمَدُهَا فَيَنْتَظَرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَ يُنْكِرُهُ الْمُؤْتَابُونَ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِ الْجَاهِلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ يَنْجُو فِيهَا الْمُسْلِمُونَ.^۱

«شخصی به نام صقر بن ابی دلف می‌گوید: شنیدم از امام نهم حضرت جواد علیه السلام که فرمود:

امام بعد از من، فرزندم علی است، امر او امر من است و سخن او، سخن من است و اطاعت از او اطاعت از من است و امام بعد از وی، فرزندش حسن می‌باشد، امر او امر پدرش می‌باشد و سخن او سخن پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش، آنگاه ساکت شد، پس خدمت آن حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، امام و پیشوای بعد از امام حسن کیست؟ پس امام شدیداً گریه کرد و آنگاه فرمود: همانا بعد از امام حسن فرزندش قائم بالحق و منتظر می‌باشد.

خدمت حضرت عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا، چرا قائم نامیده شده است؟ فرمود: زیرا بعد از آن که نام او مدّتی فراموش شد، قیام می‌کند و در آخر زمان که اکثر قائلین به امامت وی مرتدّ می‌شوند. عرض کردم چرا به او منتظر می‌گویند؟ فرمود: همانا برای او غیبتی است که روزهای آن زیاد و مدّتش طولانی خواهد بود. پس در

انتظار خروج آن حضرت هستند انسان‌های مخلص، و افرادی که در شک هستند منکر او می‌شوند و انسان‌های منکر او، با یاد او استهزاء کنند و تعیین کنندگان وقت درباره او دروغ‌گویند، و شتاب‌زدگان درباره او هلاک گردند و تسلیم‌شوندگان نسبت به او نجات یابند.»

این روایت هم ربطی به علمای شیعه ندارد، زیرا روایت بیانگر این مطلب است که اکثر قائلین به امامت حضرت مهدی علیه السلام مرتد می‌شوند که می‌تواند مصداق آن علمای وهابی باشد.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود، عرض کردیم که حتی یک روایت دال بر مخالفت علمای شیعه در دوران ظهور نداریم، روایاتی را در این زمینه بیان و بررسی کردیم.

روایت هفتم:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَعْلَمِ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ وَ ابْنِ أَذْيَنَةَ الْعَبْدِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ مَدِينَةً وَ طَائِفَةً يُخَارِبُ الْقَائِمُ أَهْلَهَا وَ يُخَارِبُونَهُ أَهْلُ مَكَّةَ وَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وَ أَهْلُ الشَّامِ وَ بَنُو أُمَيَّةَ وَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ وَ أَهْلُ دَسْتَمِيسَانَ وَ الْأَكْرَادَ وَ الْأَعْرَابَ وَ ضَبَّةَ وَ غَنِيَّ وَ بَاهِلَةَ وَ أَرْدَ وَ أَهْلُ الرِّيِّ^۱.

يعقوب سراج گفت: «شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: سیزده شهر و طائفه است که قائم عليه السلام با اهل آن شهرها می‌جنگد و آنان با او می‌جنگند: اهل مکه و اهل مدینه و اهل شام و بنی امیه و اهل بصره و اهل دست میسان و کردها و عرب‌های بادیه‌نشین و ضبه و غنی و باهله و ازد و اهل ری.»

به نظر ما یک چنین روایاتی مجعول دشمنان اهل بیت علیهم السلام می‌باشد برای اینکه قومیت‌ها را در مقابل اهل بیت علیهم السلام قرار دهند و الا خوب و بد در همه‌ی اقوام وجود دارد.

دلالت روایت:

أَهْلُ مَكَّةَ: اهل مکه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مومنان عليه السلام هم سر ناسازگاری و مخالفت داشتند، تنها پنج نفر از اهل مکه امیر مومنان عليه السلام را برای رفتن به عراق همراهی کردند که سه نفر آن‌ها از خویشاوندان حضرت بودند اما در فتنه جمل هزاران نفر از اهل مکه همراه فتنه‌گران جمل شدند و تعداد زیادی از مومنان را به شهادت رساندند. در جنگ جمل به هر فتنه‌گر سی سکه‌ی طلا می‌دادند که پول آن را از اختلاس از بیت المال چهار استان مکه، بصره، کوفه و فارس فراهم کرده بودند. اما در واقعه‌ی کربلا حتی یک نفر هم از اهل مکه همراه امام حسین عليه السلام نشد. امام زین العابدین عليه السلام فرمودند: به خدا قسم بیست نفر که ما را دوست داشته باشند در مکه

وجود ندارد^۱، علت آن هم این بود که امیر مومنان علیه السلام با آنان قاطعانه برخورد کرده بودند و اکثر بزرگان آنان به دست امیر مومنان علیه السلام به هلاکت رسیده بودند، این در حالی است که دیگر مسلمانان جرات چنین برخوردهائی را نداشتند ابن ابی الحدید در مورد ابو بکر می گوید: **لم یرم قط بسهم و لا سل سیفا و لا أراق دما**^۲. اما امیر مومنان علیه السلام به دستور خداوند و برای از بین بردن کفر و جاهلیت و تثبیت اسلام با کفار و مشرکین جهاد کردند.

در روایات نقل شده که اهل مکه روی خوش به اهل بیت پیامبر علیه السلام نشان نمی دادند و در زمان ظهور هم جزء اولین مخالفان حضرت هستند و نماینده امام عصر علیه السلام را سر می برند. قریش هیچگاه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیه السلام خوب نبودند و همیشه کارشکنی می کردند تا جائی که امیر مومنان علیه السلام دعا کرده و فرمودند: خداوندا به فریاد من برس و مرا بر آن ها پیروز بگردان^۳؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم پس از فتح مکه در مکه نماندند و بعد از انجام عمره به مدینه برگشتند.

أهلُ المَدینة: اهل مدینه هم امام حسین علیه السلام را تنها گذاشته و به ندای ایشان پاسخ ندادند و پس از حادثه ی عظیم عاشورا و شهادت امام حسین علیه السلام دچار جنایت بی سابقه و سنگین واقعه حره شدند. در روایت نقل شده که هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور می کنند زندانیان از بنی هاشم را در مدینه آزاد می کنند.

اهل شام: در روایات چنین نقل شده که هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند همه ی آسمانی ها و اهل زمین برای امام علیه السلام گریه کردند مگر اهل شام که اظهار سرور و خوشحالی می کردند^۴. شام هم در آن زمان لبنان، فلسطین، اردن و تا حدود ترکیه را شامل می شده است اما این روایت شامل همه ی شام نمی شود زیرا حزب الله لبنان شهدای بسیاری را در دفاع از حرم حضرت زینب علیه السلام تقدیم کردند و شیعه هائی با عقائد محکمی هستند.

بنو امیه: آیا بنی امیه در آن زمان هستند؟ آیا مراد ذریه و نسل آنان است؟ در روایت است: وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می کنند از ذریه ی قاتلین امام حسین علیه السلام شروع می کنند و آن ها را می کشد، راوی از امام سوال کرد: چنین روایتی از جد شما صادر گشته؟ فرمودند: بله.

راوی سوال کرد: گناه ذریه ی آنان چیست؟ فرمودند: آنان به آنچه پدران شان انجام دادند، راضی هستند. طرفداران بنی امیه (وهابی ها) الآن هم جنایت یزید را توجیه می کنند، بن باز در مصاحبه ای که با او انجام شد،

۱ الغارات ؛ ص ۳۹۳ ؛ دارالاضواء - بیروت

۲ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید ؛ ج ۱۳ ؛ ص ۲۸۱

۳ الایام المکیة

۴ صوم عاشورا

یزید را محکوم نمی‌کرد و از او با عنوان خلیفه‌ی مسلمین یاد می‌کرد. یکی از نویسندگان عامه^۱ در مورد شهادت امام حسین علیه السلام نوشته است: الحسین قتل بسیف جده یعنی: امام حسین علیه السلام به وسیله قوانین جدش کشته شد، جد او صلی الله علیه و آله فرمود: علیه حاکمیت قیام نکنید اما امام حسین علیه السلام قیام کرد و کشته شد، آن‌ها چنین جنایت یزید را توجیه می‌کنند در حالی که یزید به عنوان حاکم اسلامی یک انسان سگ‌باز، شراب‌خوار و میمون‌باز و رذل و پست بود.

پس مراد از بنو امیه در این روایت یا خود شجره‌ی ملعونه است یا طرفداران آن‌ها می‌باشد. بنی امیه سال‌ها علیه امیر مومنان علیه السلام تبلیغ می‌کردند و حضرت را در خطبه‌ها لعن می‌کردند و به ایشان ناسزا می‌گفتند لذا در هنگام ظهور نمی‌توانند تحمل کنند که فرزند امیر مومنان علیه السلام حاکم بر تمام جهان هستند لذا با امام علیه السلام می‌جنگند و امام علیه السلام هم با آنان می‌جنگد.

اهل بصره: اهل بصره الآن تقریباً همه شیعه هستند و نمی‌توان نسبت به وضعیت فعلی آنان پذیرفت که اهل بصره با امام زمان علیه السلام می‌جنگند، در مورد کوفه هم روایاتی نقل شده که در آن چهار مسجد به شکرانه‌ی قتل امام حسین علیه السلام ساخته شد که هنگامی که حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور کنند آن چهار مسجد را تخریب می‌کنند و حال اینکه الآن اثری از آن مساجد نمی‌باشد البته بعضی گفته‌اند: ممکن است در آینده آن مساجد تجدید بنا شود.

سران فتنه جمل آنقدر تبلیغات سوء و دروغ و جوسازی علیه امیر مومنان علیه السلام راه انداختند که تعداد زیادی همراه آنان شدند به گمان اینکه بساط حکومت امیر مومنان علیه السلام را جمع کرده ولی این بساط خودشان بود که در کمتر از نیم روز جمع شد و بیست هزار نفر از آن‌ها به هلاکت رسیدند و پس از این واقعه تا مدت‌ها اهل بصره نسبت به امیر مومنان علیه السلام موضعی منفی داشتند.

اهل دستمیسان: مرحوم مجلسی می‌فرماید:

لعل الدمیسان مصحف دیسان و هو بالكسر قرية بهراء ذكره الفيروزآبادی و قال دومیس بالضم ناحیه بأران.^۲

این کلمه تصحیف از (دیسان) است که شهری است در هرات فیروزآبادی آن را ذکر کرده و گفته است که -دومیس- ناحیه‌ای است در آران. تفصیل آن در درس‌های بعد خواهد آمد.

اکراد: چنانچه اشاره شد روایاتی که گسل قومی را تحریک می‌کند، از مجموعه‌ات امویون است مثلاً نقل شده که چند گروه نجیب نیستند و خوزستانی‌ها را جزء گروه‌هایی که نجیب نیستند می‌شمارد در حالی که دروازه‌ی

۱ روح المعانی؛ ج ۲۵؛ ص ۳۱۷ (ذیل آیه ۲۳ سوره شریفه محمد صلی الله علیه و آله): اولئك الذين لعنهم الله فأصمهم و أعمى ابصارهم

۲ بحار الأنوار؛ ج ۵۲؛ ص ۳۶۳

تشیع از خوزستان و اهواز است، امام رضا علیه السلام خودشان دستور دادند مسیر حرکتشان از اهواز باشد و در حالی که بیمار بودند و تب شدیدی داشتند اصرار داشتند که به اهواز بروند. همچنین بزرگان و محترمین بسیاری از خوزستان هستند، در مورد اکراد هم همینطور است، راهزنانی که اموال دعبل خزاعی را گرفتند و چون او را شناختند که شاعر اهل بیت علیه السلام است، به احترام امام رضا علیه السلام اموال او را به او برگرداندند از اکراد بودند. روایات عجیبی در مورد اکراد نقل شده که باید بررسی شود.

اعراب: در مرد اعراب گفته شده است: « اعراب اشد کفرا و نفاقا »، اعراب یعنی کسی که فهم دینی ندارد.

پس این روایت شهرها و قومیت‌هایی را به عنوان مخالفین امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه نام می‌برد اما هیچ اشاره‌ای به فقه‌های شیعه ندارد.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود، به بررسی روایاتی پرداختیم که بعضی به استناد این روایات مدعی هستند که علما و فقهای شیعه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند و حضرت هم با آنان جنگ کرده و آنان را به قتل می‌رساند.

منشأ این تهمت و شبهه این حرف محیی الدین عربی است:

إذا خرج هذا الامام فليس له عدو مبین الا الفقهاء فإنهم لا تبقى لهم الرياسة و لا تميز عن العامة و لا يبقى لهم علم. و اذا خرج هذا الامام المهدي فليس له عدو مبین الا الفقهاء خاصة فانهم لا تبقى لهم رياسة و لا تميز عن العامة و لا يبقى لهم علم بحكم الا قليل و يرتفع الخلاف من العالم في الاحكام بوجود هذا الامام و لو لا أن السيف بيد المهدي لافتي الفقهاء بقتله و لكن الله يظهره بالسيف و الكرم فيطمعون و يخافون فيقبلون حكمه من غير ايمان بل يضمرون خلافة.^۱

«هنگامی که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه خروج کند، برای او دشمن آشکاری به جز فقها نمی‌باشد. ریاستی برای آن‌ها باقی نمی‌ماند و تمیزی از عامه مردم ندارند و جز اندکی علم به حکم برای آنان باقی نمی‌ماند و اختلاف آنان در مورد وجود امام بالا گرفته و اگر شمشیر به دست مبارک مهدی عجل الله تعالی فرجه نبود هر آینه فتوا به قتل او می‌دادند و لكن خداوند ایشان را به سیف و کرم ظاهر می‌کند. پس آن‌ها طمع می‌کنند و می‌ترسند. پس حکم امام عجل الله تعالی فرجه را بدون اینکه به آن ایمان داشته باشند، قبول می‌کنند؛ اما در نهان به خلاف آن معتقد هستند؛ همان‌گونه که حنفی‌ها و شافعی‌ها انجام دادند؛ در آنچه اختلاف کردند. به ما چنین خبر رسیده که آنان در بلاد عجم اصحاب مذاهب را می‌کشتند.»

محیی الدین عربی چقدر اعتبار دارد؟

او یک متخصص در عرفان است. البته غیر شیعه هم در عرفان، مانند دیگر علوم، می‌تواند تخصص پیدا کند. مرحوم سید جعفر مرتضی در مورد محیی الدین عربی کتابی تألیف کرده، به عنوان «ابن العربی سنی متعصب».

در آن کتاب می‌فرماید: «او یک سنی متعصب بود.» و مرحوم امام خمینی هم به توهین‌های او به شیعه پاسخ قاطع داده است.^۱

بر فرض صحت حرف محیی‌الدین عربی، حرف او در مورد فقهای خود اهل سنت است و الا فقهای شیعه همیشه از مبلغین و مروجین فرهنگ مهدویت و دعوت‌کننده‌ی به آن بودند. پس ریشه‌ی اتهام به علمای شیعه حرف محیی‌الدین عربی است. او می‌گوید: علما در دوران غیبت منافق می‌شوند و حضرت با منافقین برخورد مسالمت-آمیزی دارد. لذا تمام حرف‌های محیی‌الدین مورد نقد است.

دلالت روایت هفتم: در این روایت بیان می‌کند که سیزده شهر و طائفه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند و امام علیه السلام هم با آنان می‌جنگد. اما در این روایت هیچ نامی از فقهای شیعه برده نشده است؛ بلکه تنها نام شهرها و طوائفی به عنوان مخالفین امام علیه السلام برده شده است.

منابع روایت هفتم:

۱. غیبة النعمانی: ص ۳۰۹ ب ۱۷- ح ۶- أخبرنا علی بن أحمد، عن عبید الله بن موسی و أحمد بن علی الاعلم قالا: حدثنا محمد بن علی الصیرفی، عن محمد بن صدقة و ابن أذينة العبدی و محمد بن سنان جميعا، عن يعقوب السراج قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

۲. إثبات الهداء: ج ۳ ص ۵۴۴ ب ۳۲ ف ۲۷ ح ۵۳۰- از نعمانی، و در سند آن «محمد بن علی» بدل «عبید الله بن موسی» و در آن: «و أحمد بن علی الاعلم» نیست و در آن: «... دشت میسان ... و أزد البصرة ...».

۳. حلیة الأبرار: ج ۵ ص ۳۲۹ ب ۳۷ ح ۶- از غیبة نعمانی، و در آن: «و أزد البصرة».

۴. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۶۳ ب ۲۷ ح ۱۳۶- از غیبة نعمانی، و در آن: «و أهل دمیسان».

۵. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام: ج ۵؛ ص ۲۸۴

بررسی سند روایت:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى وَ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَعْلَمِ قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الصَّيْرَفِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ وَ ابْنِ أَذِينَةَ الْعَبْدِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ

۱. بل قد يشاهد المتألك المرتاض نفسه و عينه الثابتة في مرآة المشاهد لصفاء عين المشاهد كروية بعض المرتاضين من العامة الرضة بصورة الخنزير بخياله و هذا ليس مشاهدة الرضة كذا بل لصفاء مرآة الرافضي رأى المرتاض نفسه التي هي على صورة الخنزير فيها فتوهم أنه رأى الرافضي و ما رأى إلا نفسه. (مصباح الأنس، ص ۵۱)

علی بن احمد بندنچی:

نظر ابن غضائری:

سکن الرملة، ضعیف متهافت لایلتفت الیه. «او در نزدیکی حلب در منطقه‌ای به نام رمله ساکن بود. او ضعیف و روایات او متناقض است و به کلام او اعتنائی نمی‌شود.»

البته منسوب بودن این کتاب به غضائری ثابت نیست. برای همین مرحوم خوئی می‌فرماید: این کتاب را قبول نداریم و آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید: این کتاب مجعول دشمنان ما است البته نظر مرحوم مامقانی و مرحوم تستری در مورد این کتاب متفاوت است.

علامه‌ی حلی ایشان را در خلاصه‌الاقوال در باب دوم (باب ضعفاء) آورده است. البته علامه حلی و ابن داود نقلی که در مورد علی بن احمد بندنچی کرده‌اند همان نص ابن غضائری است اما بیان نکرده‌اند که از ابن غضائری نقل کرده‌اند.

پس علی بن احمد بندنچی از ابن غضائری تضعیف دارد که در صورت پذیرش کتاب ابن غضائری ایشان ضعیف است و در صورت عدم قبول کتاب ابن غضائری، ایشان توثیق ندارد و مجهول است.

عبید الله بن موسی عبسی: ایشان مورد غضب علمای اهل سنت است.

موضع احمد بن حنبل نسبت به عبید الله بن موسی عبسی:

و مرّ فی عبد الرزّاق إنکار أحمد بن حنبل علی یحیی بن معین فی روایتہ عنه مع سماعه عنه سبّ معاویة!

«احمد بن حنبل به یحیی بن معین پیام می‌دهد، از او احادیث در درس نقل نکن چون شنیدم به معاویه توهین می‌کند.»

مبنای احمد بن حنبل برای ما روشن می‌شود که مبنای او در گزینش اخبار بر اساس حب و بغض معاویه بوده است.

مرحوم شیخ طوسی ایشان را جز اصحاب امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و ظاهره کونه امامیّا و عن مختصر الذّهبی عبید الله بن موسی ابو محمّد العبسی الحافظ احد الاعلام علی تشیّعه و بدعته سمع هشام بن عروہ ثقہ مات فی ذی القعدة سنۀ ثلاث عشر و مأتین مات محدّث الکوفۀ انتهى و عن اخر منهم عبید الله بن موسی العبسی الحافظ المتعبّد لکنّه شیعى و عن کتاب الانساب لابن الأثیر و السّمعانی انه

كان يتشيع و عن جامع الاصول انه اشتهر عنه الغلو انتهى و اقول هذه من الموارد التي يورث كلمات العامة الاطمينان بوثاقه الرجل لان الفضل ما شهدت به الاعداء فالأقوى عندى وثاقه الرجل.^١

«ظاهرا ايشان امامی است و ذهبی در مختصر می گوید: عبید الله بن موسی ابو محمد حافظ^٢ و یکی از علما و شیعه و بدعت گذار است، از هشام بن عروه روایت شنیده که او ثقه است، در ذی القعدة سال ۲۱۳ فوت شده است و از یکی دیگر از علمای عامه عبید الله بن موسی عسبی حافظ و متعبد بود لکن او شیعه است و از کتاب انسب ابن اثیر و سمعانی او را شیعه می دانند و از جامع الاصول اینکه او مشهور به غلو بوده است. البته کلمات عامه در مورد او موجب اطمینان به وثاقت ایشان می شود چون فضل آن است که دشمنان به آن شهادت دهند پس اقوی نزد من وثاقت ایشان است.»

پس مرحوم مامقانی در مورد عبید الله بن موسی عسبی تعبیر ثقه دارد؛ ولی از دیگران نسبت به ایشان چنین مطلبی استفاده نکردیم. البته از سنخ روایاتی که ایشان نقل می کند، نیز می توان وثاقت او را استفاده کرد:

۱. مرحوم صدوق در معانی الاخبار روایت پیامبر ﷺ «يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَقْعَدُ أَنَا وَ أَنْتَ وَ جَبْرَائِيلُ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَمْ يَجْزُ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ كِتَابٌ فِيهِ بَرَاءَةٌ بِوَلَايَتِكَ»^٣ را از او نقل می کند.

۲. همچنین او روایت شریف و مفصلی را درباره فضائل اهل بیت علیهم السلام از صحابی پیامبر جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند.

۳. او خطبه‌ی فدکیه را نقل می کند.

نقل این سه روایت مهم از عبید الله بن موسی دال بر حسن و وثاقت ایشان است.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، القسم الاول، ص ۲۴۲

۲ کسی که صد هزار یا دویست هزار روایت حفظ باشد.

۳ معانی الأخبار ؛ ص ۳۶

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

ادامه‌ی بررسی سند روایت هفتم:

احمد بن علی اعلم: ایشان مهمل است.

محمد بن علی صیرفی:

نظر مرحوم نجاشی:

و کان یلقب محمد بن علی أبا سمینة، ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا یعتمد فی شیء. و کان ورد قم - و قد اشتهر بالكذب بالكوفة - و نزل علی أحمد بن محمد بن عیسی مدة، ثم تشهر بالغلو، فجفا، و أخرجه أحمد بن محمد بن عیسی عن قم، و له قصة. له من الكتب: كتاب الدلائل، و كتاب الوصایا، و كتاب العتق.^۱

«او ملقب به ابو سمینه بود، شخصی ضعیف و فاسد الاعتقاد که در چیزی بر او اعتماد نمی‌شود. او وارد قم شد در حالی که در کوفه به کذب مشهور بود و بر علی بن احمد بن محمد بن عیسی وارد شد و مشهور به غلو شد. پس به او جفا شد احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و برای او قصه‌ای است.»

فضل بن شاذان می‌گوید:

و ذکر علی بن محمد بن قتیبة النیسابوری، عن الفضل بن شاذان أنه قال: کدت أن أقنت علی أبی سمینة محمد بن علی الصیرفی قال: قلت له و لم أستوجب القنوت من بین أمثاله؟ قال: إني (لأني أعرف) لأعرف منه ما لا تعرفه. و ذکر الفضل فی بعض کتبه: من الکذابين المشهورین أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینة أشهرهم.^۲

«نزدیک بود در قنوتم او را نفرین کنم چون چیزهایی در مورد ایشان میدانم که شما نمی‌دانید. و ابن شاذان در برخی از کتابهایش که اسم دروغ‌گویان مشهور را می‌آورد، یکی از آنها و مشهورترین آنها ابو سمینه است.»

۱ رجال النجاشی، ص ۳۳۲

۲ . معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۲۹۸

نظر ابن غضائری:

و قال ابن الغضائری: محمد بن علی بن إبراهیم الصیرفی، ابن خلاد المقری أبو جعفر الملقب بأبی سمینة، کوفی، کذاب، غال، دخل قم و اشتهر أمره بها و نفاه أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری رحمه الله عنها، و کان شهیرا فی الارتفاع^۱ لا یلتفت إلیه و لا یکتب حدیثه.^۲

«او کوفی، کذاب و غالی و در غلو مشهور بود، به او اعتنائی نمی‌شود و حدیث او نوشته نمی‌شود.»

مرحوم خوئی می‌فرماید:

بقی هنا أمران: الأول: أن محمد بن علی بن إبراهیم الملقب بأبی سمینة لا ینبغی الشک فی ضعفه لما عرفت، و قد استثنی ابن الولید من روایات محمد بن أحمد بن یحیی ما یرویه عن أبی سمینة. و قد وقع فی إسناد کامل الزیارات، و المذکور فی محمد بن علی القرشی، فقد روى عن عبید بن یحیی الثوری، و روى عنه محمد بن أبی القاسم ماجیلویه. و یمکن أن یقال: إن محمد بن علی القرشی الواقع فی سند کامل الزیارات لم یعلم أنه أبو سمینة، و قد التزم الصدوق - قدس سره - أن لا یدکر فی کتابه إلا ما یمتد علیه، و یمکن بصحته، فکیف یمکن أن یدکر فی روایات من هو معروف بالکذب و الوضع، إذا فمحمّد بن علی القرشی الکوفی رجل آخر غیر أبی سمینة، المشهور بالکذب.^۳

«دو امر باقی ماند: اول: محمد بن علی بن ابراهیم ملقب به ابو سمینه، شک در ضعیف بودن او شایسته نیست به جهت آنچه شناختی، و به تحقیق ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن یحیی آنچه از ابو سمینه روایت کرده را استثناء کرده است. و به تحقیق او در اسناد کامل الزیارات واقع شده است، و ممکن است گفته شود: محمد بن علی قرشی که در اسناد کامل الزیارات است معلوم نیست که ابو سمینه باشد. و به تحقیق که مرحوم صدوق ملتزم شده که در کتابش غیر آنچه بر آن اعتماد دارد را ذکر نکند، و حکم به صحت آنها کرده پس چطور ممکن است در آن روایاتی را از کسی که معروف به کذب و وضع است، نقل کند، بنابراین محمد بن علی قرشی کوفی شخص دیگری غیر از ابو سمینه مشهور به کذب است.»

پس این روایت هم از جهت سند ضعیف است و از جهت دلالت هم در مقام تحریک و تقابل قومیت‌ها در برابر اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد.

۱. ارتفاع، به معنای غلو است.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۹۹

۳. معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۷، ص ۳۲۱

دلالت روایت هفتم:

غَنِيٌّ وَبَاهِلَةٌ: باهله طایفه‌ای منسوب به باهله بن أعصر می‌باشد. عرب‌ها در آن روزگار از پیوند با این قبیله خودداری می‌ورزیدند؛ زیرا افراد شرافتمند و محترمی در میان آنان نبود و طایفه باهله مردمی پست بودند. حضرت علی علیه السلام پیش از حرکت به صفین به آنان فرمود: «خدا را گواه می‌گیرم که من از شما و شما از من خشمگین هستید، پس بیاید، حقوق خود را دریافت کنید و از کوفه به دیلم کوچ کنید»^۱.

روایات امیر مومنان علیه السلام در ذم غنی و باهله:

۱. قال: يا معشر غنيّ و باهله أعيدوا علي عطاياكم حتىّ أشهد لكم عند المقام المحمود أنّكم لا تحبّوني و لا أحبّكم أبدا، و قال: لأخذنّ غنيّا أخذة تضطرب منها باهله و قال: أخذ في بيت المال مال من مهور البغايا فقال: قسموه بين غنيّ و باهله.^۲

«ای گروه غنی و باهله عطایای خویش برگردانید تا در مقام محمود گواهی دهم که شما مرا دوست نمی‌دارید و من هرگز شما را دوست نمی‌دارم. غنی را آن چنان به بازخواست کشم که باهله از بیم مدهوش شود. سپس از اموال منحرفان و فاسدان، که به بیت المال آمده بود، بین این دو طائفه قسمت کرد.»

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ: حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّخَعِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ: اسْتَخْلَفَ عَلِيٌّ عليه السلام حِينَ سَارَ إِلَى النَّهْرَوَانِ رَجُلًا مِنَ النَّخَعِ يُقَالُ لَهُ: هَانِيٌّ بْنُ هُوَذَةَ فَكَتَبَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام: أَنْ غَنِيًّا وَبَاهِلَةً فَتَنُوا فَدَعَوْا اللَّهَ عَلَيْكَ أَنْ يُظْفِرَ بِكَ عَدُوّكَ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام: «أَجْلِهِمْ مِنَ الْكُوفَةِ وَ لَا تَدْعُ مِنْهُمْ أَحَدًا».^۳

«سعید اشعری گوید: هنگامی که علی علیه السلام آهنگ جنگ نهروان کرد، مردی از قبیله نخع را که هانی بن هوذه نامیده می‌شد به جای خود نهاد. روزی نامه‌ای به علی علیه السلام نوشت که غنی و باهله فتنه بر می‌انگیزند و دست به دعا برداشته‌اند که دشمنت بر تو پیروز شود. علی علیه السلام در پاسخ نوشت که آنان را از کوفه بیرون کن و حتی یک تن از آنان را هم در کوفه مگذار.»

۳. قَالَ عُبَيْدُ بْنُ سُلَيْمَانَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الرُّومِيِّ أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام قَالَ: «لَا يُجَاوِرُونِي فِيهَا بَعْدَ ثَلَاثٍ».^۴

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۷۵؛ وقعة صفين، ص ۱۱۶؛ النفی و التغريب، ص ۳۴۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۲۷۲؛ الغارات، ج ۲، ص ۲۱.

۲. الغارات؛ ج ۲؛ ص ۶۸۵

۳. الغارات؛ ج ۱؛ ص ۱۱

۴. الغارات؛ ج ۱؛ ص ۱۱

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریح

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریح

ادامه بررسی دلالت روایت هفتم:

ضَبَّه: بفتح الضاد المعجمة و الباء المكسورة المشددة المنقوطة بواحدة، هذه النسبة إلى ضَبَّه، و هم جماعة، و فی مضر ضَبَّه ابن أد بن طابخه بن الیاس بن مضر . و فی قریش ضَبَّه بن الحارث بن فهر ابن مالک. و فی هذیل ضَبَّه بن عمرو بن الحارث بن تمیم بن سعد بن هذیل، و جماعة ينسبون إلى كل واحد من هؤلاء.

و أبو سلمة نعيم بن جذلم الضبیّ من أهل الكوفة، و ضَبَّه قرية بالحجاز على ساحل البحر على طريق الشام، و بحذاءها قرية يقال لها بدا أو هي قرية يعقوب عليه السلام، بها نهر جار و زرع و نخيل و مسجد جامع و سوق، و العرب تقول: من ضَبَّه إلى بدا سبعون ميلا عددا، و منها قدم يعقوب على يوسف صلاة الله عليهما و على جميع أنبيائه و رسله.

«ضبه نام روستایی در حجاز است که در راه شام در ساحل دریا قرار گرفته است. در کنار آن، روستای حضرت یعقوب به نام «بدا» قرار دارد. بنی ضَبَّه قبیله‌ای است که در جنگ جمل به پشتیبانی از دشمنان علی عليه السلام برخاستند و بیش‌تر اشعار و رجزهایی که در جنگ جمل خوانده شد، متعلق به قبیله ضبه و ازد بود. آنان در آن جنگ گرداگرد شتر عایشه را گرفتند و از او حمایت کردند.»^۱

طریحی می‌گوید: و ضَبَّه الكوفة و ضَبَّه البصرة قبيلتان.^۲ «اینها دو قبیله و طائفه هستند که در بصره ساکنند.»

یکی از مواردی که در این روایت به عنوان مخالفین حضرت ولی عصر عليه السلام از آن نام برده شده ضبه است، طبق تفسیرات بیان شده از انساب الاشراف و مجمع البحرین ممکن است ضبه نام روستا و منطقه‌ای باشد و ممکن است نام قبیله‌ای باشد که از معترضان و دشمنان امام علی عليه السلام بودند و حضرت امیر عليه السلام آنان را از کوفه اخراج کرد و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریح هم اجازه‌ی حضور در مرکز حکومت به آنان نمی‌دهند.

ازد: هذه النسبة الى ازد شنوءة بفتح الألف و سکون الزای و کسر الدال المهملة، و هو أزد بن الغوث بن نبت بن مالک بن زید بن کهلان بن سبأ.

۱ انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۲۰ و ج ۱، ص ۲۵۳.

۲ مجمع البحرین؛ ج ۲؛ ص ۱۰۴

طریحی گوید: و الأزد هم ولد الأزد بن الغوث أبو حى من اليمن.^۱

عدهای از طائفه‌ی ازد از یاران امیر مومنان علیه السلام بودند و حضرت در مدح آنان اشعاری را بیان کردند:

مدح امیر المؤمنین علیه السلام لقبيلة الأزد فی شعره:

الأزد سيفی علی الأعداء کلهم
و سيف أحمد من دانت له العرب
قوم إذا فاجئوا أوفوا و إن غلبوا
لا یجمعون و لا یدرون ما الهرب

و عن الإستیعاب قال: الأزد جرثومه من جراثیم قحطان، و افتقرت علی نحو سبع و عشرين قبيلة.^۲

اگر در این روایت چنین است که ازد با امام می‌جنگند؛ معنای آن این نیست که همه‌ی آن‌ها بد و از دشمنان باشند و همچنین اینکه امام علی علیه السلام می‌فرماید: آنان شمشیر من علیه دشمنان و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؛ معنای آن این نیست که همه‌ی آن‌ها چنین بودند.

اکراد: آقای مدنی در کتاب الطراز الاول در مورد اکراد می‌نویسد:

كَقُفْلٍ جِيلٍ مِنَ النَّاسِ مَعْرُوفُونَ بِالشَّجَاعَةِ يَسْكُنُونَ الْجِبَالَ كَالْأَعْرَابِ. أكراد، قال ابنُ عبد البرِّ: هم من نسل عمرو مزيقياء بن عامر - ماء السماء - دُفِعُوا إِلَى أَرْضِ الْعَجَمِ فتناسلوا بها و كَثُرَ وَلَدُهُمْ فَسُمُّوا الْكُرْدَ، و فی ذلك يقول الشاعر:

لَعَمْرُكَ ما الأكرادُ أبناءُ فارسٍ
و لَكِنَّهُ كُرْدُ بَنِ عَمْرِو بْنِ عامِرٍ^۳

«کرد مانند قفل: گروهی از مردم که معروف به شجاعت و ساکن کوه‌ها هستند مانند اعراب. جمع: اکراد، ابن عبد البر گفت: آن‌ها از نسل عمرو مزیقیاء بن عامر هستند، به سرزمین عجم کوچ داده شدند. سپس زاد و ولد کردند و فرزندان آن‌ها زیاد شدند و کرد نامیده شدند، و در این مورد شاعر می‌گوید:

اکراد فرزندان فارس نیستند بلکه فرزندان عمرو بن عامر هستند.»

سپس در مورد بلوچ می‌نویسد: بلوچ جیل من الاكراد و فی بعض التَّواریخ: أَنَّ ابْتِدَاءَ ظُهُورِهِمْ كان فی زمان الضَّحَاكِ.^۱

۱ مجمع البحرین ؛ ج ۳ ؛ ص ۷

۲ سفینه البحار ؛ ج ۱ ؛ ص ۸۱

۳ الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول ؛ ج ۶ ؛ ص ۲۱۸

سپس در مورد قوم لر می‌نویسد: **الر بضم اللام و تشدید الراء جیل من الاکراد فی جبال اصبهان و خوزستان یقال لهم الر و لبلادهم لرستان.**

لسان العرب در مورد قفس می‌نویسد: **جیل یكون بکرمان فی جبالها.**

ابن معصوم می‌گوید: **قَفَس جیل بکرمان سکانهم قوم یزعمون انهم عرب و هم مفسدون فی الارض و لم یکن فی الجاهلیة و لا الاسلام دیانة یعتقدونهم.**

این شرح حالی در مورد اکراد بود، البته روایتی که اکراد را جزء مخالفین امام زمان عجل الله تعالی فرجه نام برده، از جهت سند ضعیف است.

در بین اکراد علمای بزرگ سنی و شیعه وجود دارد مانند مرحوم اربلی صاحب کشف الغمه، مرحوم علامه امینی در مورد ایشان می‌فرماید: او حافظ مرزهای مذهب بود^۲، در دوران معاصر هم آیه الله حیدری ایلامی که در جنگ تحمیلی رشادت‌ها از خودشان نشان دادند که اگر ایشان در جنگ تحمیلی نبود، ایلام سقوط می‌کرد. ایشان اجازه‌ی مطلق از مراجع داشت و مرحوم امام خمینی و مرحوم آیه الله خوئی به ایشان بسیار احترام می‌کردند.

بنابراین در بین اکراد شخصیت‌های بزرگی بوده و الآن هم هست لذا معنای روایت که اکراد را جزء دشمنان امام زمان عجل الله تعالی فرجه شمرده این نیست که تمام آن‌ها با حضرت مخالفت می‌کنند و می‌جنگند بلکه مانند طایفه ازد که با وجود اینکه امیر مومنان علیه السلام از آنان تمجید می‌کند، در این روایت جزء مخالفین امام زمان عجل الله تعالی فرجه شمرده، مراد همه‌ی آن‌ها نیست.

بنابراین می‌توان گفت چنین روایاتی مجعول دشمنان اهل بیت علیهم السلام برای مقابل قرار دادن قومیت‌ها در برابر اهل بیت علیهم السلام می‌باشد مانند روایاتی که در بعضی منابع ما وارد شده است که «اکراد از اجنه هستند که خداوند پرده از چهره آن‌ها برداشت» یا «با اکراد وصلت نکنید و با آنان خرید و فروش نکنید» در حالی که بیان کردیم که ریشه اکراد عرب هستند. پس باید دقت داشته باشیم که در هر قوم و قبیله‌ای انسان‌های خوب و بد وجود دارد و نمی‌توان قوم یا قبیله‌ای را به طور کلی نفی کرد.

۱ الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول ؛ ج ۶ ؛ ص ۲۱۸

۲ «حمیت به الثغور» الغدير ؛ ج ۵ ؛ ص ۴۴۶ – مقدمه کشف الغمة؛ ج ۱ ؛ ص ۱۹

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون نقش علما در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه بود، روایاتی را مورد بررسی قرار دادیم که بعضی به استناد این روایات مدعی هستند که علمای شیعه در هنگام ظهور با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند. روایتی را در این باب مطرح کردیم بیانگر آن بود که سیزده شهر و طائفه در هنگام ظهور با حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می‌جنگند. عرض کردیم که روایت از جهت سند ضعیف است و مطالبی را از حیث دلالت و مفردات بیان کردیم.

ادامه بررسی دلالت روایت (ادامه بحث اکراد):

پیرامون اکراد آنچه در کتب لغت بود نقل کردیم، عرض کردیم که روایاتی که گسل‌های قومیتی را تحریک می‌کند، صدور و صحت آن مشکوک است البته به صورت موجب جزئی می‌تواند صحیح باشد و وجود مخالفینی از هر ملیت و قومیتی ممکن است، همچنان که دیگر ائمه علیهم السلام هم مخالفینی داشتند لکن نمی‌توان به طور کلی ملیت یا قومیتی را نفی کنیم. روایات دیگری هم در مذمت طائفه اکراد نقل شده که البته سند آنها ضعیف است و راوی این روایات (ابو ربیع شامی) ضعیف است.

بررسی روایات در مورد اکراد:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا مِنَ الْأَكْرَادِ وَ إِنَّهُمْ لَا يَزَالُونَ يَجِئُونَ بِالْبَيْعِ فَتُخَالِطُهُمْ وَ نُبَايِعُهُمْ فَقَالَ يَا أَبَا الرَّبِيعِ لَا تُخَالِطُوهُمْ فَإِنَّ الْأَكْرَادَ حَيٌّ مِنْ أَحْيَاءِ الْجِنِّ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْغِطَاءَ فَلَا تُخَالِطُوهُمْ.^۱

«ابو ربیع شامی گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: گروهی از کردها نزد ما هستند و آنان همواره برای ما جنس می‌آورند و ما با آنان معاشرت می‌کنیم و معامله می‌کنیم. امام علیه السلام فرمود: ای ابو ربیع! با آنان معاشرت نکن؛ چرا که کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از آنان برداشته است، پس با آنان معاشرت نکن.»

از نظر اسلام ملاک قومیت‌های کرد، ترک و لر و غیر آن نیست؛ بلکه ملاک تقوا است «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» و نسبت دادن گروهی از انسان‌ها به اجنه صحیح نمی‌باشد لذا این روایات مشکوک است. مرحوم مجلسی در مرآة العقول به این روایت اشکال سندی می‌کند و در مورد دلالت آن می‌فرماید:

الحديث الثاني: مرسل. و يدل على كراهه معامله الأكراد، و ربما يأول كونهم من الجن بأنهم لسوء أخلاقهم و كثرة حيلهم أشباه الجن، فكأنهم منهم كشف عنهم الغطاء.^١

«حديث دوم مرسل است و این خبر دلالت می کند بر مکروه بودن معامله با کردها، و می توان گفت این را که فرموده از جن هستند یعنی اینکه از جهت سوء اخلاق و رفتار و حيله گری مانند جن هستند یا گوئی از جن هستند که پرده از ایشان برداشته شده.»

البته خود مرحوم مجلسی این تأویل را قبول ندارند. لذا می فرماید: «تأویل شده» ما باید در نقل و تفسیر روایات برای عامه ی مردم دقت کنیم و هر روایتی را برای آنان بدون بررسی سند و دلالت آن نقل نکنیم که اگر چنین کنیم در نقشه و طرح اموی ها در دشمن سازی برای اهل بیت علیهم السلام ناخواسته گرفتار شده ایم.

کردها شیعه و سنی آن ها انسان های نجیبی هستند و در دفاع از کشور شهدائی را تقدیم انقلاب کردند. دشمن بعضی روایات را برای تحریک احساسات اشاعه می دهد. این وظیفه ی ما است که این روایات را بررسی کرده و میزان اعتبار آن ها را بسنجیم.

٢- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَكِّيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَا تَشْتَرِ مِنَ السُّودَانِ أَحَدًا فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَمِنَ الثُّوبَةِ فَإِنَّهُمْ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ٢ أَمَا إِنَّهُمْ سَيَذْكُرُونَ ذَلِكَ الْحَظَّ وَ سَيَخْرُجُ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام مِنَّا عَصَابَةٌ مِنْهُمْ وَ لَا تَنْكِحُوا مِنَ الْأَكْرَادِ أَحَدًا فَإِنَّهُمْ جِنْسٌ مِنَ الْجِنِّ كُشِفَ عَنْهُمْ الْغَطَاءُ.^٣

«ابو ربیع شامی گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمود: با کردها معاشرت نکنید زیرا کردها طایفه ای از جن هستند که خداوند پرده از رویشان برداشت.

مرحوم ابن معصوم مدنی صاحب الطراز الاول از این حدیث تعبیر اثر می کند. لازم است که روایاتی که صحبت از قومیت ها می کند را جمع آوری کرده و از جهت اعتبار و دلالت بررسی شود.

بررسی سند این روایت:

ابو ربیع شامی: ایشان توثیقی ندارد.

مرحوم خوئی می فرماید:

١ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ج ١٩ ؛ ص ١٤٥

٢ المائدة: ١٤.

٣ الکافی ؛ ج ٥ ؛ ص ٣٥٢

خلید بن اوفی: خالد أبو الربیع. خالد بن اوفی. قال النجاشی: «خلید بن اوفی أبو الربیع الشامی العنزی، روی عن أبی عبد الله عليه السلام، له کتاب یرویه عبد الله بن مسکان، أخبرناه أحمد بن محمد بن هارون. و ذکره النجاشی فی باب من اشتهر بکنیتہ، و ذکر طریقہ إلیہ، و فیہ الحسن بن محبوب. و ذکر الصدوق طریقہ إلیہ فی المشیخۃ بعنوان أبی الربیع الشامی، ایضا و هو: أبوه - رضی الله عنه - عن سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب، عن الحكم بن مسکین، عن الحسن بن رباط، عن أبی الربیع الشامی. و الطريق ضعیف، فإن الحكم بن مسکین لم یرد فیہ توثیق.^۱

«خلید بن اوفی: خالد أبو ربیع خالد بن اوفی. نجاشی می گوید: خلید بن اوفی ابو ربیع شامی عنزی، از امام صادق عليه السلام روایت می کند، او کتابی دارد که عبد الله بن مسکان آن را روایت می کند. نجاشی او را در باب کسانی که به کنیه مشهور شده اند، ذکر کرده و طریق خود به او را ذکر می کند و در آن طریق حسن بن محبوب است.

مرحوم صدوق طریق خود به او را در مشیخه با عنوان ابو ربیع شامی ذکر می کند و طریق او ضعیف است زیرا در مورد حکم بن مسکین توثیقی وارد نشده است.»

توثیق مرحوم حر عاملی:

مرحوم حر عاملی در امل الآمل نظر به حُسْن، بلکه وثاقت او دارد و ادله ای را ذکر می کند:

أقول: الرجل لم یرد فیہ قدح و لا مدح فی کتب الرجال و لکنه مع ذلک ذهب جماعة منهم: صاحب الوسائل - قدس سره - فی أمل الآمل (۷۹) إلی حسنه بل وثاقته حیث قال: «خلید بن اوفی أبو الربیع العاملی الشامی من أصحاب الصادق عليه السلام، مذکور فی کتب الرجال خال من الذم، بل هو ممدوح کثیر الروایۃ و، الحدیث، له کتب». و ذکره الصدوق فی آخر الفقیه و ذکر طریقہ إلیہ و روی عنه کثیرا و اعتمد علیہ، و هو مدح له لما علم من أول کتابه، و روی عنه سائر علمائنا و محدثینا، و احتجوا بروایاته و عملوا بها. و ذکر الشیخ، و النجاشی أن له کتابا، و ذکرا طریقهما إلیہ، و هو نوع مدح حیث إنه ظهر أنه من مؤلفی الشیعۃ. و ذکره الشیخ فی أصحاب الباقر عليه السلام، و قال: «خلد، و فی نسخه خالد بن اوفی العنزی الشامی». و قد استدل الشہید فی شرح الإرشاد علی صحۃ روایاته بروایۃ الحسن بن محبوب عنه کثیرا مع الإجماع علی تصحیح ما یصح عن الحسن بن محبوب، و روی عنه ابن مسکان ایضا و هو من أصحاب الإجماع و جمله منهم رووا عنه کثیرا. و ذکر النجاشی أنه روی عن أبی عبد الله عليه السلام، و لو قیل بتوثیقه و توثیق أصحاب الصادق عليه السلام إلا من ثبت ضعفه لم یکن بعیدا، لأن المفید فی الإرشاد و ابن شهر آشوب فی معالم العلماء، و الطبرسی فی إعلام الوری قد وثقوا أربعة آلاف من أصحاب الصادق عليه السلام، و الموجود منهم فی جمیع کتب الرجال و الحدیث لا یبلغون ثلاثة آلاف، و ذکر العلامة، و غیره أن ابن عقدۃ جمع

الأربعة آلاف المذكورين في كتب الرجال، و نقل بعضهم أنه ذكر أبا الربيع. و جميع ما أوردنا في فوائد المقدمة إذا ضم إلى ما ذكرنا هنا يضعف جانب التوقف في توثيقه، و الله اعلم»^١

» ١. خلیل بن اوفی ابو ربیع عاملی شامی از اصحاب امام صادق است.

٢. این شخص در کتب رجال خالی از ذم است.

٣. بلکه او ممدوح و کثیر الروایه است و کتبی دارد. (اولا مدحی ندارد ثانیاً از او ٣٨ روایت نقل شده لذا کثیر الروایه نمی باشد).

٤. مرحوم صدوق در آخر کتاب فقیه او را ذکر کرده و طریق به او را هم ذکر کرده و از او بسیار روایت کرده و به او اعتماد کرده است و این مدح است به جهت آنچه در اول کتابش گفته است.

٥. دیگر علما و محدثین از او روایت کرده اند و به روایات او احتجاج و عمل کردند.

٦. مرحوم شیخ و مرحوم نجاشی برای او کتاب ذکر کردند و طریق خودشان به او را ذکر کردند که این خود نوعی مدح است چون ظاهر می شود که او از مولفین شیعه است. (مولف شیعه بود دلیل بر وثاقت نمی تواند باشد)

٧. مرحوم شهید در شرح ارشاد بر صحت روایات او استدلال کرده به اینکه حسن بن محبوب زیاد از او روایت نقل کرده است. با توجه به اینکه اجماع بر تصحیح روایات صحیحی است که حسن بن محبوب نقل کرده است. (یعنی اگر سند تا حسن بن محبوب صحیح باشد، حسن بن محبوب در نقلش درست است).

٨. ابن مسکان که از اصحاب اجماع و جمله ای از اصحاب اجماع زیاد از او روایت کردند.

٩. مرحوم نجاشی ذکر کرده که او از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است، اگر گفته شود "او و دیگر اصحاب امام صادق علیه السلام ثقه هستند مگر کسی که ضعفش ثابت شده" بعید نمی باشد، زیرا مرحوم شیخ مفید در ارشاد و ابن شهر آشوب در معالم العلماء و مرحوم طبرسی در اعلام الوری چهار هزار نفر اصحاب امام صادق علیه السلام را توثیق کردند و موجود از اصحاب در تمام کتب رجال و حدیث به سه هزار نمی رسد، علامه و غیر ایشان ذکر کردند که ابن عقده چهار هزار نفر مذکور را در کتب رجال جمع کرده است و بعضی نقل کردند که او ابو ربیع را جزئی اصحاب ذکر کرده است. همه ی آنچه در فوائد مقدمه بیان کردیم چنانچه به آنچه ذکر کردیم ضمیمه شود، جانب توقف در توثیق او تضعیف می شود.»

أقول: إن ما ذكره يرجع إلى وجوه: الأول: أن الصدوق يروی عن كتابه فی الفقیه، و ذکر طریقہ إلیه فی المشیخه، و قد ذکر فی أول كتابه أنه لا یروی إلا عن كتاب معتمد علیه، و تقدم الجواب عن ذلك فی ترجمه خالد بن نجیح.^۱

«آنچه ایشان ذکر کرد به وجوهی برمی‌گردد: اول: مرحوم صدوق از کتاب او در فقیه روایت می‌کند و طریق خودش به او را در مشیخه ذکر می‌کند، و در اول کتاب خود ذکر کرده که جزء از کتابی که به آن اعتماد داشته روایت نمی‌کند و جواب از این در ترجمه خالد بن نجیح گذشت.»

بیان مرحوم خوئی در ترجمه خالد بن نجیح:

أن الصدوق قد التزم أن لا یروی إلا عن كتاب معروف معتمد علیه، لا أن كل من یبدأ بالسند لا بد أن یكون له كتاب معروف، کیف و جمله منهم مجاهیل لم یذكروا فی الرجال، فضلا عن أن یكون لهم كتاب معروف^۲

«مرحوم صدوق ملتزم شدند که جزء از کتاب معروف که به آن اعتماد دارند روایت نکنند نه اینکه هر کسی که در سند باشد، برای او کتاب معروفی باشد، چگونه چنین باشد و حال آنکه بعضی از رجال سند مجهول هستند و در کتب رجالی ذکر نشده‌اند چه برسد به اینکه کتاب معروفی داشته باشند.»

الثانی: أن الحسن بن محبوب روی عنه کثیرا، ذکره الشهید فی شرح الإرشاد، و روی عنه عبد الله بن مسکان، و هما من أصحاب الإجماع فیحكم بوثاقه أبي الربیع لا محالة. و الجواب عن ذلك: أن الإجماع إنما انعقد على تصدیق جماعة فی ما یروونه و أنهم لا یتهمون بالكذب و لم ینعقد على تصدیق من یروون عنه و هذا ظاهر، على أن الحسن بن محبوب لم تثبت روايته عن أبي الربیع و إنما روی عن خالد بن جریر، عن أبي الربیع، و بین الأمرین بون بعید. الثالث: أنه من أصحاب الصادق عليه السلام، و قد شهد الشیخ المفید بأن أربعة آلاف رجل ثقات من أصحابه عليه السلام و الموجود من أصحابه عليه السلام فی کتب الرجال و الحدیث لا یبلغون ثلاثة آلاف. و الجواب عن ذلك تقدم فی المقدمة الرابعة من أول الكتاب. و المتحصل أن ما ذكره المجلسی فی الوجیزه من جهالة الرجل لا یمکن المساعدة علیه، بل الظاهر أنه ثقة لوجوده فی أسناد تفسیر القمی كما یأتی التعرض له فی الکنی بعنوان (أبو الربیع)، و أما ما روی فی کافی: الجزء ۲، کتاب ۱، باب طلب الرئاسة ۱۱۷، الحدیث ۶، بسند قوى عنه عن أبي جعفر عليه السلام: ما لا یخلو عن قدح فيه. قال: قال لی: یا أبا الربیع، ویحک لا تطلبن الرئاسة و لا تکن ذنبا و لا تأکل بنا الناس فیفقرک الله، الحدیث.^۳

۱ معجم رجال الحدیث ؛ ج ۸ ؛ ص ۷۶

۲ معجم رجال الحدیث ؛ ج ۸ ؛ ص ۳۹

۳ معجم رجال الحدیث ؛ ج ۸ ؛ ص ۷۶

«دوم: اینکه حسن بن محبوب از او زیاد روایت نقل کرده است و عبد الله بن مسکان از روایت نقل کرده و این دو از اصحاب اجماع هستند پس به ناچار حکم به وثاقت مترجم کنیم، جواب آن اینکه آنچه اجماع بر آن منعقد است: تصدیق آنچه آنان روایت می‌کنند و اینکه آنان متهم به کذب نیستند، می‌باشد نه تصدیق کسانی که از آن-ها روایت نقل می‌کنند علاوه بر اینکه روایت حسن بن محبوب از ابو ربیع ثابت نیست بلکه او از خالد بن جریر و او از ابو ربیع نقل می‌کند.

سوم: اینکه او از اصحاب امام صادق علیه السلام است و مرحوم مفید شهادت به وثاقت چهار هزار اصحاب داده است، جواب از آن در مقدمه‌ی چهارم اول کتاب گذشت. نتیجه اینکه آنچه مرحوم مجلسی در وجیزه از مجهول بودن مترجم ذکر کرده، امکان مساعدت بر آن نیست بلکه ظاهراً او ثقه است چون در اسناد تفسیر قمی وجود دارد، اما آنچه در کافی به سند قوی از امام باقر علیه السلام در مورد او نقل شده، خالی از قدح او نیست.

ابو ربیع شامی گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای ابا ربیع! دنبال ریاست مباش، و دنباله‌رو ریاست طلبان نیز مباش، و ما را وسیله روزیت مکن که خدا فقیرت کند.»

پس روایات در ذم قوم کرد از جهت سند ضعیف هستند و راوی غالب آن‌ها ابو ربیع شامی است که مجهول است.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

بحث ما در مورد نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود در دفع اتهامی که به علمای شیعه نسبت داده شده که آنان در هنگام ظهور با امام عجل الله تعالی فرجه الیهم مخالفت می‌کنند. روایاتی را در این زمینه نقل کردیم که هیچ‌کدام دلالت بر این مدعا نداشت.

روایت هشتم:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عجل الله تعالی فرجه الیهم قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عجل الله تعالی فرجه الیهم قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ.^۱

«سکونی از امام صادق عجل الله تعالی فرجه الیهم از امیر مؤمنان عجل الله تعالی فرجه الیهم روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزگاری بر مردم بیاید که از قرآن جز نشان (یا نوشته‌ای) بجای نماند، و از اسلام جز نامی نماند، مردم خود را مسلمان نامند در صورتی که دورتر از همه کس به آن باشند، مسجدهای آنان آباد است ولی از هدایت ویران، فقهای آنان بدترین فقهای زیر آسمان هستند، فتنه از نزد آن‌ها بیرون آید و به همان‌ها نیز باز گردد.»

این روایت مربوط به زمان ظهور نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر اوضاع قبل از ظهور می‌باشد.

منابع روایت:

۱. الکافی: ج ۸ ص ۳۰۷ ح ۴۷۹

۲. ثواب الأعمال و عقابها: ص ۳۰۱ ح ۴- همان نص روایت کافی.

۳. جامع الأخبار: ص ۱۲۹ ف ۸۸- مرسلا

۴. منهاج البراعة: ج ۳ ص ۴۰۹- مرسلا

۵. أعلام الدين: ص ۴۰۶- مرسلا، همان نص کافی.

۶. الفصول المهمة للحرّ العاملي: ج ۱ ص ۶۱۰ ح ۹۶۲- از ثواب الأعمال.

۷. بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۰۹ ح ۱۴- از ثواب الأعمال.

و ج ۱۸ ص ۱۴۶ ح ۷- از ثواب الأعمال.

و ج ۲۲ ص ۴۵۳ ح ۱۱- از جامع الأخبار^۱.

و ج ۵۲ ص ۱۹۰ ب ۲۵ ح ۲۱- از ثواب الأعمال.

و ج ۱۰۸ ص ۲۵- مرسلا.

۷. منتخب الأثر: ص ۴۲۷ ف ۶ ب ۲ ح ۶- از بحار.

۸. الكامل لابن عدى: ج ۴ ص ۱۵۴۳- ثنا عبد السلام بن إدريس بن سهيل، ثنا محمد بن يحيى الأزدي، ثنا يزيد بن هارون، ثنا عبد الله بن الدكين، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جدّه، عن علي، قال: قال رسول الله ﷺ:

۹. معجم الأحاديث الإمام المهدى عليه السلام: ج ۱؛ ص ۴۷۳

بررسی سند روایت:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ

مرحوم علامه مجلسی در مورد سند این روایت می‌فرماید: ضعیف علی المشهور.

۱. مرحوم مجلسی در مورد مؤلف کتاب جامع الاخبار می‌فرماید:

و کتاب جامع الأخبار و أخطأ من نسبته إلى الصدوق بل يروى عن الصدوق بخمس وسائط و قد يظن كونه تأليف مؤلف مكارم الأخلاق و يحتمل كونه لعلي بن سعد الخياط لأنه قال الشيخ منتجب الدين في فهرسته الفقيه الصالح أبو الحسن علي بن أبي سعد بن أبي الفرج الخياط عالم ورع واعظ له كتاب الجامع في الأخبار و يظهر من بعض مواضع الكتاب أن اسم مؤلفه محمد بن محمد الشعيري و من بعضها أنه يروى عن الشيخ جعفر بن محمد الدورىستى بواسطة كتاب جامع الاخبار. کسی که این کتاب را به مرحوم صدوق نسبت داده، اشتباه کرده است بلکه مؤلف آن با پنج واسطه از مرحوم صدوق روایت می‌کند و گمان شده که آن تألیف مؤلف مکارم الاخلاق است و احتمال داده شده که مؤلف آن علی بن سعد خياط باشد زیرا شيخ منتجب الدين در فهرست گفته است: فقيه صالح ابو الحسن علي بن ابو سعد بن ابو فرج خياط عالم با ورع و واعظ و كتاب الجامع في الاخبار تأليف او است. و از بعضی از مواضع کتاب ظاهر است که اسم مؤلف آن محمد بن محمد شعیری است و اینکه او از شيخ جعفر بن محمد دوریستی با یک واسطه روایت می‌کند. (بحار الأنوار؛ ج ۱؛ ص ۱۳)

حسین بن یزید نوفلی: ایشان مورد بحث است.

نظر مرحوم نجاشی:

الحسین بن یزید بن محمد بن عبد الملك النوفلی، نوفل النخع، مولا هم کوفی، أبو عبد الله عليه السلام، کان شاعرا أديبا،
و سكن الری و مات بها. و قال قوم من القميين: إنه غلا في آخر عمره، و الله أعلم.

«او شاعر و ادیب و ساکن ری بود، که همانجا از دنیا رفت. عده‌ای از قمی‌ها گفته‌اند: او در آخر عمرش غالی شد.
و الله اعلم.»

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریع

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریع

ادامه بررسی سند روایت هشتم (حسین بن یزید نوفلی):

حسین بن یزید نوفلی مورد بحث است و رمی به غلو شده است.

نظر علامه حلی:

و أما عندی توقف فی روایتہ، لمجرد ما نقله عن القمیین، و عدم الظفر بتعديل الأصحاب له. انتهى.

«و اما در روایات نوفلی توقف می‌کنم، به جهت مطلبی که نجاشی از قمی‌ها نقل کرده است و تعدیل هم پیدا نکردیم. (جرح دارد و تعدیل هم ندارد)»

نظر ابن داوود:

و ذكره ابن داود تارة: فی القسم الأول، و لقبه ب: المتطبّب النوفلی، و نسب إلى رجال الشيخ أنه من أصحاب الرضا عليه السلام، ثم قال: روى عن السكوني، مهمل. انتهى. و اخرى: فی القسم الثاني، و نقل عن الكشي أنه رمى بالغلو، ثم نقل عن النجاشي عدم رؤية رواية له تدلّ عليه.

«ابن داوود ایشان را در قسم اول نقل کرده است و فرموده است: او مهمل است. و در قسم دوم هم نقل کرده است و از کشی نقل کرده است که او به غلو رمی شده است، سپس از نجاشی نقل کرده است که روایتی که دال بر غلو او باشد، ندیدیم.»

مرحوم کاظمی در تکمله نقل می‌کند:

و نقل فی التكملة عن شرح التهذيب أنه قال: إنَّ ضعفه أظهر من أن يذكر. ثم اعترض عليه بقوله: و لا أعلم من أين أخذ هذا الضعف، مع ادّعائه الوضوح. انتهى.

«نوه دختری شهید ثانی در شرح تهذیب فرموده است: ضعف ایشان روشن تر از این است که ما ذکر کنیم.

صاحب تکمله به ایشان اشکال می‌کند: "ضعف را از کجا آوردی که ادعای وضوح می‌کنید."»

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و أقول: قد ذكرنا غير مرّة أنّ رمى القدماء رجلا بالغلو لا ينبغي الاعتناء به؛ لأنّ جملة ممّا هو الآن من ضروريّات المذهب كانوا يعدّونها غلوا، مع أنّ الغلوّ في آخر عمره غير مضر في رواياته التي رواها حال الاستقامة، كما أوضحناه في مقدمه الكتاب. مع أنّ غلوه لم ينطق به إلّا النجاشي نقلا عن قوم من القميين، مشيرا إلى توقّفه فيه، بقوله: و الله أعلم، و برّدّه له بعدم وجدان رواية له تدلّ على غلوّه، و عدم الوجدان دليل عدم الوجود .. و حينئذ فبعد كون الرجل إماميا بلا شبهة ألحقه المدائح التي نطقوا بها فيه بالحسن، و ذلك ككونه ذا كتاب، و كثير الرواية، و سديد الرواية، و مقبول الرواية، و رواية جمع من القميين عنه، و إكثارهم من الرواية عنه، فالحق أنّ الرجل من الحسان. و تضعيفه- كما صدر من بعضهم- لا وجه له، كما لا وجه لإهمال آخرين منهم: الفاضل المجلسي في الوجيزة إياه.

گویم: بارها گفتیم که به رمی به غلو از جانب قدما اعتنایی نیست؛ زیرا خیلی از آنچه امروز از ضروریات مذهب ما است، روزی غلو شمرده می‌شد. علاوه بر این غلو در آخر عمر او مضر به روایاتی که در حال استقامت و صحت اعتقاد نقل کرده، نیست، همچنان که در مقدمه کتاب توضیح دادیم.^۱ علاوه بر آن، غلو را فقط نجاشی گفته است، آن هم به نقل یکی از قمی‌ها. و خود ایشان هم در این نسبت توقف دارد و این از کلمه «و الله اعلم» معلوم است.

البته از کلمات ابن داوود ظاهر می‌شود که کسی هم همین مطلب را نسبت داده است. نقل ابن داوود در کتابش، از کسی که او رمی به غلو شده است. پس اختصاص به نجاشی ندارد کسی هم گفته است. ولی این اشکال حل است زیرا کسی هم از خودشان نمی‌گویند، می‌گوید: روایت شده است. ایشان اتهام به غلو را رد می‌کند و می‌گوید: نیافتیم روایتی که دلالت بر غلو داشته باشد و عدم الوجدان دلیل عدم الوجود.

پس در امامی بودن ایشان هیچ شبهه‌ای نیست، و مدائحی که نسبت به مترجم است، او را به حسان ملحق می‌کند، مانند:

۱. اینکه او صاحب کتاب است،

۲. اینکه زیاد از او نقل روایت کرده‌اند،

۳. اینکه روایات او محکم و مقبول است،

۴. اینکه عده‌ای از قمی‌ها از ایشان روایت نقل کردند، و اکثار روایت قمی‌ها از او،

پس حق این است که ایشان از حسان است و تضعیف او، چنان که از بعضی صادر شده، وجهی ندارد، همچنان که وجهی برای اهمال دیگران مانند فاضل مجلسی نیست.»

بیان مرحوم میرداماد:

۱ مراجعه شود: فوائد رجالیه، ج ۱ ص ۲۱۷

و بالجملة؛ إنما النوفلى المجروح بالضعف الحسن بن محمد بن سهل النوفلى .. إلى أن قال: و أما النوفلى هذا صاحب الرواية عن السكونى فلم يقدح فيه أحد من أئمة الرجال، و ما ينقل عن بعض القميين ممّا لا يوجب مغمزا فيه، كما فى كثير من الثقات الفقهاء الأثبات كيونس بن عبد الرحمن .. و غيره، و المحقق نجم الدين بن سعيد أبو القاسم مع تبالغه فى الطعن فى الأسانيد بالضعف قد تمسك فى المعتبر و غيره من كتبه و رسائله و مسائله فى كثير من الأحكام بروايات السكونى و عمل بها، و النوفلى هذا فى الطريق، و كذلك الشيخ و غيره من عظماء الأصحاب قد عملوا بها و اعتمدوا عليها و جعلوها من الموثقات. فإذن هذا الرجل مقبول الرواية و إن لم يكن حديثه معدودا من الصحاح. و قول العلامة فى (صه): عندى توقف فى روايته بمجرد ما نقل عن القميين و عدم الظفر بتعديل الأصحاب له خارج عن مسلك الصحة و الاستقامة.

«و بالجملة نوفلى كه به ضعف جرح شده است، حسن بن محمد بن سهل نوفلى است، اما نوفلى كه از سكونى روايت نقل مى كند، هيچ كسى نگفته است كه او ضعيف است و آنچه از بعضى قمى ها نقل مى شود، قمى ها از اين قبيل حرف ها نسبت به خيلى از ثقات هم زده اند. مانند: يونس بن عبد الرحمان و غير او.

جای تعجب است كه مجلسى ایشان را تضعيف مى كند با اينكه خود ایشان به مرحوم صدوق اشكال مى كند كه با اين روشى كه صدوق پيش گرفته، كسى باقى نماند. و محقق حلى با اينكه ایشان در طعن اسانيد به ضعف خيلى مبالغه و دقت مى كند، در معتبر و در غير آن از كتب و رسائل اش در بسيارى از احكام به روايات سكونى و نوفلى تمسك مى جويد و اين نوفلى در طريق او است.

همچنين شيخ و غير او از بزرگان اصحاب به روايات او عمل كردند و بر آن روايات اعتماد كردند و آن روايات را از موثقات قرار داده اند. بنابر اين روايت ایشان مقبول است اگر چه از صحاح شمرده نشود. و بيان علامه « نزد من توقف در روايت او است به جهت آنچه از قمى ها نقل شده و عدم وجود تعديل اصحاب براى او»، خارج از مسلك صحت و استقامت است.»

پس اين روايت از جهت سند مشكلى ندارد و اگر صحيح نباشد، لااقل حسن است.

بررسی دلالت روايت:

فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ:

مرحوم مجلسى سه معنا براى اين عبارت بيان مى كند:

قوله سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «و إلیهم تعود» أى تعود ضرر الفتنة عليهم أكثر من غيرهم، لأنهم ضالون مضلون، أو تنسب فتن الناس إلیهم، أو إلیهم تأوى و تسكن الفتنة، و هم مرجعها و مآبها و بهم بقاؤها.^۱

۱ مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۲۶؛ ص ۴۰۲

«قول پیامبر ﷺ و الیهم تعود» یعنی:

۱. ضرر فتنه بیش از دیگراه به آن‌ها برمی‌گردد زیرا آنان گمراه و گمراه‌کننده هستند.

۲. فتنه‌های مردم به آنان نسبت داده می‌شود.

۳. فتنه نزد آنان مأوی و سکونت می‌یابد و آن‌ها مرجع و برگشت فتنه‌اند و بقاء فتنه به آن‌ها است.»

نکاتی پیرامون روایت:

اولا: این روایت مربوط به آخر الزمان و قبل از ظهور امام زمان علیه السلام است، در آن هنگام اوضاع دنیا تاریک است، اوضاع اقتصادی و امنیتی دنیا آشفته می‌شود، در روایات آمده است که آنقدر روزگار در دوران قبل از ظهور بر مومن سخت می‌شود که مومن صبح و شب آرزوی مرگ می‌کند یا در روایت چنین آمده که آن کسی که پنج فرزند دارد چهار فرزند را آرزو می‌کند و آن کسی که چهار فرزند دارد سه فرزند را و همینطور تا آن کسی که هیچ فرزند ندارد می‌خواهد قایقی داشته باشد و برود در دریا که دور از مردم باشد.

فساد در بین مردم رواج پیدا کرده و علنی می‌شود اما این ربطی به فقهای شیعه ندارد، در حالی که روایاتی در مدح فقها داریم:

و عَنْهُ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبِهِ قَائِمُكُمْ عليه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ وَ الدَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَ الْمُتَّقِذِينَ لَضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شَبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرْدَتِهِ وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسْكُونَ أَرْمَةً قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سَكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.^۱

«امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «اگر در دوران غیبت قائم آل محمد علیه السلام علمایی نبودند که مردم را به سوی او هدایت و راهنمایی کنند و با حجت‌های الهی از دین دفاع نمایند و شیعیان ضعیف را از دام‌های شیطان و پیروانش رهایی و از شرّ ناصبی‌ها (و دشمنان اهل بیت) نجات بخشند، کسی در دین خدا پابرجا نمی‌ماند و همه مرتد می‌شدند؛ ولی آنان زمام دل‌های شیعیان ضعیف را با قدرت در دست می‌گیرند و حفظ می‌کنند؛ چنان‌که ناخدای کشتی، سکان و فرمان کشتی را نگاه می‌دارد. بنابراین، آنان نزد خدا، والاترین انسان‌ها هستند»

ثانیا: این روایت مربوط به فقهای فاسد دیگر مذاهب (وهابی) است و ربطی به فقهای شیعه ندارد، فقهای شیعه کسانی بودند که در راه اسلام از همه چیز خود گذشتند و طبق آماری که مرحوم امین در کتاب شهداء الفضيلة می‌دهد؛ قریب ۱۵۰ نفر از آن‌ها در راه دفاع از مکتب حقه‌ی تشیع به شهادت رسیدند.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود، بعضی مدعی هستند که مفاد بعضی روایات این است که فقهای شیعه هنگام ظهور با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند. ما نیز به بررسی این روایات پرداختیم ولی نامی از فقهای شیعه در این روایات نبود بلکه گروه‌هایی چون خوارج، زیدیه و بتریه را به عنوان مخالفین مطرح می‌کرد.

روایت نهم:

و رَوَى أَبُو الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ أَنَّهُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِضَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ نَفْسٍ يُدْعَوْنَ الْبُتْرِيَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَاحُ فَيَقُولُونَ لَهُ ارْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي بَنِي فَاطِمَةَ فَيَضَعُ فِيهِمُ السَّيْفَ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ بِهَا كُلَّ مُنَافِقٍ مُرْتَابٍ وَ يَهْدِمُ قُصُورَهَا وَ يَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ عَلا.^۱

«ابو جارود از امام باقر عليه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده که فرمود: چون قائم عليه السلام قیام کند، به سوی کوفه رهسپار می‌شود. پس متجاوز از ده هزار نفر از آنجا بیرون می‌آیند که آنها را بتریه گویند و همگی سلاح جنگ بر تن دارند، و می‌گویند: از همان جا که آمده‌ای بازگرد که ما نیازی به اولاد فاطمه نداریم. آن جناب بر آنها شمشیر می‌کشد و همه را از لب تیغ می‌گذراند. سپس وارد کوفه می‌شود و هر منافق دو دلی را آنجا می‌کشد و کاخ‌های آنجا را ویران می‌کند و جنگجویانش را می‌کشد؛ تا زمانی که خدای عز و جل خوشنود گردد.»

این روایت هم در مورد بتریه است و ربطی به فقهای شیعه ندارد.

منابع روایت:

۱. الإرشاد: ص ۳۶۴ - مرسلا

۲. روضة الواعظین: ج ۲ ص ۲۶۵ - همان نص الإرشاد، با کمی تفاوت

۳. إعلام الوری: ص ۴۳۱ - ۴۳۲ ب ۴ ف ۳ - همان نص الإرشاد، با کمی تفاوت، مرسلا

۴. كشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۵۵ - از الإرشاد، با کمی تفاوت.

۱ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۸۴

۵. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۴ ب ۱۱ ف ۹- از الإرشاد

۶. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۲۸ ب ۳۲ ف ۲۲ ح ۴۳۷- از إعلام الوری، و ص ۵۵۵ ب ۳۲ ف ۳۱ ح ۵۹۵- از الإرشاد، با کمی تفاوت.

۷. بشارة الإسلام: ص ۲۲۱ ب ۳- از الإرشاد.

۸. الأنوار البهیة: ص ۳۸۲-۳۸۳- همان نص الإرشاد.

۹. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام: ج ۴؛ ص ۴۸۱

این روایت همان روایت اولی است که ما از ابو جارود مسندا نقل کردیم.

ما این روایت را با اینکه از جهت سند مرسل است، رد نمی‌کنیم؛ چون با اطلاعات، کلیات و عمومات مطابقت دارد. قطعاً امام علیه السلام با مخالفین درگیر می‌شوند. اما آنچه شاهد بحث است، این است که ربطی به علمای شیعه ندارد و در روایت مفصل هم اگر کلمه «فقهها» بود، مراد فقهای شیعه نیست.

روایت دهم:

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: يُقَاتِلُونَ وَاللَّهِ حَتَّى يُوَحِّدَ اللَّهُ وَلَا يُشْرَكَ بِهِ شَيْئًا، وَحَتَّى تَخْرُجَ الْعَجُوزُ الضَّعِيفَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ تَرِيدُ الْمَغْرِبَ - وَلَا يَنْهَاهَا أَحَدٌ، وَيُخْرِجَ اللَّهُ مِنَ الْأَرْضِ بَذَرَهَا، وَيُنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَهَا، وَيُخْرِجَ النَّاسُ خَرَاجَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ - إِلَى الْمَهْدِيِّ علیه السلام، وَيُوسِّعُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَلَوْلَاهُ مَا يُدْرِكُهُمْ [يُنْجِزُ لَهُمْ]. مِنَ السَّعَادَةِ لَبَغَوْا، فَبَيْنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - قَدْ حَكَمَ بِبَعْضِ الْأَحْكَامِ وَتَكَلَّمَ بِبَعْضِ السَّنَنِ، إِذْ خَرَجَتْ خَارِجَةٌ مِنَ الْمَسْجِدِ يُرِيدُونَ الْخُرُوجَ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: انْطَلِقُوا فَتَلْحَقُوا بِهِمْ فِي التَّمَارِينِ فَيَأْتُونَهُ بِهِمْ أُسْرَى لِيَأْمُرَ بِهِمْ فَيَذْبَحُونَ - وَهِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ تَخْرُجُ عَلَى قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام.^۱

«امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «وقتی حضرت مهدی علیه السلام پاره‌ای از احکام را بیان می‌کند و درباره برخی از سنت‌ها سخن می‌گوید، گروهی به‌عنوان اعتراض و قیام علیه حضرت، از مسجد بیرون می‌روند.

حضرت به یارانش دستور تعقیب آنان را صادر می‌کند. سپاه حضرت، در محله تمارین بر آنان دست می‌یابند و آنان را اسیر کرده، نزد حضرت می‌آورند. امام علیه السلام دستور می‌دهد که همگی را سر ببرند و این آخرین شورش و حرکتی است که علیه حضرت رخ می‌دهد. »

۱ تفسیر العیاشی؛ ج ۲؛ ص ۶۱

این روایت هم ربطی به فقهای شیعه ندارد و مربوط به خوارج است.

منابع روایت:

۱. تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۶۱

۲. البرهان: ج ۲، ص ۸۳

۳. بحار الانوار: ج ۵۲، ص ۳۴۵

۴. فی رحاب حکومت الامام المهدی علیه السلام: ص ۱۵۶

بررسی سند روایت:

عبد الاعلی جبلی: ایشان مهمل است. حتی مرحوم نمازی هم در کتاب مستدرکات او را نام نبرده است.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه

روایت یازدهم:

عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام، أنه قال: لو قد قام قائمنا بدأ بالَّذين ينتحلون حبنا، فيضرب أعناقهم.^۱

«ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام فرمودند: اگر قائم ما قیام کند از کسانی که ادعای محبت ما را می‌کنند، شروع می‌کند پس گردن آنان را می‌زند.»

ظاهر این روایت چنین است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه برخورد را از شیعه‌ها شروع می‌کند. اما این تنها شیعیان نیستند که ادعای محبت دارند؛ بلکه تمامی مسلمانان ادعای محبت اهل بیت پیامبر علیه السلام را دارند و تنها عده‌ی اندک نواصب و وهابی‌ها هستند که با اهل بیت پیامبر علیه السلام دشمنی دارند. اما دیگر مسلمانان از اهل سنت، همگی ادعای این را دارند که محبت اهل بیت علیه السلام جزو دین ما است. پس ظاهر این روایت شامل تمام مسلمانان می‌شود و خاص شیعیان نیست. غیر اینکه شیعیان ادعائی بالاتر از محبت دارند: آنان ادعای ولایت‌مداری دارند.

منابع روایت:

۱. الايضاح: ص ۲۰۸ - ۲۰۹ مرسلا

۲. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام ج ۴؛ ص ۴۷۵

این روایت نمی‌تواند مرسل باشد، زیرا بعضی درباره ابن شاذان گفته‌اند: او از امام رضا علیه السلام بدون واسطه روایت نقل می‌کند و او سال ۲۶۰ وفات یافت پس اگر او از امام رضا علیه السلام روایت نقل کرده به طریق اولی از امام جواد علیه السلام روایت نقل کرده است لذا ارسال در مورد این روایت معنا ندارد.

طریق به کتاب ایضاح:

مرحوم آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید:

۱ معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام ج ۴؛ ص ۴۷۴

الإيضاح: فی الرد علی سائر الفرق للشیخ أبی محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل النیسابوری صاحب الإمام الرضا علیه السلام و المتوفی سنه ۲۶۰ مؤلف إثبات الرجعه و غیره من التصانيف التي ذكرها النجاشي أوله (الحمد لله الذي خلق السموات و الأرض و جعل الظلمات و النور ثم الذين كفروا بربهم يعدلون ... أما بعد فأنا نظرنّا فيما اختلف فيه أهل الملة من أهل القبلة من أمر دينهم حتى كفر بعضهم بعضا و برئ بعضهم من بعض و كلهم ينتحل الحق و يدعيه فوجدناهم في ذلك صنفين لا غير فأحدهما المتسمون بالجماعة المنتسبون إلى السنه و هم في ذلك مختلفون في أهوائهم ... قد أجمعوا على خلاف الصنف الآخر و هم الشيعة) ثم ذكر أقاويل الفرق أصولا و فروعا و دحضها عن آخرها، رأيت منه نسخا عديدة في مكتبات العراق منها نسخه بخط السيد محمد مهدي بن مير محمد سعيد الطباطبائي الخراسكاني، فرغ من كتابتها سنه ۱۱۱۸، و عليها تملك السيد محمد الجواد بن محمد بن زين الدين الحسيني السجاعي سنه ۱۲۲۹ و هو المعروف بالسيد جواد (سياه پوش) ابن السيد محمد زيني صاحب الديوان الآتي و ذكر في تذكره النوادر وجوده في خزانه (أياصوفيه) و بانگي پور. و إسكوريال. و الخديويه) و نقل عنه شيخنا العلامة النوري في دار السلام حكاية ضيافته خاتم للوافدين على قبره برؤيا ابنه عدي بن حاتم.^۱

مرحوم آقا بزرگ تهراني انتساب كتاب الايضاح به فضل بن شاذان را رد نمی کند و نسخه هائی از آن را ذکر می کند و در پایان هم اشاره به قصه ی عجیبی از حاتم طائی می کند.

مرحوم نجاشي همه ی تصانيف ابن شاذان را نقل نمی کند. ایشان ۱۶۰ تأليف دارد و مرحوم نجاشي می فرماید: بعضی تألیفات او به دست من رسیده است و طریق خود به تألیفات ابن شاذان را نقل می کند اما از جمله تألیفاتی که مرحوم نجاشي به آن دست نیافته و ذکرى از آن نکرده همین کتاب الايضاح است. شيخ طوسی هم نامی از این کتاب نمی برد.

فضل بن شاذان:

مرحوم نجاشي از ایشان تمجید کرده و می فرماید:

روی عن أبی جعفر الثانی و قيل [عن] الرضا علیه السلام أيضا و كان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء و المتكلمين. و له جلاله في هذه الطائفة و هو في قدره أشهر من أن نصفه. و ذكر الكنجي أنه صنف مائه و ثمانين كتابا وقع إلينا.^۲

« از امام جواد علیه السلام روایت نقل کرده است و گفته شده است: از امام رضا علیه السلام هم روایت کرده است و او ثقة و یکی از اصحاب فقیه و متکلم شیعه بود و در بین شیعه برای او جایگاهی بود . مقامش بالاتر از این است که بخواهیم از او تعریف کنیم. این شخص اهل قلم بوده است و به قول کشی ۱۸۰ کتاب تألیف کرده است.»

نظر شیخ طوسی:

۱ الذریعه إلى تصانيف الشيعة ؛ ج ۲ ؛ ص ۴۹۰

۲ رجال النجاشي، ص ۳۰۷

فقیه، متکلم، جلیل‌القدر، له مصنفات و در کتاب رجالشان ایشان را از اصحاب امام هادی و امام عسگری علیهما السلام نقل فرمودند.

روایت متعارضی در مورد ایشان نقل شده است، روایاتی از ایشان مدح کرده و ترحم کرده است. و روایاتی هم ایشان را مذمت کرده است. مرحوم خوئی روایات را نقل می‌کند. روایتی در ذم ایشان را نقل می‌کند؛ سپس مرحوم خوئی می‌فرماید: علی بن محمد بن قتیبه، در سند این روایت است که اصلاً توثیق ندارد پس بر این روایت اعتماد نمی‌شود.

همچنین در سال ۲۶۰ از امام زمان علیه السلام در مذمت ایشان توقیع رسیده است. مرحوم خویی این توقیع را هم رد می‌کند و می‌فرماید: قطعاً این توقیع را به امام زمان علیه السلام نسبت دادند و دروغ است چون مگر می‌شود دو ماه بعد از فوتش، توقیعی نسبت به ایشان صادر بشود.

سپس مرحوم خوئی به بیان چند نکته می‌پردازد، می‌فرماید:

نکته اول: راوی کتاب فضل بن شاذان:

أَنَّ النجاشي ذكر أَنَّ الراوي لكتاب الفضل هو علي بن أحمد بن قتيبة، و الشيخ ذكر أنه علي بن محمد بن قتيبة.^۱
«مرحوم نجاشی راوی کتاب فضل بن شاذان را علی بن احمد بن قتیبه و مرحوم شیخ راوی کتاب را علی بن محمد بن قتیبه نام می‌برد که مرحوم خوئی فرمودند: علی بن محمد بن قتیبه توثیق ندارد.»

نکته دوم: طرق به فضل بن شاذان:

و كيف كان فطريق الصدوق - قدس سره - إليه: عبد الواحد بن عبدوس النيسابوري العطار - رضي الله عنه - عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان النيسابوري، عن الرضا عليه السلام و الطريق ضعيف بعبد الواحد، و علي بن محمد، كما أن كلا طريقي الشيخ ضعيف، الأول بعلي بن محمد، و الثاني بحمزة بن محمد، و من بعده. نعم إن طريق الشيخ إليه في المشيخة صحيح.^۲

«پس طریق مرحوم صدوق به فضل: عبد الواحد بن عبدوس نیشابوری عطار از علی بن محمد بن قتیبه از فضل بن شاذان نیشابور از امام رضا است و طریق به جهت عبد الواحد و علی بن محمد ضعیف است. دو طریق شیخ به فضل ضعیف است: اول طریق او به علی بن محمد و دوم طریق او به حمزه بن محمد و کسانی که بعد او هستند بله طریق شیخ به فضل در مشیخه صحیح است.»

۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۴؛ ص ۳۱۶

۲ معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۳۱۸

پس این روایت طبق طریق شیخ تا فضل بن شاذان مشکلی ندارد. البته اگر مراد از ابو جعفر امام جواد علیه السلام باشد اما اگر مراد امام باقر علیه السلام باشد، روایت مرسل است.

دلالت روایت:

این روایت را هم نمی‌توان بر فقها تطبیق داد. زیرا محبان اهل بیت علیهم السلام تنها فقها، بلکه تنها شیعیان نیستند و دیگر مسلمانان هم مدعی محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند. ممکن است مراد روایت انسان‌های عادی باشد که احکام و قضاوت‌هایی شنیده اما زمان ظهور چیز دیگر می‌بیند و توجه هم ندارد که دیگر ائمه علیهم السلام طبق ظاهر حکم می‌کردند و حال آنکه امام زمان علیه السلام مأمور هستند طبق واقع حکم کنند و پذیرش این مطلب بر آن‌ها سخت آمده لذا سر از مخالفت برداشته و در نتیجه امام علیه السلام هم آنان را از بین می‌برد، امیر مومنان علیه السلام در جنگ جمل حق عمل طبق واقع و کشتن اسیران و مجروحین فتنه‌گران را داشتند لکن به جهت عاقبتی که در انتظار شیعیان بود و می‌دانستند که حکومت بعد از ایشان در دست دشمنان است، طبق ظاهر عمل می‌کردند اما در دوران ظهور امام زمان علیه السلام دیگر بیم رسیدن حکومت به دشمنان نمی‌باشد و خود حضرت تا چهل روز قبل از قیامت هستند و حکومت می‌کنند. برای همین دیگر نیاز به ملاحظه‌کاری و عمل به ظاهر نیست و ایشان طبق واقع حکم و عمل می‌کنند.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

روایت دوازدهم:

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَقْضِي الْقَائِمُ بِقَضَايَا يُنْكِرُهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ آدَمَ عليه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّانِيَةَ فَيُنْكِرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ دَاوُدَ عليه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الثَّالِثَةَ فَيُنْكِرُهَا قَوْمٌ آخَرُونَ مِمَّنْ قَدْ ضَرَبَ قُدَّامَهُ بِالسَّيْفِ وَ هُوَ قَضَاءُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَيَقْدِمُهُمْ فَيَضْرِبُ أَعْنَاقَهُمْ ثُمَّ يَقْضِي الرَّابِعَةَ وَ هُوَ قَضَاءُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فَلَا يُنْكِرُهَا أَحَدٌ عَلَيْهِ.

«ابو بصیر روایت کرده است که حضرت باقر عليه السلام فرمود:

قائم عليه السلام قضاوتی هم چون قضاوت آدم عليه السلام می‌نماید اما برخی از یاران او که در رکابش شمشیر می‌زنند، آن قضاوت را برنخواهند تافت در نتیجه حضرت قائم عليه السلام گردن آنها را خواهد زد. پس در امر دیگری به روش داوود عليه السلام قضاوت خواهد کرد، اما گروه دیگری از جنگجویانش منکر آن می‌شوند، و امام زمان عليه السلام گردن آنان را نیز خواهد زد پس برای سومین بار به شیوه ابراهیم عليه السلام قضاوت می‌نماید و باز گروهی انکار می‌ورزند و امام گردنشان را خواهد زد. آنگاه برای چهارمین بار در مسئله‌ای به روش پیامبر صلی الله علیه وآله قضاوت خواهد کرد و دیگر کسی منکر آن نخواهد شد.»

بعضی از این روایت استفاده می‌کنند که کسانی که با قضاوت‌های امام زمان عليه السلام مخالفت می‌کنند، آشنای به قضاوت هستند یعنی باید عالم و فقیه باشند و از این حیث این روایت را بر علما تطبیق می‌دهند اما نمی‌توان گفت تنها شیعیان و فقهای شیعه در رکاب حضرت هستند بلکه ممکن است مراد فقها و عالمان دیگر مذاهب و ادیان جهان باشد که به حضرت مهدی عليه السلام ایمان آورده و در رکاب ایشان جنگیده لکن قضاوت‌های ایشان را تحمل نمی‌کنند.

منابع روایت:

۱. کتاب الغیبه، فضل بن شاذان: بنا بر نقل بحار.

۲. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۹ ب ۲۷ ح ۲۰۷

۳. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۸۵ ب ۳۲ ف ۵۹ ح ۷۹۶- از بحار الانوار.

۴. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام: ج ۴؛ ص ۴۸۳

کتاب الغيبة فضل بن شاذان

مرحوم آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید:

کتاب الغيبة للحجة. للشيخ المتقدم أبي محمد، فضل بن شاذان الأزدي النيسابوري، الراوی عن الجواد عليه السلام، و قيل عن الرضا عليه السلام، و المتوفى ۲۶۰. و هو غير كتاب إثبات الرجعة له، كما صرح بتعدددهما النجاشي. بل هذا الذي عبر عنه النجاشي بعد ذكره إثبات الرجعة بكتاب الرجعة حديث. فهذا مقصور على أحاديث الرجعة.

و ظهور الحجة و أحواله، و لذا اشتهر بكتاب الغيبة و كان موجودا عند السيد محمد بن محمد مير لوحی الحسيني الموسوی السبزواری، المعاصر للمولی محمد باقر المجلسی، علی ما يظهر من نقله عنه فی کتابه الموسوم كفاية المهتدي فی أحوال المهدي. و ينقل شيخنا النوري فی النجم الثاقب فی أحوال الإمام الغائب عن كتاب الغيبة هذا بتوسط المير لوحی المذكور. و قال الحاج ميرزا إبراهيم أمين الواعظين الأصفهاني: [أن نسخه منه موجودة عندي* الميرزا إبراهيم* بأصفهان. ..] و لعله مختصر غيبته الآتي فی الميم فراجع^۱.

«کتاب الغيبة للحجة تأليف شيخ ابو محمد فضل بن شاذان نيشابوري، راوی از امام جواد عليه السلام و گفته شده از امام رضا عليه السلام متوفای ۲۶۰. و این کتاب غير کتاب اثبات الرجعة ایشان همچنان که مرحوم نجاشی به تعدد آن دو تصريح کرده است. این کتاب مشتمل بر احاديث رجعت و ظهور حجت و احوال آن است و به همین جهت مشهور به کتاب غيبت شده و آن نزد سيد محمد بن محمد مير لوحی معاصر مرحوم محمد باقر مجلسی بود. و شيخ ما مرحوم نوري رواياتی از این کتاب در کتاب نجم الثاقب توسط مير لوحی مذکور نقل می‌کند. و حاج ميرزا ابراهيم امين الواعظين اصفهانی گفت: نسخه‌ای از آن نزد من موجود است.»

کتاب الغيبة فضل بن شاذان الآن در دسترس ما نمی‌باشد و طریقی هم به این کتاب وجود ندارد لذا ما با این روایت معامله ارسال می‌کنیم.

۱ الذريعة إلى تصانيف الشيعة؛ ج ۱۶؛ ص ۷۸

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود، عرض کردیم که بعضی چنین به علمای شیعه نست داده‌اند که آنان در هنگام ظهور با امام زمان عجل الله تعالی فرجه مخالفت می‌کنند در حالی که ما حتی یک روایت دال بر این مطلب نیافتیم و بیان کردیم که منشأ این اتهام حرف محیی الدین عربی است، اولاً مگر خود محیی الدین چقدر اعتبار دارد ثانیاً حرف او درباره‌ی فقهای خود آن‌ها است.

امام خمینی رحمته الله محیی الدین عربی را رد می‌کند و در رد ادعای محیی الدین که گفته بود: من به معراج رفتم و در آنجا روافض را به شکل خنزیر دیدم، می‌فرماید:

بل قد يشاهد السالك المرتاض نفسه و عينه الثابتة في مرآة المشاهد لصفاء عين المشاهد كروية بعض المرتاضين من العامة الرافضة بصورة الخنزير بخیاله و هذا ليس مشاهدة الرافضة كذا بل لصفاء مرآة الرافضي رأى المرتاض نفسه التي هي على صورة الخنزير فيها فتوهم أنه رأى الرافضي و ما رأى إلا نفسه.^۱

«بلکه به تحقیق این سالک مرتاض خودش را در آینه مشاهده کرده است مانند رؤیت بعضی از مرتاضین عامه رافضه را به گمان خودش به شکل خنزیر و این مشاهده رافضه نیست بلکه به جهت صفای رافضی مرتاض خودش را که بر صورت خنزیر است در او می‌بیند پس توهّم می‌کند که رافضی را دیده است در حالی که غیر خودش را ندیده است.»

روایت سیزدهم:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانِ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لَأَحَبَّ أَكْثَرَهُمْ أَلَّا يَرَوْهُ مِمَّا يَقْتُلُ مِنَ النَّاسِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِفَرِيشٍ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَجِمَ.^۲

۱ تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الانس» ؛ ص ۲۲۱

۲ الغيبة للنعمانی ؛ ص ۲۳۳

«محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: اگر مردم [مخالفان] می دانستند قائم [عج] آن گاه که ظهور نماید چه برنامه ای دارد، اکثر آنان، آرزو می کردند به جهت کشتار زیادی که از مردم [آنان] انجام می دهد هرگز آن حضرت را نبینند؛ آگاه باشید که! نخستین کشتار را در قبیله قریش خواهد داشت. از قریش جز شمشیر دریافت نمی کند و جز شمشیر ارمغانی به آنان نخواهد داد، [حضرت کار را به جایی می رساند] که بسیاری از مردم می گویند: این شخص، از دودمان محمد صلی الله علیه و آله نیست، اگر بود، ترحم می کرد.»

کلمه «ناس» در روایات، به معنای «مخالفان اهل بیت» و کسانی است که همیشه بنای دشمنی با آنان را داشته و دارند.

منابع روایت:

۱. غیبه النعمانی: ص ۲۳۸ ب ۱۳ ح ۱۸
۲. نوادر الأخبار: ص ۲۷۴ ح ۱۴- مرسلا، از غیبه النعمانی.
۳. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۳۹ ب ۳۲ ف ۲۷ ح ۵۰۱- از غیبه النعمانی.
۴. حلیه الأبرار: ج ۵ ص ۳۲۳ ح ۶ ب ۳۷- از غیبه النعمانی.
۵. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۴ ب ۲۷ ح ۱۱۳- از غیبه النعمانی.
۶. بشارة الإسلام: ص ۲۶۳- از عقد الدرر.
۷. ملحقات إحقاق الحق: ج ۲۹ ص ۶۰۰- از عقد الدرر.
۸. عقد الدرر: ص ۲۸۷ ب ۹ ف ۳- همان نص غیبه النعمانی، با کمی تفاوت، مرسلا از محمد ابن مسلم
۹. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام: ج ۴؛ ص ۴۷۴

بررسی سند روایت:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ

محمد بن یحیی العطار: در مورد ایشان بحثی نیست. چون او ثقه و فوق وثاقت است.

نظر مرحوم نجاشی:

محمد بن حسان الرازی أبو عبد الله الزینبی (الزبیبی) يعرف و ينكر، بین، بین، یروی عن الضعفاء كثيرا له كتب، منها: كتاب العقاب، كتاب ثواب أنزلناه، كتاب ثواب الأعمال، كتاب الشيخ و الشیخة، كتاب ثواب القرآن.^۱

«محمد بن حسان رازی بعضی روایات او معروف است و بعضی روایات او معروف نیست. كثيرا از ضعفا روایت نقل می‌کند.»

توضیح يعرف و ينكر:

در نتایج مقباس الهدایه (هفت جلدی) جلد هفتم، چند وجه برای «يعرف و ينكر» آورده است. یکی از معانی آن این است که بعضی روایات او معروف است و بعضی روایات او معروف نیست.

شیخ طوسی هم راجع به ایشان و کتاب‌های او صحبت کرده است.

ابن غضائری گفته است: او ضعیف است.

نظر وحید بهبهانی^{رحمته الله}: ایشان گویا می‌خواهند او را توثیق کنند؛ برای همین می‌فرماید:

وصفه الصدوق بخادم الرضا عليه السلام و هو فی طریقہ إلى محمد بن مسلم، و یروی عنه محمد بن أحمد بن یحیی و لم یستثن روایتہ و هو دلیل علی عدالته و یؤیدہ روایۃ الأجلۃ عنه، مثل محمد بن یحیی العطار و أحمد بن إدريس و الصفار و غیره. أقول: أما توصیف الصدوق بإیه بخادم الرضا عليه السلام فلا أصل له، و إنما ذکر روایۃ عن محمد بن زید الرزازی خادم الرضا عليه السلام، فی طریقہ إلى محمد بن أسلم الجبلی. و أما روایۃ محمد بن أحمد بن یحیی عنه، فهي و إن كانت صحیحۃ، إلا أنها لا تكشف عن العدالة، بل غایۃ الأمر، أنها تكشف عن اعتماد ابن الولید علیہ، و هو لا يدل لا علی التوثیق و لا علی العدالة. هذا و قد ذکرنا غیر مرۃ، أن روایۃ الأجلاء عن شخص، لا تدل علی وثاقته، و لا حسنہ، فالرجل لم تثبت وثاقته، و إن كان ضعفه لم یثبت أيضا، فإن عبارة النجاشی لا تدل علی ضعفه فی نفسه، و تضعیف ابن الغضائری لا یعتمد علیہ، لأن نسبۃ الكتاب إلیہ لم تثبت. و طریق الشيخ إلیہ صحیح، و إن كان فیہ ابن أبی جید، فإنه ثقۃ علی الأنظر.^۲

«شیخ صدوق او را به خادم الرضا توصیف کرده (که دلیل برای اعتبار ایشان است) و همچنین محمد بن أحمد بن یحیی از ایشان روایت نقل می‌کند و یک موید هم آورده است و آن روایت اجلا و بزرگان از ایشان است.

۱ - معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۹۰

۲ معجم رجال الحديث؛ ج ۱۶؛ ص ۲۰۳

{جواب مرحوم خویی از مرحوم بهبهانی^{رحمته}:} در اینجا یک اشتباه فاحش و سهو قلم از ایشان هست؛ چون مرحوم صدوق^{رحمته} خادم الرضا را به ایشان نسبت نداده است؛ بلکه به محمد بن زید الرزازی نسبت داده است. بین رازی و رزازی اشتباه شده است. نکته دیگر مسئله روایت محمد بن احمد بن یحیی از ایشان است؛ ولی این مسئله کشف از عدالت ایشان نمی‌کند. اینکه ایشان استثنا نکرده، به دلیل آن است که استادش ابن الولید استثنا نکرده است.»

مبنای آقای خویی^{رحمته} این است که عدم استثنای ابن الولید نه دلالت بر وثاقت دارد نه دلالت بر عدالت دارد. البته مبنای صدوق^{رحمته} این است که عدم استثنای روایت شخصی توسط ابن ولید دلالت بر وثاقت او می‌کند. پس دلیل دوم هم فاسد است. ایشان می‌فرمایند روایت اجلا دلالتی بر وثاقت یا حسن نمی‌کند. نه وثاقت ایشان ثابت است و نه ضعف ایشان، چون عبارت نجاشی دلالت بر ضعف خود راوی ندارد؛ زیرا نقل از ضعفا دلالتی بر ضعف ندارد. و تضعیف ابن غضائری هم اثری ندارد؛ چون اسناد کتاب به ایشان محل اشکال است. پس ایشان به نظر مرحوم خوئی مجهول است.

به نظر ما با توجه به روایت اجلا از او و عدم استثنای ابن ولید، ایشان حسن است.

محمد بن علی کوفی ابو سمینه:

نظر مرحوم نجاشی:

و کان یلقب محمد بن علی أبا سمینه، ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا یعتمد فی شیء. و کان ورد قم- و قد اشتهر بالكذب بالكوفة- و نزل علی أحمد بن محمد بن عیسی مدّه، ثم تشهر بالغلو، فجفا، و أخرجه أحمد بن محمد بن عیسی عن قم، و له قصه. له من الكتب: کتاب الدلائل، و کتاب الوصایا، و کتاب العتق.^۱

«او ملقب به ابو سمینه بود، شخصی ضعیف و فاسد الاعتقاد که در چیزی بر او اعتماد نمی‌شود. او وارد قم شد در حالی که در کوفه به کذب مشهور بود و بر علی بن احمد بن محمد بن عیسی وارد شد و مشهور به غلو شد پس به او جفا شد احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و برای او قصه‌ای است.»

شیخ طوسی نقل می‌کند:

أخبرنا جماعة، عن محمد بن علی بن الحسین، عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن علی ماجیلویه، عن محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علی الصیرفی، إلی ما کان فیها من تخلیط أو غلو أو تدلیس أو ینفرد به و لا یعرف من غیر طریقہ.^۱

«روایات محمد بن علی صیرفی نقل می‌شد مگر آن روایاتی که در آن تخلیط، غلو یا تدلیس بود یا او در نقل آن منفرد بود.»

نظر فضل بن شاذان:

و ذکر علی بن محمد بن قتیبة النیسابوری، عن الفضل بن شاذان أنه قال: کدت أن أقنت علی أبی سمینة محمد بن علی الصیرفی قال: قلت له و لم أستوجب القنوت من بین أمثاله؟ قال: إني (لأنی أعرف) لأعرف منه ما لا تعرفه. و ذکر الفضل فی بعض کتبه: من الکذابين المشهورين أبو الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و أبو سمینة أشهرهم.^۲

«نزدیک بود در قنوتم ایشان را نفرین کنم چون چیزهایی در مورد ایشان میدانم که شما نمی‌دانید. و ایشان در برخی از کتابهایش که اسم دروغ‌گویان مشهور را می‌آورد، یکی از آنها و مشهورترین آنها ابو سمینه است.»

نظر ابن غضائری:

محمد بن علی بن إبراهیم الصیرفی، ابن خلاد المقری أبو جعفر الملقب بأبی سمینة، کوفی، کذاب، غال، دخل قم و اشتهر أمره بها و نفاه أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری رحمه الله عنها، و کان شهیرا فی الارتفاع^۳ لا یلتفت إلیه و لا یکتب حدیثه.^۴

«او کوفی، کذاب و غالی بود...»

البته نظر ابن غضائری را جزو تضعیفات نمی‌آوریم؛ زیرا قبلا گفتیم کتاب ابن غضائری را قبول نداریم.

نظر مرحوم خوئی:

بقی هنا أمران: الأول: أن محمد بن علی بن إبراهیم الملقب بأبی سمینة لا ینبغی الشک فی ضعفه لما عرفت، و قد استثنی ابن الولید من روایات محمد بن أحمد بن یحیی ما یرویه عن أبی سمینة. و قد وقع فی إسناد کامل الزیارات، و المذکور فی محمد بن علی القرشی، فقد روى عن عبید بن یحیی الثوری، و روى عنه محمد بن أبی القاسم ماجیلویه. و یمکن أن یقال: إن محمد بن علی القرشی الواقع فی سند کامل الزیارات لم یعلم أنه أبو سمینة، و قد التزم الصدوق - قدس سره - أن لا یدکر فی کتابه إلا ما یعتمد علیه، و یحکم بصحته، فکیف یمکن

۱. فهرست کتب الشیعة؛ ص ۴۱۲

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۹۸

۳. ارتفاع، به معنای غلو است.

۴. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۹۹

أن يذكر فيه روايات من هو معروف بالكذب و الوضع، إذا فمحمّد بن علي القرشي الكوفي رجل آخر غير أبي سمينة، المشهور بالكذب.^١

«دو امر باقی ماند: اول: محمد بن علی بن ابراهیم ملقب به ابو سمینه، شک در ضعیف بودن او شایسته نیست به جهت آنچه شناختی، و به تحقیق ابن ولید از روایات محمد بن احمد بن یحیی آنچه از ابو سمینه روایت کرده را استثناء کرده است. و به تحقیق او در اسناد کامل الزیارات واقع شده است، و ممکن است گفته شود: محمد بن علی قرشی که در اسناد کامل الزیارات است معلوم نیست که ابو سمینه باشد. و به تحقیق که مرحوم صدوق ملتزم شده که در کتابش غیر آنچه بر آن اعتماد دارد را ذکر نکند، و حکم به صحت آن‌ها کرده پس چطور ممکن است در آن روایاتی را از کسی که معروف به کذب و وضع است، نقل کند، بنابراین محمد بن علی قرشی کوفی شخص دیگری غیر از ابو سمینه مشهور به کذب است.»

پس محمد بن علی ابو سمینه ضعیف است.

پس سند روایت ضعیف است. اما ما این روایت را قبول داریم؛ چون در آن غلو و تخلیط نمی‌باشد و شواهد زیادی هم بر آن وجود دارد. ولی از جهت دلالت هم روایت ربطی به فقهای شیعه ندارد؛ بلکه در مورد سلفی‌ها و نواصب است.

١ معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ١٧، ص ٣٢١

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

روایت چهاردهم:

[کتاب حسین بن سعید] و النوادر أبو الحسن بن عبد الله عن ابن أبي يعفور قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام وعنده نفر من أصحابه فقال يا ابن أبي يعفور هل قرأت القرآن قال قلت نعم هذه القراءة قال عنها سألتك ليس عن غيرها قال فقلت نعم جعلت فداك و لم قال لأن موسى عليه السلام حدث قومَه بِحديثٍ لم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بمصر فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم و لأن عيسى عليه السلام حدث قومَه بِحديثٍ فلم يحتملوه عنه فخرجوا عليه بتكريت فقاتلوه فقاتلهم فقتلهم و هو قول الله عز و جل فآمنت طائفة من بني إسرائيل و كبرت طائفة فأيدنا الذين آمنوا على عدوهم فأصبحوا ظاهرين و إنه أول قائم يقوم من أهل البيت يحدثكم بِحديثٍ لا تحتملون فتخرجون عليه برميئه الدسكرة فتقاتلونه فيقتلكم فيقتلكم و هي آخر خارجة يكون.

«فرزند ابی یعفور می‌گوید: به حضور امام صادق عليه السلام آمدم، درحالی که گروهی از یارانش نیز در خدمت ایشان بودند. حضرت، به من فرمود: "آیا قرآن خوانده‌ای؟" عرض کردم: آری؛ ولی به همین قرائت متعارف.

فرمود: "مقصود من هم، همین قرائت بود". گفتم: منظور از این پرسش چیست؟ فرمود: "حضرت موسی مطالبی را برای قوم خود گفت، ولی آنان تاب و توان آن را نداشتند و علیه حضرت - در مصر - قیام کردند؛ موسی عليه السلام نیز با آنان جنگید و آنان را به قتل رساند. حضرت عیسی عليه السلام نیز مطالبی را برای قوم خود بازگو کرد و آنان نیز تحمل نکرده، علیه او - در شهر تکریت - دست به شورش زدند. عیسی عليه السلام نیز به رویارویی با آنان برخاست و نابودشان کرد. این است معنای سخن خداوند که می‌فرماید: {طایفه‌ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه دیگر کافر شدند و ما ایمان‌آوردگان را نصرت دادیم و بر دشمنانشان پیروز کردیم}."

حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه نیز هنگامی که ظهور کند، سخنانی برای شما می‌گوید که تاب و توان پذیرش آن را نخواهید داشت. از این‌رو، علیه حضرت در شهر رمیله قیام می‌کنید و با او می‌جنگید. حضرت نیز به رویارویی با شما می‌پردازد و شما را به قتل می‌رساند و این شورش آخرین قیام علیه حضرت است»

بِرُمِيَّةِ الدَّسَكْرَةِ: نام سه منطقه می‌باشد: ۱. فلسطین ۲. منطقه‌ای بین بصره و مدینه ۳. منطقه‌ای در بحرین

مرحوم مجلسی این روایت را از کتاب حسین بن سعید اهوازی نقل می‌کند. کتاب‌های حسین بن سعید اهوازی معتبر است و بعضی از طرق بزرگان ما به ایشان صحیح است مخصوصاً طریق شیخ طوسی به ایشان صحیح است لذا سند آن مورد مناقشه ما نمی‌باشد هر چند ابو الحسن بن عبد الله برای ما شناخته شده نیست.

علاوه این روایت مؤیدات دارد، روایات متعددی بیانگر قیام خوارج علیه امام عصر علیه السلام است پس متن این روایت مقبول است و از جهت سند هم اشکالی ندارد اما ربطی به علمای شیعه ندارد.

مرحوم مجلسی می‌فرماید:

بیان: قوله «وَلَمْ» أی و لَمْ تَسْأَلْنِي عَنْ غَيْرِ تِلْكَ الْقِرَاءَةِ وَ هِيَ الْمَنْزِلَةُ الَّتِي يَنْبَغِي أَنْ يَعْلَمَ فَأُجَابَ علیه السلام بِالْأَنَّهُ الْقَوْمُ لَا يَحْتَمِلُونَ تَغْيِيرَ الْقُرْآنِ وَ لَا يَقْبَلُونَهُ وَ اسْتَشْهَدُ بِمَا ذَكَرُ.^۱

«قول راوی "و لَمْ" یعنی چرا از غیر آن قرائت سوال نمی‌کنید و این جایگاهی بود که شایسته بود بدانند پس امام علیه السلام جواب داد: زیرا قوم (عامه) تغییر قرآن را تحمل نمی‌کنند و قبول نمی‌کنند و به آنچه ذکر شد استشهد کردند.»

روایت پانزدهم:

عَنْهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي حَدِيثٍ لَهُ اخْتَصَرْنَاهُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ علیه السلام دَخَلَ الْكُوفَةَ وَ أَمَرَ بِهَدْمِ الْمَسَاجِدِ الْأَرْبَعَةِ حَتَّى يَبْلُغَ أَسَاسَهَا وَ يُصَيِّرَهَا غَرِيشًا كَعَرِيشِ مُوسَى... وَ تَكُونَ الْمَسَاجِدُ كُلُّهَا جَمَاءً لَا شُرَفَ لَهَا كَمَا كَانَتْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ يُوَسَّعُ الطَّرِيقُ الْأَعْظَمُ فَيُصَيِّرُ سِتْنِينَ ذِرَاعًا وَ يَهْدِمُ كُلَّ مَسْجِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ وَ يَسُدُّ كُلَّ كُوَّةٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَ كُلَّ جَنَاحٍ وَ كَنِيفٍ وَ مِيزَابٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَ يَأْمُرُ اللَّهُ الْفَلَكَ فِي زَمَانِهِ فَيَبْطِئُ فِي دَوْرِهِ حَتَّى يَكُونَ الْيَوْمُ فِي أَيْامِهِ كَعَشْرَةٍ مِنْ أَيْامِكُمْ وَ الشَّهْرُ كَعَشْرَةِ أَشْهُرٍ وَ السَّنَةُ كَعَشْرِ سِنِينَ مِنْ سِنِيكُمْ ثُمَّ لَا يَلْبَثُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى يَخْرُجَ عَلَيْهِ مَارِقَةُ الْمَوَالِي بِرُمِيْلَةٍ الدَّسَكِرَةِ عَشْرَةَ آلَافٍ شِعَارَهُمْ يَا عُثْمَانُ يَا عُثْمَانُ فَيَدْعُو رَجُلًا مِنَ الْمَوَالِي فَيَقْلُدُهُ سَيْفَهُ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ فَيَقْتُلُهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُمْ أَحَدٌ ثُمَّ يَتَوَجَّهَ إِلَى كَابِلِ شَاهٍ وَ هِيَ مَدِينَةُ لَمْ يَفْتَحَهَا أَحَدٌ قَطُّ غَيْرُهُ فَيَفْتَحُهَا ثُمَّ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَنْزِلُهَا وَ تَكُونُ دَارُهُ وَ يُبْهَرَجُ سَبْعِينَ قَبِيلَةً مِنْ قَبَائِلِ الْعَرَبِ تَمَامَ الْخَبَرِ.^۲

«علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر و او هم از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل کرده‌اند که ما آن را مختصر کرده‌ایم. در بخشی از این حدیث امام علیه السلام فرمودند: وقتی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند و وارد کوفه شود؛ دستور به انهدام چهار مسجد می‌دهد؛ تا آن‌ها را به پایه اولیه‌شان برساند. آن‌ها را مانند عریش موسی علیه السلام به صورت سایبان

۱ بحار الأنوار؛ ج ۵۲؛ ص ۳۷۵

۲ الغیبة للطوسی؛ ص ۴۷۵

بازسازی می‌کند و دیوارهای مساجد همه مثل زمان رسول خدا ﷺ بدون کنگره خواهند شد. راه‌های بزرگ و اصلی را تا شصت ذراع وسعت می‌دهد، هر مسجدی را که سر راه باشد تخریب می‌کند، هر پنجره‌ای که به سمت راه باشد را می‌بندد و هر جوی [فاضلاب] و ناودانی که به راه می‌ریزد را مسدود می‌کند. خداوند به فلک امر می‌کند که در زمان آن حضرت، آهسته حرکت کند، تا آنجا که یک روز در زمان ایشان مثل ده روز شما است و یک ماهش مانند ده ماه و یک سالش مساوی ده سال شما خواهد بود.

بعد از آن، مدت کوتاهی می‌گذرد. تا این که ده هزار نفر از خارجیان و غلامان در دهکده رميله عليه او قیام می‌کنند و شعارشان «یا عثمان یا عثمان» است. حضرت مردی از دوستانش را فراخوانده و شمشیر خود را به گردنش حمایل می‌کند و به جنگ آن‌ها می‌فرستد. او هم به طرف آن‌ها بیرون می‌رود و با آن‌ها می‌جنگد و حتی یک نفر آن‌ها هم باقی نمی‌ماند.»

این روایت هم ربطی به فقهای شیعه ندارد بلکه مربوط به کسانی است که اصلاً شیعه نیستند و جزو خوارج و عثمانی مذهب هستند.

این روایت را بررسی سندی نمی‌کنیم؛ زیرا متن آن مقبول است و شواهد و مؤیداتی بر آن وجود دارد.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیوم

دلالت روایت پانزدهم:

رمیله دسکره: آقای حسینی در غریب الحدیث فی بحار الانوار در مورد دسکره می‌نویسد:

الدسکره - بفتح الدال و سکون السین و فتح الکاف و الراء - بلدة من أعمال بغداد علی طریق خراسان یقال لها: دسکره الملك، و قریه بنهر الملك من أعمال بغداد أيضا، و بلدة بخوزستان، و یطلق علی کل قریه ایضا، و علی الصومعه، و الأرض المستویه، و بیوت الاعاجم یمکن فیها الشراب و الملاهی، و بناء کالقصر حوله بیوت.^۱

مقدسی نقل می‌کند:

فقال علی علیه السلام دعوهم حتی يأخذوا مالا و یسفکوا دما و کان یقول أمرنی رسول الله صلی الله علیه و آله بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین فالناکثون أصحاب الجمل و القاسطون أصحاب صفین و المارقون الخوارج فوثبت الخوارج علی عبد الله بن خباب فقتلوه و بقروا بطن امرأته و قتلوا نسوة و ولدانا فقال لهم علی علیه السلام ادفعوا إلینا قتلہ إخواننا و أنا تارککم فثاروا به و ناوشوه القتال فقال علی علیه السلام عم ان یغلب منهم عشرة و ان یقتل منهم عشرة فکان کذلک و هو یوم النهروان بموضع یقال له رمیله الدسکره و قتل المخدج ذو الثدیة و قد ذكرت هذه القصة فی فصل مقالات أهل الإسلام فذكر قوم انه قتل یوم النهروان أربعة آلاف.^۲

«علی علیه السلام فرمود: آن‌ها را رها کنید تا وقتی که مالی را غصب کنند و خونی را بریزند. و می‌فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین امر کرده‌اند. ناکثان اصحاب جمل؛ قاسطان اصحاب صفین؛ و مارقان خوارج هستند.

پس خوارج بر عبد الله بن خباب حمله کردند و او را کشتند و شکم همسرش را پاره کردند و زنان و فرزندان او را کشتند. حضرت علی علیه السلام به آن‌ها فرمود: قاتلان برادران ما را تحویل دهید، تا من هم شما را رها کنم. ولی آنان اخلال‌گری کردند و چنگ و دندان نشان دادند. حضرت علی علیه السلام فرمود: کمتر از ده نفر از آنان زنده می‌ماند؛ و چنان شد و آن روز نهروان در مکانی که به آن رمیله دسکره گفته می‌شد، بود.»

۱ غریب الحدیث فی بحار الانوار؛ ج ۲؛ ص ۲۰۶

۲ البدء و التاریخ؛ ج ۵؛ ص ۲۲۴

پس رميله دسکره که در روايت قبل نقل شده بود، نام محلی است که امير مومنان علیه السلام با خوارج نهروان جنگیده و آنان را از بين بردند.

روایت شانزدهم:

[تفسير العياشي] عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى الْحَلَبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: يَكُونُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فِي بَعْضِ هَذِهِ الشَّعَابِ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ ذِي طَوًى حَتَّى إِذَا كَانَ قَبْلَ خُرُوجِهِ بِلَيْلَتَيْنِ انْتَهَى الْمَوْلَى الَّذِي يَكُونُ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يَلْقَى بَعْضَ أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ ... حَتَّى يُوحِدَ اللَّهُ وَ لَا يُشْرَكَ بِهِ شَيْءٌ وَ حَتَّى يَخْرُجَ الْعَجُوزُ الضَّعِيفَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ تُرِيدُ الْمَغْرِبَ وَ لَا يَنْهَاهَا أَحَدٌ وَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنَ الْأَرْضِ بَذَرَهَا وَ يُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَهَا وَ يُخْرِجُ النَّاسَ خَرَاجَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ إِلَى الْمَهْدِيِّ وَ يُوسِّعُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَ لَوْ لَا مَا يُدْرِكُهُمْ مِنَ السَّعَادَةِ لَبَعَوْا فَبَيْنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ قَدْ حَكَمَ بِبَعْضِ الْأَحْكَامِ وَ تَكَلَّمَ بِبَعْضِ السُّنَنِ إِذْ خَرَجَتْ خَارِجَةً مِنَ الْمَسْجِدِ يُرِيدُونَ الْخُرُوجَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ لِأَصْحَابِهِ انْطَلِقُوا فَيُلْحَقُونَهُمْ فِي التَّمَارِينِ فَيَأْتُونَهُ بِهِمْ أُسْرَى فَيَأْمُرُ بِهِمْ فَيَذْبَحُونَ وَ هِيَ آخِرُ خَارِجَةٍ يُخْرِجُ عَلَى قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.^۱

«عیاشی به سند خود از عبد الاعلی حلبی آورده است که گفت: حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: صاحب این امر را در یکی از این درّه‌ها غیبتی خواهد بود.» آن گاه امام علیه السلام با دست به سوی ذی طوی اشاره فرمود. تا آن گاه که دو شب به خروج وی مانده، می آید و بعضی از اصحاب آن حضرت را می بیند و می گوید: سپس امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، جنگ خواهند کرد تا این که یکتاپرستی برقرار شود و هیچ گونه به او شرک نورزند و تا آن جا که حتی پیرزن ضعیف هم از مشرق به سوی مغرب سفر کند و کسی از او جلوگیری نمی کند و خداوند در آن روزگار، تمامی بذرهای زمین را می رویاند و باران آسمان را (به طور کامل) فرو می ریزد و مردم خراجشان را بر دوش نهاده و به پیشگاه حضرت مهدی علیه السلام می برند و خداوند بر شیعیانمان وسعت می دهد؛ (به طوری که) اگر سعادت و نیکبختی آنان را درنیابد، طغیان می کنند. پس در همان حال که صاحب این امر بعضی از احکام را صادر کند و برخی از سنت ها را بازگوید، گروهی از مسجد بیرون روند و در پی خروج و سرکشی بر آن حضرت برآیند که حضرتش به اصحاب خود امر کند تا به مقابله ی آنان بروند. در منطقه ی خرما فروشان، به آنان می رسند. اسیرشان می کنند و به خدمت آن حضرت می برند. دستور می دهد آن ها را می کشند و این آخرین گروهی است که بر قائم آل محمد علیه السلام خروج می کند.»

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

منابع روایت شانزدهم:

۱. تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۵۶ ح ۴۹ و ص ۱۴۰ ح ۸- بعض آن را از عبد الأعلى الحلبی.
۲. تفسیر القمی: ج ۲ ص ۲۰۵- همان نص عیاشی با تفاوت: حدّثنی أبی، عن ابن أبی عمیر، عن منصور بن یونس، عن أبی خالد الکابلی.
۳. الکافی: ج ۸ ص ۳۱۳ ح ۴۸۷- بعض آن را از علی بن إبراهیم، به سند قمی، و در سند آن: «إسماعیل ابن جابر».
۴. غیبة النعمانی: ص ۱۸۷ ب ۱۰ ح ۳۰- و حدّثنا أحمد بن محمد بن سعید قال: حدّثنا محمد ابن علی التیملی، عن محمد بن إسماعیل بن بزيع، و حدّثنی غیر واحد، عن منصور بن یونس بزرج، عن إسماعیل بن جابر، عن أبی جعفر محمد بن علی عليه السلام أنه قال:- بعض روایت، همان نص عیاشی.
۵. مجمع البیان: ج ۵ ص ۱۴۴- بعض روایت از أبی جعفر، و أبی عبد الله عليه السلام.
۶. تأویل الآیات: ج ۱ ص ۲۲۳ ح ۲- از مجمع البیان.
۷. منهج الصادقین: ج ۴ ص ۴۵۴- همان نص مجمع البیان مرسل.
۸. تفسیر الصافی: ج ۲ ص ۴۳۳- بعض روایت از عیاشی، و مجمع البیان.
۹. إثبات الهداء: ج ۳ ص ۴۵۱ ب ۳۲ ح ۶۲- همان نص کافی، از محمد بن یعقوب.
و ص ۵۲۵ ب ۳۲ ف ۲۱ ح ۴۱۸- از مجمع البیان.
و ص ۵۵۰ ب ۳۲ ف ۲۸ ح ۵۵۹ و ۵۶۲- بعض روایت، از عیاشی.
و فی: ص ۵۵۳ ب ۳۲ ف ۳۰ ح ۵۷۷- بعض روایت از قمی.
۱۰. المحجّة: ص ۱۸- از قمی.

و ص ۱۹- همان نص کافی، از محمد بن یعقوب. و در آن: «عن أبي عبد الله و أبي جعفر عليهما السلام».

و ص ۷۹- از عیاشی.

و ص ۱۰۴- بعض روایت، از عیاشی.

۱۱. حلیۃ الأبرار: ج ۵ ص ۳۱۳ ب ۳۴ ح ۷- همان نص کافی، از محمد بن یعقوب. و در آن: «عن أبي عبد الله عليه السلام».

۱۲. غایۃ المرام: ج ۴ ص ۲۱۰ ب ۲۴ ح ۶- از نعمانی.

۱۳. البرهان: ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۷- از کافی، و در آن: «عن أبي عبد الله عليه السلام».

و فیها: ح ۸- از قمی.

و ج ۲ ص ۸۱-۸۳ ح ۳- از عیاشی، با کمی تفاوت.

و ص ۲۰۹ ح ۴ و ۷- بعض روایت از عیاشی، و طبرسی.

و ج ۳ ص ۲۰۸ ح ۸- از نعمانی.

۱۴. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۲۸۸ ب ۲۶ ح ۲۶- از کافی.

و ص ۳۱۵ ب ۲۷ ح ۱۰- از قمی.

و ص ۳۴۱ ب ۲۷ ح ۹۱- بعض روایت، از عیاشی، و نعمانی.

۱۵. ملحقات إحقاق الحق: ج ۲۹ ص ۶۰۵- از البرهان.

۱۶. نور الثقلین: ج ۱ ص ۱۳۹ ح ۴۲۶ و ۴۲۷- از قمی و کافی. و ص ۳۵۳ ح ۱۸۶- از الکافی.

و ج ۲ ص ۳۴۱ ح ۲۶- بعض روایت از عیاشی. و ح ۲۸- از الکافی.

و ج ۴ ص ۹۴ ح ۹۴- بعض روایت، از قمی.

و ص ۳۴۳-۳۴۴ ح ۹۸- از قمی.

۱۷. تفسیر شبر: ص ۲۲۸- بعض روایت، مرسل، از امام صادق عليه السلام.

۱۸. منتخب الأثر: ص ۴۲۲ ف ۶ ب ۱ ح ۲ از قمی.

و ص ۴۷۵ ب ۷ ف ۴ ح ۱ و ۳ و ۴- بعض روایت، از ینابیع المودّة، و الکافی.

۱۹. عقد الدرر: ص ۱۷۷ ب ۵- همان نص عیاشی با کمی تفاوت، مرسل، از إمام باقر علیه السلام.

۲۰. برهان المتقی: ص ۱۷۱ ب ۱۲ ح ۳- از عقد الدرر.

۲۱. ینابیع المودّة: ج ۳ ص ۲۳۵ ب ۷۱ ح ۱- از المحجّة. و «عن أبي عبد الله عليه السلام».

و فی: ص ۲۴۱ ب ۷۱ ح ۲۰- بعضه عن المحجّة.

۲۲. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام: ج ۷؛ ص ۴۴

پس به این روایت توجه شده و بزرگان ما قرن به قرن آن را نقل کردند البته محل مورد بحث ما تنها در تفسیر عیاشی نقل شده و در دیگر مصادر ذکر نشده است، روایت عیاشی هم مرسل است.

بررسی سند روایت به نقل تفسیر قمی:

حدثني أبي، عن ابن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن أبي خالد الكابلي

علي بن بابويه قمی: در عظمت و جلالت ایشان بحثی نیست.

پدر علی بن بابویه قمی:

ایشان توثیق ندارد؛ از این رو بعضی روایات ایشان را حسن می‌دانند. ولی توثیق نداشتن او به جهت ثقّه نبودن نیست؛ بلکه به این جهت است که ایشان از جهت جلالت و علو مقام در جایگاهی هستند که کاربرد لفظ «ثقة» در مورد ایشان مناسب نیست. و به فرموده مرحوم آیت الله طوسی در ترجمه استرآبادی، کلمه «ثقة» نسبت به ایشان جسارت و توهین شمرده می‌شود.^۱

ابن ابی عمیر: در جلالت ایشان هم بحثی نیست.

منصور بن یونس: ایشان هم اگر چه واقفی است اما ثقّه می‌باشد.

ابو خالد کابلی: ایشان از اصحاب امام زین العابدین عليه السلام است.

۱ کتاب درر الأخبار، ج ۱، ذیل بحث پیرامون تفسیر امام حسن عسکری عليه السلام.

پس سند تفسیر قمی بدون اشکال است.

بررسی سند روایت به نقل کافی:

عن علی بن ابراهیم، ثم بسند القمی، و فی سنده: «إسماعیل ابن جابر».

اسماعیل بن جابر:

ایشان مشترک بین اسماعیل بن جابر جعفی و اسماعیل بن جابر خثعمی است، مرحوم خوئی قائل به وحدت این دو عنوان هستند. اسماعیل بن جابر خثعمی توثیق دارد اما اسماعیل بن جابر جعفی توثیق ندارد.

مرحوم مامقانی قائل به توثیق مترجم هستند چه اسماعیل بن جابر جعفی باشد و چه اسماعیل بن جابر خثعمی.

مرحوم تستری قائل به تعدد معنوی می باشد و خثعمی توثیق دارد و جعفی توثیق ندارد.

اسماعیل بن جابر جعفی:

ایشان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت نقل می کند و روایت «اذان» از طریق ایشان نقل شده است. شیخ طوسی طریق خود به کتاب های مترجم را نقل می کند.

شیخ طوسی در شرح حال اسماعیل بن جابر خثعمی می فرماید:

إسماعیل بن جابر الخثعمی الکوفی، ثقة ممدوح، له اصول، رواها عنه صفوان بن یحیی. انتهى. و قال فی طیّ أصحاب الصادق علیه السلام: إسماعیل بن جابر الخثعمی الکوفی. انتهى. و قال فی طی أصحاب کاظم علیه السلام: إسماعیل بن جابر، روی عنهما علیهما السلام. انتهى.^۱

«اسماعیل بن جابر خثعمی کوفی، ثقة و ممدوح است، او اصولی دارد که صفوان بن یحیی روایت کرده است و مرحوم شیخ ایشان را از اصحاب امام صادق و امام کاظم شمرده است.»

نظر ابن شهر آشوب:

و فی معالم ابن شهر آشوب^۲: إسماعیل بن جابر، له کتاب، و له أصل. انتهى.^۳ «اسماعیل بن جابر اصل و کتابی دارد.»

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۱۰ ؛ ص ۲۹

۲ معالم العلماء: ۱۰ برقم ۴۲.

۳ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۱۰ ؛ ص ۳۰

نظر علامه حلی:

و فی الخلاصه^۱: إسماعیل بن جابر الجعفی الکوفی، ثقة ممدوح. و ما ورد فيه من الذم فقد بینا ضعفه فی کتابنا الکبیر، و کان من أصحاب الباقر علیه السلام، و حدیثه أعتد علیه. انتهى.

«اسماعیل بن جابر جعفی اهل کوفه، ثقة و ممدوح است و آنچه در ذم او وارد شده، ما ضعف آن را در کتاب کبیر مشخص کردیم. او از اصحاب امام باقر علیه السلام بود و من بر حدیث او اعتماد می‌کنم.»

توثیقات دیگر اسماعیل بن جابر جعفی:

و قد وثّق الجعفی فی المشتركاتین، و الوجیزه، و البلغة و .. غیرها. بل و کذا الجزائری فی الحاوی، و ابن داود، حیث عدّاه فی قسم الثقات.^۲

«به تحقیق جعفی در دو مشترکات، وجیزه و بلغه و غیر آن‌ها توثیق شده است بلکه و همچنین جزائری در حاوی و ابن داود هم او را در قسم ثقات شمرده است.»

روایت در مدح اسماعیل بن جابر:

و ذکر الکشی فی ترجمه إسماعیل بن جابر الجعفی حدیثین:

أحدهما: یکشف عن لطف الصادق علیه السلام و عنايته به، و هو: ما رواه عن محمد بن مسعود، عن علی بن الحسن، عن ابن أورمه، عن عثمان بن عیسی، عن إسماعیل بن جابر، قال: أصابني لقوة فی وجهی، فلما قدما المدینة، دخلت علی أبی عبد الله قال: «ما الذی أری بوجهک؟»، قال: قلت: فاسدة ریح قال: فقال لی: «أئت قبر النبی صلی الله علیه و آله، فصل عنده رکعتین، ثمّ ضع یدک علی وجهک، ثمّ قل: بسم الله و بالله یا هذا اخرج، أقسمت علیک من عین انس أو من عین جنّ أو وجع اخرج، علیک بالذی اتخذ إبراهيم خلیلا، و کلم موسى تکلیما، و خلق عیسی من روح القدس لما هدئت، و طفیت کما أطفئت نار إبراهيم إطفاء بإذن الله». قال: ما عودت إلّا مرتّین، حتی رجع وجهی فما عاد إلی الساعة. انتهى.^۳

«اسماعیل بن جابر گفت: چهره‌ام به هم ریخته بود، پس چون وارد مدینه شدم، خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت فرمود: چه بر چهره‌ات می‌بینم؟ گفتم: هوای فاسد به آن خورده. فرمود: نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برو، پس دو رکعت نماز بخوان سپس دستت را صورتت بگذار و بگو: بسم الله و بالله ای درد از بدن من خارج شو، تو

۱ الخلاصه: ۸ برقم ۲.

۲ تنقیح المقال فی علم الرجال؛ ج ۱۰؛ ص ۳۰

۳ تنقیح المقال فی علم الرجال؛ ج ۱۰؛ ص ۳۱

را قسم می‌دهم اگر چشم انسان به من زدی یا چشم جن به من زدی یا درد خارج شو، تو را قسم می‌دهم به آنکه ابراهیم را خلیل خود برگزید و با موسی تکلم کرد و عیسی را از روح القدس خلق کرد آرام بگیر و خشک شو همچنان که آتش ابراهیم خاموش شد به اذن خداوند.

ابن جابر گوید: دو دفعه این دعا را خواندم تا اینکه چهره‌ام به حالت اولش برگشت.»

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

فإنّه لو لا عنايته عليه السلام به لما علّمه هذا العمل حتّى برئ ممّا بوجهه. «اگر عنایت امام عليه السلام به او نبود، چنین عملی را به او تعلیم نمی‌دادند تا از درد چهره بهبود یابد.»

به نظر ما این روایت دلالت بر توثیق مترجم ندارد زیرا اگر مدح مترجم باشد، راوی آن خود مترجم است و اگر مدحی نباشد و تنها حکایت از لطف امام عليه السلام باشد که ائمه عليهم السلام به همه‌ی محبین‌شان عنایت دارند.

روایت در ذم اسماعیل بن جابر:

و الآخر: ما رواه عن محمد بن مسعود، عن جبرئيل بن أحمد، عن محمد ابن عيسى، عن يونس، عن أبي الصباح، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «هلك المستريبون في أديانهم، منهم: زرارۀ، و برید، و محمد بن مسلم، و إسماعيل الجعفي»، و ذکر آخر لم أحفظه.

«ابو صباح گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: هلاک شدند اهل ریب در دین‌شان، از آن‌ها: زرارۀ، برید، محمد بن مسلم و اسماعیل جعفی.»

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و الظاهر أنّه إلى هذا الخبر أشار العلامة رحمته الله في عبارة الخلاصة المزبورة. و الضعف الذي نبّه عليه لعلّه لجهالة جبرئيل بن أحمد في السند، أو لأنّ اقترانه بزرارة و محمد بن مسلم المحرز عدالتهم و جلالتهما، يكشف عن كون الذمّ الوارد في الرواية للتقيّة حفظاً لهما. قال الميرزا في المنهج^۱ أنّه: ليس صريحاً في القدح فيه، بل لا يبعد أن يكون الكلام ناشئاً منه عليه السلام عن شفقتة عليهم، و ترغيباً لهم في إخفاء أمرهم عن المخالفين، أو الاحتياط في الفتوى، أو تخوّفاً عن خلاف ذلك، على أنّه معارض بأصحّ منه و أصرح في حقّ زرارۀ و محمد بن مسلم و برید، كما هو مذكور في موضعه. بل اقترانه بهؤلاء ينبئ عن علوّ قدره، و عظم منزلته. انتهى.^۲

۱ منهج المقال: ۵۶.

۲ تنقيح المقال في علم الرجال؛ ج ۱۰؛ ص ۳۲

«ظاهراً علامه حلی در عبارت خلاصه اشاره به این روایت دارد. وضعفی که علامه بر آن توجه داده شاید به جهت مجهول بودن جبرئیل بن احمد باشد، یا به این جهت که اقتران جعفی به زراره و محمد بن مسلم که هر دو عدالت و جلالت‌شان محرز است، کشف می‌کند از اینکه ذم در این روایت برای تقیه و حفظ آن دو بوده است.

میرزا در منهج گوید: این روایت صراحت در قدح جعفی ندارد بلکه بعید نمی‌باشد که کلام امام ناشی از مهربانی امام بر آن‌ها و ترغیب آن‌ها به مخفی نگه‌داشتن امرشان از مخالفین یا احتیاط در فتوی یا از ترس بر او باشد، که مبدا خلاف آنرا رفتار کند. علاوه بر اینکه این روایت با روایاتی که اصح از آن است و در حق زراره و محمد بن مسلم صریح‌تر است، معارض است بلکه اقتران جعفی به این دو خبر از بلندی جایگاه و عظمت منزلت او می‌دهد.»

مرحوم مامقانی در نتیجه‌ی بحث می‌فرماید:

و تلخیص المقال؛ إنّ إسماعیل بن جابر له روایات كثيرة، فإن كان الخثعمی و الجعفی متحدا فلا إشكال، و إن تعددا أخذنا فی الجعفی بتوثیق العلّامة، و الطریحی، و الكاظمی، و المجلسی، و البحرانی و .. غیرهم. و فی الخثعمی بتوثیق الشیخ رحمه الله.^۱

«اسماعیل بن جابر روایات زیادی دارد. پس اگر خثعمی و جعفی متحد باشند، اشکالی نیست، و اگر متعدد باشند، در مورد جعفی توثیق علامه، طریحی، کاظمی، مجلسی و بحرانی و غیر آنان را اخذ می‌کنیم و در مورد خثعمی توثیق شیخ را اخذ می‌کنیم.»

پس این راوی ثقة است.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال؛ ج ۱۰؛ ص ۳۲

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

ادامه بررسی سند روایت شانزدهم:

منصور بن یونس:

ایشان اکثار روایت (بیش از ۷۵ روایت) در کتب اربعه دارد و به نظر ما اکثار روایت یکی از علامات و امارات وثاقت و اعتبار راوی می‌باشد؛ مگر اینکه معارضی وجود داشته باشد.

نظر مرحوم نجاشی:

قال النجاشی: «منصور بن یونس بزرگ أبو یحیی، و قیل أبو سعید: کوفی، ثقة، روی عن أبی عبد الله عجل الله تعالی فرجه، و أبی الحسن عجل الله تعالی فرجه له کتاب.^۱» منصور بن یونس بزرگ اهل کوفه و ثقة است و از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت نقل می‌کند.

البته ایشان واقفی بوده.

مرحوم کشی نقل می‌کند:

حمدویه، قال: حدثنا الحسن بن موسى، قال: حدثني محمد بن أصبغ، عن إبراهيم، عن عثمان بن القاسم، قال: قال لي منصور بن (يونس) بزرگ، قال لي أبو الحسن عجل الله تعالی فرجه، و دخلت عليه يوما: يا منصور أ ما علمت ما أحدث في يومي هذا؟ قلت: لا قال، قد صيرت عليا عجل الله تعالی فرجه وصي و الخلف بعدی، فدخل عليه فهنئه بذلك و أعلمه أن أباه أمرني بذلك، قال: فدخلت عليه فهنأته بذلك و أعلمته أن أباه أمرني بذلك، قال الحسن بن موسى: ثم جحد منصور هذا بعد ذلك لأموال كانت في يده فكسرهما، و كان منصور أدرك أباً عبد الله عجل الله تعالی فرجه.^۲

«از منصور بن یونس بزرگ روایت شده است که گفت: «روزی بر امام کاظم علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمودند: منصور! می‌دانی امروز چه کرده‌ام؟ عرض کردم: خیر، فرمود: فرزندم «علی» را وصی و خلیفه بعد از خود قرار دادم. بر او وارد شو و به او تهنیت بگو و نیز بگو که من تو را به این کار امر کرده‌ام». منصور ادامه داد: «من بر ایشان وارد شدم و تهنیت گفتم و نیز گفتم که پدرشان مرا، به این کار امر فرموده است».

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۹ ؛ ص ۳۸۲

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۹ ؛ ص ۳۸۳

حسن بن موسی گفت: منصور بعداً منکر امامت حضرت رضا علیه السلام شد به جهت اموالی را که (مربوط به امام کاظم علیه السلام بود و) در دست داشت، پس تصاحب کرد.»

پس از این روایت ذم منصور بن یونس استفاده می‌شود.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

أقول: و هذه الرواية رواها الصدوق عن أبيه، و لكن في آخره بعد جملة (و أعلمته أن أباه أمرني بذلك)، ثم جحد منصور و أخذ الأموال التي كانت في يده و كسرها.

ثم إن صريح الكشي أن الحسن بن موسى، هو الذي نسب الجحد و أخذ الأموال إلى منصور، و لكن ظاهر الصدوق - قدس سره - أن هذه النسبة إما من نفسه، أو من أبيه. و كيف كان، فالرواية مرسله و النسبة غير ثابتة، و على تقدير الثبوت فهو لا ينافي الوثاقة، و عليه فالرجل ثقة، إمامي، كما هو ظاهر كلام النجاشي، أو غير إمامي كما صرح به الشيخ. و كيف كان، فطريق الصدوق - قدس سره - إليه: أبوه - رضى الله عنه - عن عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن علي بن حديد، و محمد بن إسماعيل بن بزيع جميعاً، عن منصور بن يونس بزرج، و الطريق صحيح، إلا أن طريق الشيخ إليه ضعيف بأبي المفضل، و ابن بطة.^۱

«این روایت را مرحوم صدوق از پدرشان نقل می‌کند، و لكن در آخر روایت هست: " منصور بعداً منکر امامت حضرت رضا علیه السلام شد به جهت اموالی را که (مربوط به امام کاظم علیه السلام بود و) در دست داشت، پس تصاحب کرد."»

مرحوم کشی تصریح می‌کند که حسن بن موسی نسبت انکار و تصاحب اموال را به منصور داده است، و لكن ظاهر مرحوم صدوق این است که این نسبت از جانب خود او یا پدرش است. به هر حال روایت مرسل است و نسبت ثابت نیست، و بر فرض ثبوت نسبت منافاتی با وثاقت ندارد، بنابراین مترجم ثقه و امامی است همچنان که ظاهر کلام نجاشی این است یا غیر امامی است همچنان که مرحوم شیخ به آن تصریح کرده است. پس طریق مرحوم صدوق به او صحیح است و طریق مرحوم شیخ به او ضعیف است.»

پس سند روایت تفسیر عیاشی به نقل مرحوم کلینی و مرحوم نعمانی مشکلی ندارد؛ ولی سند خود تفسیر عیاشی مرسل است البته روایت مقبول است حتی قسمت مورد بحث که تنها تفسیر عیاشی نقل می‌کند مورد قبول است زیرا شواهد و مؤیدات دارد. ولی ربطی به علمای شیعه ندارد و در مورد خروج خوارج علیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیک و از بین رفتن آنها توسط حضرت است.

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمَلِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي صَفَرٍ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ غَامِرٍ بْنُ رَجَّاحٍ الثَّقَفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ وَ لَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَإِذَا أَنَا بِبَغْلَتِهِ مُسَرَّجَةً بِالْبَابِ فَجَلَسْتُ حِيَالَ الدَّارِ فَخَرَجَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَنَزَلَ عَنِ الْبَغْلَةِ وَ أَقْبَلَ نَحْوِي فَقَالَ مِمَّنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ قَالَ مِنْ أَيُّهَا قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقَالَ مَنْ صَحَبَكَ فِي هَذَا الطَّرِيقِ قُلْتُ قَوْمٌ مِنَ الْمُحَدِّثَةِ فَقَالَ وَ مَا الْمُحَدِّثَةُ قُلْتُ الْمُرْجِئَةُ فَقَالَ وَيْحَ هَذِهِ الْمُرْجِئَةُ إِلَى مَنْ يَلْجَأُونَ غَدًا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا قُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ لَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كُنَّا وَ أَنْتُمْ فِي الْعَدْلِ سَوَاءً فَقَالَ مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ مَنْ أَسَرَ نِفَاقًا فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ غَيْرَهُ وَ مَنْ أَظْهَرَ شَيْئًا أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ ثُمَّ قَالَ يَذْبَحُهُمْ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا يَذْبَحُ الْقَصَابُ شَاتَهُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حُلْقِهِ قُلْتُ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ اسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ فَلَا يَهْرِيْقُ مِخْجَمَةً دَمٍ فَقَالَ كَلَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى نَمْسَحَ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقُ وَ الْعَلَقُ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى جَنْبَيْهِ^١.

«بشیر بن ابی اراکه نبال - لفظ حدیث به روایت ابن عقده است - می گوید: زمانی که وارد مدینه شدم، به سمت منزل امام باقر عليه السلام رفتم پس با استر آن حضرت روبرو شدم که زین شده بر در خانه آماده بود، جلوی خانه نشستم، آن حضرت از منزل بیرون آمد، من به او سلام کردم حضرت از استر پیاده شده و به سوی من آمد و فرمود: از کجائی؟ گفتم: از مردم عراق هستم، فرمود: از کجای آن؟ گفتم: از اهل کوفه هستم، فرمود: چه کسی در این راه همدم و همراه تو بود؟ گفتم: گروهی از محدثه.

فرمود: محدثه کدام است؟ عرض کردم: همان مرجئه. پس فرمود: وای بر این مرجئه! فردا به آن هنگام که قائم ما قیام کند به چه کسی پناه خواهند برد؟ عرض کردم: ایشان قائلند: اگر چنان واقعه‌ای رخ دهد ما و شما در میزان عدالت یکسان خواهیم بود.

فرمود: هر کس توبه کند خداوند بر او توبه‌پذیر است، و هر که در نهان نفاق ورزد خداوند جز او را از رحمت خود دور نسازد (فقط اوست که از رحمت خدا به دور افتاده)، و هر کس اندک مخالفتی ابراز کند خداوند خونس را خواهد ریخت، سپس فرمود: سوگند به آنکه جانم به دست اوست، سر آنان را خواهد برید، آنگونه که قصاب گوسفندش را سر می‌برد؛ و در این حال با دستش به گلوی خویش اشاره فرمود.

و به حضرت عرض کردم: (مرجئه) می‌گویند: هنگامی که قیام قائم عليه السلام روی دهد، همه کارها برای او سر و سامان می‌یابد و به اندازه یک ظرف حجامت نیز خون نمی‌ریزد. حضرت فرمود: هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم به دست او است! کار به آن جا می‌انجامد که ما و شما، عرق و خون لخته‌شده پاک خواهیم کرد.

(کنایه از سختی‌ها و دشواری‌های جنگ و درگیری است که موجب پدید آمدن عرق و ایجاد زخم‌های خونین می‌شود). در این هنگام، امام با دست خود، به پیشانی مبارک خود اشاره فرمود. (کنایه از برطرف کردن عرق و خون از جبین.)»

این روایت هم ربطی به علمای شیعه ندارد؛ بلکه مربوط به برخورد حضرت با گروه منحرف مرجئه است.

مرجئه:

مرحوم طریحی در مجمع البحرین در مورد مرجئه می‌نویسد:

و قد اختلف فی الْمُرْجِئَةِ فَقِيلَ: هُمُ فِرْقَةٌ مِنَ فِرْقِ الْإِسْلَامِ يَعْتَقِدُونَ أَنَّهُ لَا يَضُرُّ مَعَ الْإِيمَانِ مَعْصِيَةٌ كَمَا لَا يَنْفَعُ مَعَ الْكُفْرِ طَاعَةٌ، سَمَوْا مُرْجِئَةً لِعَقْدِهِمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْجَأَ تَعْذِيبَهُمْ عَنِ الْمَعَاصِي، أَيْ أَخَّرَهُ عَنْهُمْ. وَ عَنْ ابْنِ قَتِيبَةَ أَنَّهُ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ الْإِيمَانَ قَوْلًا بَلَا عَمَلٍ، لِأَنَّهُمْ يَقْدُمُونَ الْقَوْلَ وَيُؤْخِرُونَ الْعَمَلَ. وَ قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِالْمَلَلِ: إِنَّ الْمُرْجِئَةَ هُمُ الْفِرْقَةُ الْجَبَرِيَّةُ الَّذِينَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْعَبْدَ لَا فِعْلَ لَهُ، وَ إِضَافَةُ الْفِعْلِ إِلَيْهِ بِمَنْزِلَةٍ إِضَافَتِهِ إِلَى الْمَجَازَاتِ، كَجَرَى النِّهَرِ وَ دَارَتِ الرَّحَا، وَ إِنَّمَا سَمِيَتِ الْمَجْبُرَةُ مُرْجِئَةً لِأَنَّهُمْ يُؤْخِرُونَ أَمْرَ اللَّهِ وَ يَرْتَكِبُونَ الْكِبَائِرَ. وَ فِي الْمَغْرِبِ - نَقْلًا عَنْهُ -: سَمَوْا بِذَلِكَ لِإِرْجَائِهِمْ حُكْمَ أَهْلِ الْكِبَائِرِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۱

«یک دسته از مسلمان‌ها هستند که عقیده دارند با وجود ایمان هیچ گناهی زیان ندارد چنانچه با وجود کفر، هیچ طاعتی سود ندهد، آنها را مرجئه نامیدند به جهت اعتقاد آن‌ها به اینکه خدا عذاب و کیفر معاصی آنها را به تأخیر انداخته است.

ابن قتیبه گفت: آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: ایمان قول بدون عمل است زیرا آن‌ها قول را مقدم می‌کنند و عمل را مؤخر می‌دارند. و بعضی از اهل معرفت به ملل گفته‌اند: مرجئه فرقه‌ای جبر گرا هستند که می‌گویند: برای عبد فعلی نمی‌باشد و اضافه فعل به عبد به منزله‌ی اضافه فعل به مجازات است مانند جریان نهر، و مجبره مرجئه نامیده شدند زیرا امر خداوند را به تأخیر می‌اندازند و مرتکب کبائر می‌شوند.»

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

دلالت روایت هفدهم:

مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ:

در مورد روایاتی که دلالت بر عدم پذیرش توبه در زمان ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه دارد، در درس‌های سال‌های قبل گفتیم که بر فرض پذیرش روایات آن، چنین توجیه می‌شود:

۱. ممکن است لا یستتیب باشد؛ یعنی "یتولی الامور العظام بنفسه" یعنی در کارهای مهم نماینده تعیین نمی‌کند و شخصا بر عهده می‌گیرد.

۲. همان «لا یستتیب» باشد اما ممکن است معنای آن این باشد که از کسی طلب و درخواست توبه نمی‌کند نه اینکه قبول توبه نمی‌کند.

۳. ممکن است «لا یستتیب» باشد.

۴. اینکه همان «لا یستتیب» باشد؛ یعنی "لا یقبل التوبه ممن علم ان باطنه منتبج علی الکفر" یعنی امام فقط بر طبق واقع عمل می‌کنند، نه ظاهر افراد؛ لذا کسانی که تظاهر می‌کنند و در باطن بر کفر خود پافشاری می‌کنند؛ این سنخ افراد که محدود هم هستند، در امان نیستند و امام بر طبق واقع با آنها برخورد می‌کند، به خلاف سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله که بر طبق ظاهر افراد برخورد می‌کردند.

روایات عدم پذیرش توبه در هنگام ظهور از جهت سند دارای اشکال بودند، علاوه بر اینکه روایاتی با آن روایات معارض بود، و یکی از روایاتی که دال بر قبول توبه در هنگام ظهور است همین روایت می‌باشد.

این روایت مورد قبول است و شواهد فراوانی بر آن وجود دارد.

مرجئه: کسانی هستند که معتقدند انسان هر کاری در دنیا می‌تواند انجام دهد و این با اسلام و ایمان منافاتی ندارد و این حرف‌های امویون بود، گویند: نماز خواندن پشت سر هر کسی چه عادل باشد و چه فاسد جایز است حتی اگر مرتکب کبائر باشد. آقای شوکانی زیدی مذهب بود اما بعدا به اهل سنت پیوست، می‌گوید: ریشه این اعتقاد مرجئه به امویین برمی‌گردد، اموی‌ها خودشان فاجر و فاسق بودند و در محراب هم نماز می‌خواندند لذا برای پوشش دادن به کارهای خود یک چنین روایاتی را رواج می‌دادند. -نیل الاوتار-

نکته (تفکیک در حجیت):

آیا می‌توان در حجیت تفکیک کرد (تفکیک در حجیت بحثی است که در اصول مطرح شده است و مرحوم خویی در اجود التقريرات، که تقریر دوم مرحوم نایینی، مطرح کرده اند و در فقه در چند مورد به این مبنا تمسک کرده اند؛ مانند: مستند، ج ۸، باب صوم، ص ۱۳۵) به این معنا که بخشی از روایت را بپذیریم و بخشی دیگر را نپذیریم یا رفع ید از ظهور کنیم یا اینکه اصلاً بگوییم این فقره را نمی‌فهمیم. در مورد تعبیر روایت *يَذْبَحُهُمْ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا يَذْبَحُ الْقَصَابُ شَاةً* چنانچه با موازین مطابقت کند، می‌پذیریم ولی اگر با موازین مطابقت نکند در حجیت خبر تفکیکی می‌شویم.

منابع روایت:

۱. غيبة النعمانی: ص ۲۸۳ ب ۱۵ ح ۱ و ص ۲۹۴ ب ۱۵ ح ۲-

و أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن سالم ابن عبد الرحمن الأزدي من كتابه في سؤال سنة إحدى و سبعين و مائتين، قال: أخبرني عثمان بن سعيد الطويل، عن أحمد بن سليمان، عن موسى بن بكر الواسطي، عن بشير النبال، قال: قدمت المدينة:- و ذكر مثله، و فيه: «قدمت المدينة قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنهم يقولون: إن المهديّ لو قام لاستقامت له الأمور عفواً و لا يهريق محمّاه دم. فقال: كلا و الذي نفسي بيده استقامت لأحد عفواً لاستقامت لرسول الله صلى الله عليه وآله، حين أدميت رباعيته، و شجّ في وجهه. كلا و الذي نفسي بيده حتّى نمسح نحن و أنتم العرق و العلق، ثمّ مسح جبهته».

أدميت رباعيته: دندان‌های پیشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ احد طبق این نقل خونی شد، بعضی می‌گویند: دندان‌های پیامبر صلی الله علیه و آله شکست یعنی پیامبر از بعد از جنگ احد دندان‌های پیشین را نداشتند. این مطلب درست نیست و با کمالات ظاهری نمی‌سازد، مرحوم سید جعفر مرتضی در کتاب خود غلط‌های مشهور یا غلط‌هایی که عمداً در تاریخ وارد کردند یا غلط‌هایی که دوستان نادان وارد تاریخ کردند را تحقیقاً رد می‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله از هر نقص ظاهری و باطنی مبرا بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد با آستین پیراهن خویش خون‌ها را پاک کردند. آن پیراهن در دست ائمه عليهم السلام بود، تا به امام زمان عجل الله تعالی فرجه به ارث رسید.

۲. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۴۳ ب ۳۲ ف ۲۷ ح ۵۲۵- بعض روایت، از غيبة النعمانی.

و ح ۵۲۶- آخر حدیث، از غيبة النعمانی.

۳. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۶-۳۵۷ ب ۲۷ ح ۱۲۲- از غيبة النعمانی.

۴. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام: ج ۴؛ ص ۴۷۶

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیهم

بررسی سند روایت هفدهم:

مرحوم نعمانی سه سند برای این روایت نقل می‌کند:

۱. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ بْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمَلِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي صَفَرِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ غَامِرٍ بْنُ رَبَاحٍ الثَّقَفِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ بَشِيرِ النَّبَّالِ
۲. وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَّالِ وَ لَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ
۳. وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي شَوَّالِ سَنَةِ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ الطَّوِيلِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ بَشِيرِ النَّبَّالِ

اعتبار طریق دوم:

علی بن احمد بندنیجی: ایشان شیخ و استاد مرحوم نعمانی است.

نظر ابن غضائری:

البندینیجی أبو الحسن سكن الرملة ضعيف متهافت لا يلتفت إليه.^۱ «او در نزدیکی حلب در منطقه‌ای به نام رمل ساکن بود. او ضعیف و روایات او متناقض است و به کلام او اعتنائی نمی‌شود.» البته منسوب بودن این کتاب به غضائری نامشخص است لذا مرحوم خوئی می‌فرماید: این کتاب را قبول نداریم و آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید: این کتاب مجعول دشمنان ما است.

اگر به حرف ابن غضائری اعتماد کنیم، گفته است: "متهافت ضعیف" و اگر اعتماد نکنیم، ایشان مجهول است. ایشان از مشایخ مرحوم نعمانی می‌باشد؛ اما در مورد مشایخ نعمانی گفته نشده که آن‌ها ثقه هستند.

پس طریق دوم به علی بن احمد بندنیجی ضعیف است.

اعتبار طریق اول:

۱ رجال ابن غضائری، ص ۸۲

بشیر بن نبال:

ایشان اگر بشیر بن میمون باشد، مدح دارد؛ اما اگر بشیر بن ابی اراکه باشد، مجهول است. مگر اینکه گفته شود دو عنوان متحد هستند.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

و مرّ فی: بشر بن میمون الوابشی النبال نقل عدّ الشیخ رحمته الله إياه، تارة من أصحاب الباقر عليه السلام. و اخرى: من أصحاب الصادق عليه السلام. و قال فی القسم الأول من الخلاصة: بشیر النبال، روى الكشي حديثا في طريقه محمد بن سنان، و صالح بن أبي حماد، و ليس صريحا في تعديله، فأنا في روايته متوقف. انتهى. و لا يخفى عليك أنّ التوقف في روايته ينافي عدّه في القسم الأول. و أقول: رواية الكشي التي أشار إليها العلامة و ابن داود هي الرواية الآتية في ترجمه: محمد بن زيد الشحام المتضمنه لقوله:

رَأَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ أَنَا أَصْلَى فَأَرْسَلَ إِلَيَّ وَ دَعَانِي فَقَالَ لِي مِنْ أَيْنَ أَنْتَ قُلْتُ مِنْ مَوَالِيكَ قَالَ فَأَيُّ مَوَالِيٍّ قُلْتُ مِنْ الْكُوفَةِ فَقَالَ مَنْ تَعْرِفُ مِنَ الْكُوفَةِ قُلْتُ بِشِيرَ النَّبَالِ وَ شَجَرَةَ قَالَ وَ كَيْفَ صَنِيعْتُهُمَا إِلَيْكَ قُلْتُ وَ مَا أَحْسَنَ صَنِيعَتُهُمَا إِلَيَّ- قَالَ خَيْرُ الْمُسْلِمِينَ مَنْ وَصَلَ وَ أَغَانَ وَ نَفَعَ مَا بَتَّ لَيْلَهُ قَطُّ وَ اللَّهُ وَ فِي مَالِي حَقٌّ يَسْأَلُنِيهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ مَعَكُمْ مِنَ النَّفَقَةِ قُلْتُ عِنْدِي مَائَتَا دِرْهَمٍ قَالَ أَرْنِيهَا فَأَتَيْتُهُ بِهَا فَرَادَنِي فِيهَا ثَلَاثِينَ دِرْهَمًا وَ دِينَارَيْنِ ثُمَّ قَالَ تَعَشَّ عِنْدِي فَجِئْتُ فَتَعَشَّيْتُ عِنْدَهُ قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْقَابِلَةِ لَمْ أَذْهَبْ إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَدَعَانِي مِنْ غَدِهِ فَقَالَ مَا لَكَ لَمْ تَأْتِنِي الْبَارِحَةَ قَدْ شَفَقْتُ عَلَى قُلْتُ لَمْ يَجِئْنِي رَسُولُكَ فَقَالَ أَنَا رَسُولُ نَفْسِي إِلَيْكَ مَا دُمْتُ مُقِيمًا فِي هَذِهِ الْبُلْدَةِ أَيُّ شَيْءٍ تَشْتَهِي مِنَ الطَّعَامِ قُلْتُ اللَّبَنَ فَاشْتَرَى مِنْ أَجْلِي شَاتًا لَبُونًا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ عَلَّمَنِي دُعَاءَ قَالَ اكْتُبْ...

و وجه دلالتش على مدح بشیر النبال إفادته كون بشیر- لصلته لمحمد بن زيد- من خير المسلمين ...، فيكون الرجل من الحسان. و يؤكّد ذلك كونه مورد لطف مولانا الباقر عليه السلام على ما يظهر ممّا رواه في الكافي مسندا عن عثمان بن عفان السدوسيّ، عن بشیر النبال، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الحمام؟ فقال: «تريد الحمام؟» قلت: نعم، فأمر بإسخان الماء، ثمّ دخل فاتّزر بإزار، فغطّى ركبتيه و سرّته ..» إلى أن قال: ثمّ قال: «هكذا فافعل». فإنّ أمره بإسخان الماء، و إدخاله معه إليه، يكشف عن كونه محلّ عنايته، و مورد ملاطفته، و أقلّ ما يفيد ذلك حسنه.^۱

«در بشر بن میمون وابشی نبال گذشت که مرحوم شیخ او را یکبار از اصحاب امام باقر عليه السلام و دیگر بار از اصحاب امام صادق عليه السلام شمرده است. علامه حلی در قسم اول خلاصه گفته است: بشیر نبال، مرحوم کشی حدیثی را نقل می‌کند که در طریق آن محمد بن سنان و صالح بن ابی حماد است و صریح در تعدیل او نیست، پس من در

روایت او توقف می‌کنم. اشکال مرحوم مامقانی به علامه: توقف در روایت او با شمردن او در قسم اول خلاصه منافات دارد. یعنی اگر ثقه نیست، چرا در قسمت اول کتاب ذکر شده است.

گویم: روایت کشی که علامه و ابن داود به آن اشاره کردند، روایت در ترجمه محمد بن زید شحام است که متضمن قول او است: محمد بن زید شحام گفت: من نماز می‌خواندم که نگاه حضرت صادق علیه السلام به من افتاد، کسی را فرستاد و مرا خواست و فرمود: از کجائی؟ عرض کردم: از کوفه سؤال کرد: در کوفه که را میشناسی؟ عرض کردم: بشیر نبال و شجره. پرسید: آن‌ها با تو چگونه رفتار می‌کنند؟ عرض کردم: بهترین رفتاری که امکان دارد. فرمود: بهترین مسلمانان کسی است که بیشتر به درد مردم بخورد و کمک به آنها بکند و سودمند باشد من شبی را به صبح نبرده‌ام که در اموالم حقی باشد از من بازخواست کنند.

پرسید: چقدر پول برای خرجی داری؟ عرض کردم: دویست درهم فرمود: ببینم نشان دادم سی درهم و دو دینار بر آن افزود و به من داد سپس فرمود: امشب شام را پیش ما باش. من غذای شب را خدمت ایشان صرف کردم؛ ولی شب بعد خدمتش نرفتم.

فردا به دنبال من فرستاد رفتم فرمود: چرا شب گذشته نیامدی. بیاد تو بودم و منتظرت شدم. عرض کردم: کسی نیامد از طرف شما به من خبر دهد. فرمود: من خودم خبر می‌دهم تا وقتی در این شهر هستی مهمان ما باش حالا بگو ببینم چه غذائی میل داری؟ عرض کردم: شیر. یک گوسفند شیر ده برای من خرید. عرض کردم: آقا یک دعا بمن بیاموز! فرمود: بنویس....

و وجه دلالت روایت بر مدح بشیر نبال این است که بشیر به جهت صله به محمد بن زید از بهترین مسلمانان است؛ پس راوی از حسان است.»

البته مرحوم خوئی این روایت را تضعیف می‌کند.

و این مطلب را تأکید می‌کند اینکه او مورد لطف امام باقر علیه السلام بوده بنابر آنچه در کافی روایت شده از عثمان بن عفان سدوسی از بشیر نبال که گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از حمام حضرت فرمودند: اراده حمام داری گفتم: بله پس حضرت امر فرمودند به گرم کردن حمام پس داخل حمام شدند و لنگی بستند که از ناف تا زانو را پوشید... فرمودند: چنین کن.

پس امر امام علیه السلام به گرم کردن حمام و داخل شدن به حمام همراه او، نشان می‌دهد که ایشان مورد عنایت و ملاطفت امام بودند و کمترین چیزی که این مطلب افاده می‌کند، حسن مترجم است.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

لما أثبت المؤلف قدّس سرّه وثاقه محمد بن سنان في ترجمته، فالرواية المادحة له تكون حجة، و عليه لا بدّ من عدّه من الحسان، و الله العالم.^۱ «چون مولف وثاقت محمد بن سنان در ترجمه او ثابت کرد، پس روایت برای او حجت است، بنابراین چاره‌ای از شمردن مترجم جزء حسان نمی‌باشد.»

مرحوم خوئی می‌فرماید: «ایشان هفده روایت در کتب اربعه دارد.»

به نظر ما نقل این تعداد، اکثر روایت است.

مرحوم نمازی در مورد بشیر بن ابی اراکه نبال می‌فرماید: لم يذكره امّا در مورد بشیر بن میمون نبال می‌فرماید: ثقة.

امّا به نظر ما بشیر بن نبال لا اقل حسن است.

علی بن حسن تیملی: در وثاقت ایشان بحثی نیست.

عباس بن عامر بن رباح ثقفی: در وثاقت ایشان هم بحثی نیست.

موسی بن بکر: ایشان مورد بحث است.

۱ تنقیح المقال فی علم الرجال ؛ ج ۱۲ ؛ ص ۳۶۹

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه
ادامه بررسی سند روایت هفدهم:

ابن عقده:

ابن عقده موثق است. ایشان یک شخصیت رجالی است البته کسی از علمای رجال به توثیق و تضعیفات او استناد نمی‌کند.

علی بن حسن تیملی:

علی بن حسن تیملی یک شخصیت کم نظیر است، از ایشان بیش از ۵۰۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است. ایشان به عنوان‌های مختلفی معروف است:

علی بن الحسن بن علی بن فضال، علی بن الحسن بن فضال، علی بن الحسن تیملی، علی بن الحسن تیمی، علی بن الحسن المیثمی.^۱

نظر مرحوم نجاشی:

علی بن الحسن بن علی بن فضال بن عمر بن ایمن مولی عکرمه بن ربیع الفیاض أبو الحسن، کان فقیه أصحابنا بالكوفه، و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحديث، و المسموع قوله فيه^۲
«او فقیه اصحاب ما در کوفه و شخصیت و ثقه‌ی آن‌ها و عارف به حدیث و قول او در حدیث مسموع بود.»

نظر شیخ طوسی:

علی بن الحسن بن فضال: فطحی المذهب، ثقة، کوفی، کثیر العلم، واسع الروایه و الأخبار، جید التصانیف، غیر معاند، و کان قریب الأمر إلى أصحابنا الإمامیه القائلین بالاثنی عشر، و کتبه فی الفقه مستوفاه فی الأخبار حسنه^۳
«علی بن حسن بن فضال فطحی، ثقه، اهل کوفه، دارای علم بسیار، واسع الروایه، دارای تصانیف خوب، و معاند نبود و به اصحاب امامیه اثنی عشر نزدیک بود و کتب او در فقه پر از اخبار حسنه است.»
سپس مرحوم خوئی نکاتی در مورد ایشان بیان می‌کند و در نتیجه او را تقویت می‌کند.

عباس بن عامر: ایشان ثقه است، از ایشان بیش از ۱۱۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است.

نظر مرحوم نجاشی:

العباس بن عامر بن ریح أبو الفضل الثقفی القصبانی، الشیخ الصدوق الثقه کثیر الحدیث.^۴

«عباس بن عامر بن ریح، شیخ، راستگو، ثقه و احادیث زیادی دارد.»

۱ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۲ ؛ ص ۳۵۸

۲ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۲ ؛ ص ۳۵۸

۳ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۲ ؛ ص ۳۶۰

۴ معجم رجال الحديث ؛ ج ۱۰ ؛ ص ۲۴۶

موسی بن بکر:

در مورد وثاقت ایشان بحث است. بعضی درباره‌ی انحراف اعتقادی او توقف کردند. البته روایاتی در مورد او نقل شده که بیانگر این است که او مورد توجه ائمه علیهم‌السلام بوده است.

روایاتی در تأیید موسی بن بکر:

۱. جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه‌السلام يَقُولُ، قَالَ أَبِي علیه‌السلام: سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى مِنْهُ خَلْفًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ، وَقَدْ أَرَانِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ابْنِي هَذَا خَلْفًا، وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه‌السلام، مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي.^۱

«موسی بن بکر گوید: شنیدم امام کاظم علیه‌السلام می‌فرمود: همانا پدرم امام صادق علیه‌السلام می‌فرمودند: مردی که پیش از مردن، جانشینش را که از نسل او است ببیند سعادتمند است. و خداوند این فرزندم را که جانشین من است به من نشان داد و با دست مبارک به عبد صالح اشاره کرد و فرمود: دیده‌ام به او روشن است.»

این روایت دلالت دارد بر اینکه راوی واقفی نبوده است.

۲. حدثني حمدويه بن نصير، قال: حدثنا يعقوب بن يزيد، عن محمد ابن سنان، عن موسى بن بكر الواسطي، قال: أرسل إلى أبو الحسن علیه‌السلام فأتيته، فقال لي: مالي أراك مصفرا؟ و قال لي: آمرک بأكل اللحم قال فقلت: ما أكلت غيره منذ أمرتني. فقال: كيف تأكله؟ قلت، طبيخا، قال: كله كبابا، فأكلت، فأرسل إلي بعد جمعه فإذا الدم قد عاد في وجهي فقال لي: نعم. ثم قال لي: يخف عليك أن نبعثك في بعض حوائجنا؟ فقلت: أنا عبدك فمرني بم شئت فوجهني في بعض حوائجه الى الشام.^۲

«موسی بن بکر می‌گوید: ابو الحسن (امام کاظم) علیه‌السلام به دنبال من فرستاد. چون نزد ایشان رفتم، به من فرمود: چرا رنگت زرد شده است؟ و فرمود: تو را امر به خوردن گوشت کردم! گفتم: از آن روز که مرا فرمان دادی جز گوشت چیزی نخورده‌ام. گفت: آن را چگونه می‌خوری؟ گفتم: آب پز. گفت: نه، آن را کباب بخور. پس به خوردن آن پرداختم و پس از یک هفته کسی را فرستاد و مرا به نزد خود فرا خواند، و خون به چهره من بازگشته بود، (چون مرا دید) فرمود: حالا درست شد. سپس فرمود: آیا آسان است بر تو تا تو را در پی حوائجی بفرستم؟ گفتم: من غلام شما هستم در هر آنچه اراده کنی پس امام علیه‌السلام مرا به شام فرستاد.»

این روایت هم اشاره به اعتماد امام کاظم علیه‌السلام به ایشان دارد. به نظر ما راه توثیق منحصر در کلمه‌ی «ثقة» نیست، مرحوم وحید بهبهانی در کتاب فوائد الرجالیه برای اثبات قبول راوی یا روایت بیش از چهل طریق ارائه می‌دهد. از این روایات استفاده می‌شود که این راوی ولایتمدار است و با توجه به آن می‌توان وثاقت یا لااقل حسن مترجم را اثبات کرد.

مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند:

۱ رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال ؛ ص ۴۳۸

۲ رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال ؛ ج ۲ ؛ ص ۷۳۷

وَرَوَى أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْشَابُورِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَقَالَ لِي إِنَّ جَعْفَرَ عليه السلام كَانَ يَقُولُ سَعِدَ امْرُؤٌ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى خَلْفَهُ مِنْ نَفْسِهِ ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ فَقَالَ هَذَا وَ قَدْ أَرَانِي اللَّهَ خَلْفِي مِنْ نَفْسِي.^۱

«موسی بن بکر گفته است: من در خدمت ابو ابراهیم امام کاظم عليه السلام بودم، حضرت به من فرمودند: همانا امام صادق عليه السلام می فرمودند: مردی که پیش از مردن، جانشینش را که از نسل او است ببیند سعادت مند است. سپس حضرت به فرزندشان علی عليه السلام اشاره کرده و فرمودند: خداوند این فرزندم را که جانشین و از جان من است به من نشان داد.»

این روایت هم دلالت بر واقفی نبودن موسی بن بکر دارد.

ادله برخی در عدم پذیرش واقفی بودن موسی بن بکر یا توقف نسبت به او:

۱. عدم اشاره‌ی نجاشی به واقفی بودن او

۲. نقل روایات فوق از راوی

مرحوم خوئی از این استدلال‌ها جواب داده، می‌فرماید:

فإن عدم تعرض النجاشي و الكشي لا يكشف عن عدم الوقف، غاية أنه يكشف عن عدم ثبوت وقفه عندهما، و هو لا يعارض شهادة الشيخ بوقفه. وقع الخلاف في وثاقة الرجل و استدلال على وثاقته بأمور: الأول: أنه كثير الرواية، و الفقهاء يعملون برواياته، و تقدم الجواب عن ذلك مرارا. الثاني: رواية الأجلء عنه كعبد الله بن المغيرة، و فضالة، و جعفر بن بشير، و ابن أبي عمير، و صفوان كثير، و قد مر الجواب عن ذلك أيضا غير مرة. الثالث: إن ابن طاوس حكم بصحة رواية هو في سندها. و الجواب أن تصحيح ابن طاوس لا تثبت به الوثاقة، و لعله مبني على أصالة العدالة، حيث لم يثبت عنده وقفه، على أن توثيق المتأخرين لا يعتد به على ما تقدم. نعم الظاهر أنه ثقة، و ذلك لأن صفوان قد شهد بأن كتاب موسی بن بکر مما لا يختلف فيه أصحابنا.^۲

«عدم تعرض نجاشی و کشی کشف از عدم وقف نمی‌کند، نهایت چیزی که کشف می‌کند اینکه واقفی بودن این شخص نزد آن دو ثابت نبوده است، و این با شهادت شیخ به واقفی بودن او تعارض ندارد. در مورد وثاقت مترجم اختلاف شده و بر وثاقت او به اموری استدلال شده است:

اول: اینکه روایات زیادی دارد و فقها به روایات او عمل کردند و جواب از این استدلال گذشت.

دوم: اینکه بزرگانی مانند عبد الله بن مغیره، فضاله، جعفر بن بشیر، ابن ابی عمیر و صفوان زیاد از او روایت کردند. و جواب از این استدلال هم گذشت.

سوم: اینکه ابن طاوس حکم به صحت سند روایتی که ایشان در سند آن روایت است. و جواب اینکه تصحیح ابن طاوس وثاقت ثابت نمی‌کند، شاید تصحیح او مبنی بر اصالت عدالت باشد چون وقف او نزد ابن طاوس ثابت نشده است، ثانیاً به توثیق متأخرین اعتنا نمی‌شود.

۱ الغيبة (للطوسي)؛ ص ۴۱

۲ معجم رجال الحديث؛ ج ۲۰؛ ص ۳۳

بله ظاهراً ایشان ثقة است زیرا صفوان شهادت داده به اینکه اصحاب ما در کتاب موسی بن بکر اختلافی ندارند.»
پس این راوی هم مشکلی ندارد لذا طریق اول این روایت بدون اشکال است.

طریق دوم:

و أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ
بَشِيرِ بْنِ أَبِي أَرَاكَةَ النَّبَالِ وَ لَفْظُ الْحَدِيثِ عَلَى رِوَايَةِ ابْنِ عُقْدَةَ
علی بن احمد بندنیجی:

نظر ابن غضائری:

النبدینیجی أبو الحسن سكن الرملة ضعيف متهافت لا يلتفت إليه.^۱ « او ضعیف و روایات او متناقض است و به
کلام او اعتنائی نمی‌شود.»
البته منسوب بودن این کتاب به ابن غضائری معلوم نیست. پس اگر به حرف ابن غضائری اعتماد کنیم که گفته
است: متهافت ضعیف و اگر اعتماد نکنیم، ایشان مجهول است.
پس طریق دوم به علی بن احمد بندنیجی ضعیف است.

طریق سوم روایت:

و أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد، قال: حدثنا محمد بن سالم ابن عبد الرحمن الأزدي من كتابه في سؤال سنة
إحدى و سبعين و مائتين، قال: أخبرني عثمان بن سعيد الطويل، عن أحمد بن سليمان، عن موسى بن بکر
الواسطي، عن بشير النبال

محمد بن سالم بن عبد الرحمن:

مرحوم نجاشی و شیخ طوسی نام ایشان را ذکر کرده‌اند لکن توثیقی برای او ذکر نکردند. ابن غضائری گفته است:
فی حدیثه ضعف لذا اگر حرف ابن غضائری را بپذیریم مترجم ضعیف است و اگر حرف ابن غضائری را نپذیریم
مترجم مجهول است.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

أن الرجل لم يرد فيه توثيق، بل عرفت من ابن الغضائري أن في حديثه ضعفا و هو لا يعرف. و قد ذكره ابن داود
في القسم الثاني (٤٣٦)، و قال: «محمد بن سالم الكندي السجستاني (لم) ضعيف». و مع ذلك قد ذكره في
القسم الأول أيضا (١٣٥٣)، و قال: «محمد بن سالم بن أبي سلمة الكندي السجستاني (لم- جش) مهمل (كش)
مدحه» (انتهی). أقول: لم يرد مدحه في الكشي، و الأمر قد اشتبه على ابن داود جزماً.^۲

« توثیقی در مورد این راوی وارد نشده است، بلکه دیدی که ابن غضائری می‌گوید: در حدیث او ضعف است و
این شناخته شده نیست. ابن داود او را در قسم دوم ذکر کرده و گفته است: محمد بن سالم کندی سجستانی
ضعیف است» و با این وجود او را در قسم اول ذکر کرده گفته است: « محمد بن سالم ابو سلمه کندی سجستانی

۱ رجال ابن غضائری، ص ۸۲

۲ معجم رجال الحديث؛ ج ۱۷؛ ص ۱۰۹

مهمل است و کشی او را مدح کرده است. گویم: مدحی از کشی در مورد او وارد نشده است و امر بر ابن داود مشتبه شده است.»

پس این راوی یا ضعیف یا مجهول است.

عثمان بن سعید طویل: مرحوم نمازی می فرماید: لم يذكره پس ایشان مهمل است.

احمد بن سلیمان:

ایشان اگر احمد بن سلیمان حجال باشد، مجهول است و اگر ابو الحسین معینی باشد، ابن ندیم او را توثیق کرده است البته توثیق ابن ندیم برای ما معتبر نمی باشد پس مترجم مجهول است.

پس این روایت طبق طریق دوم مقبول است لکن از جهت دلالت ربطی به فقهای شیعه ندارد بلکه مربوط به فرقه‌ی منحرفه‌ی مرجئه است.

روایت هجدهم

و كان جملة من قتل من أصحاب علي عليه السلام تسعة، و لم يفلت من الخوارج إلا عشرة، و أتى علي عليه السلام على القوم، و هم أربعة آلاف، فيهم المخدج ذو الثدية، إلا من ذكرنا من هؤلاء العشرة، و أمر علي عليه السلام بطلب المخدج، فطلبوه، فلم يقدروا عليه، فقام علي عليه السلام عليه أثر الحزن لفقد المخدج، فانتهى إلى قتلى بعضهم فوق بعض، فقال: أفرجوا، ففرجوا يميناً و شمالاً و استخرجوه. فقال علي عليه السلام رضي الله عنه: الله أكبر، ما كذبت علي محمد، و إنه لناقص اليد ليس فيها عظم، طرفها حلمة مثل ثدى المرأة، عليها خمس شعرات أو سبع، رءوسها معقفة، ثم قال: ائتوني به، فنظر إلى عضده، فإذا لحم مجتمع على منكبه كثدى المرأة عليه شعرات سود إذا مدت اللحمة امتدت حتى تحاذي بطن يده الأخرى، ثم تترك فتعود إلى منكبه، فشئى رجله و نزل و خر لله ساجداً.

ثم ركب و مر بهم و هم صرعى، فقال: لقد صرعكم من غركم، قيل: و من غرهم؟ قال: الشيطان و أنفُسُ السوء، فقال أصحابه: قد قطع الله دابرهم إلى آخر الدهر، فقال: كلا و الذى نفسى بيده، و إنهم لفي أصلاب الرجال و أرحام النساء، لا تخرج خارجة إلا خرجت بعدها مثلها حتى تخرج خارجة بين الفرات و دجلة مع رجل يقال له الأشمط يخرج إليه رجل منا أهل البيت فيقتله، و لا تخرج بعدها خارجة إلى يوم القيامة.^۱

«همه کسانی که از اصحاب امام علی عليه السلام کشته شدند، نه نفر بودند و از خوارج بیشتر از ده نفر جان بدر نبرد و علی عليه السلام همه آن قوم را که چهار هزار نفر بودند و ناقص الخلقه پستانی نیز از آن جمله بود، بجز آن ده تن که گفتیم، هلاک کرد. علی عليه السلام گفت تا مخدج را جستجو کنند و جستند و نیافتند، علی عليه السلام برخاست و از یافت نشدن مخدج غمگین بود و به طرف کشته شدگان رفت، که بر سر هم ریخته بود و گفت: اینان را از هم جدا کنید. کشتگان را به چپ و راست جدا کردند و مخدج را بیرون آوردند. علی عليه السلام رضي الله عنه فرمود: الله اکبر! دروغ به محمد نبستم! وی ناقص الید بود که دستش استخوان نداشت و سر آن چون نوک پستان زن برآمده بود و پنج یا هفت موی بر آن بود که سر آن بهم پیچیده بود علی عليه السلام فرمود: او را نزد من بیاورید. و به بازوی او نگریست. بر بازویش گوشتی چون پستان زن روی هم بود و موهای سیاه داشت و چون گوشت کشیده می شد و تا کف دست می رسید و همین که رها می شد به طرف بازو برمی گشت. علی عليه السلام پای از زین بگردانید و فرود آمد و خدا را سجده کرد؛ پس از آن سوار شد و بر کشتگان گذشت و فرمود: شما را کسی کشت که مغروران کرد. گفتند: چه کسی مغرورشان کرد؟ فرمود: شیطان و نفوس بد. یاران امام گفتند: خدا برای همیشه ریشه آن ها را قطع کرد! فرمود: خیر! به خدائی که جان من به کف او است، در صلب مردان و رحم زنان هستند. هر یک از آنها

خروج کند، پس از او دیگری مانند وی بیاید؛ تا میان دجله و فرات یکی خروج کند که مردی اشمط^۱ همراه او باشد و مردی از خاندان ما علیه او خروج کند و او را بکشد. و پس از او تا روز قیامت خارجی نباشد.»
این روایت هم مربوط به خوارج است. البته خوارج ابتدا در ظاهر جزو سپاه اسلام بودند؛ ولی عقائد انحرافی داشتند و در برابر نص اجتهاد می کردند؛ در حالی که فقهای شیعه اعتقاداتی سالم دارند و در برابر ائمه علیهم السلام تسلیم هستند.

منابع روایت:

۱. المصنف ابن ابی شیبۀ: ج ۸، ص ۵۰۹ مسندا

عن عبید الله بن بشیر بن جریر البجلی: قال علی: إن آخر خارجة تخرج فی الإسلام بالرميلة رميلة الدسكرة، فیخرج إلیهم ناس فیکتلون منهم ثلثا و یدخل ثلث و یتحصن ثلث فی الدیر دیر مرمار^۲ فمنهم الأشمط، فیحصرهم الناس فینزلونهم فیکتلونهم فهي آخر خارجة تخرج فی الإسلام^۳

۲. الدر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم: ص ۳۷۱ همان متن مروج الذهب

۳. مروج الذهب: ج ۲، ص ۴۰۶

بررسی سند روایت:

کتاب الدر النظیم:

این کتاب کتابی ارزشی و مؤلف آن از بزرگان است.

آقای خوانساری در روضات می فرماید: کان فقیها محدثا

آقای افندی در ریاض می فرماید: الشیخ الفقیه کان من اجله الفقهاء

آقای مدرس در ریحانة الادب می فرماید: فقیه فاضل

مرحوم حر عاملی می فرماید: کان فاضلا فقیها عابدا

ایشان شاگرد مرحوم محقق حلی و سید ابن طاووس است.

مرحوم آقا بزرگ تهرانی می فرماید:

الدر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم للشیخ جمال الدین یوسف بن حاتم الشامی، تلمیذ المحقق الحلی الذی توفي (۶۷۶) و المجاز عن السید رضی الدین علی بن طاوس الحلی الذی توفي (۶۶۴) و هو کتاب جلیل فی بابه ینقل فیه عن مدینه العلم للشیخ الصدوق و کتاب النبوة له أيضا، فیظهر وجودهما عنده.^۴

الدر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم تألیف شیخ جمال الدین یوسف بن حاتم شامی شاگرد محقق حلی که متوفای ۶۷۶ بود و مجاز از سید رضی الدین علی بن طاوس که متوفای ۶۶۴ بود و این کتابی جلیل در این باب است و در آن از کتاب مدینه العلم شیخ صدوق نقل می کند و کتاب نبوت هم برای او است، پس ظاهر می شود که هر دو نزد او وجود داشته است.

۱ اشمط شخصی که رنگ بدن و موهای سر او به سرخی متمایل باشد.

۲ ذَیْرُ مَرْمَرٍ: من نواحی سامراً عند قنطرة و صیف، و کان عامرا کثیر الرهبان، و لأهل اللہو به إمام (معجم البلدان؛ ج ۲؛ ص ۵۳۶)

۳ المعجم الموضوعی لإحادیث الإمام المہدی علیه السلام: ص ۵۵۶

۴ الذریعة إلی تصانیف الشيعة؛ ج ۸؛ ص ۸۶

مرحوم مجلسی هم در مقدمه بحار از این کتاب تجلیل می‌کند:

و کتاب الدر النظیم کتاب شریف کریم مشتمل علی أخبار کثیره من طرقنا و طرق المخالفین فی المناقب و قد ینقل من کتاب مدینه العلم و غیره من الكتب المعتره و کان معاصرا للسید علی بن طاوس رحمه الله و قلّما رجعنا إلیه لبعض الجهات.^۱

«کتاب الدر النظیم کتابی شریف و کریم که مشتمل بر روایات زیادی از طرق ما و طرق مخالفین در مناقب است و او از کتاب مدینه العلم و غیر آن از کتب معتبره نقل می‌کند و معاصر سید علی بن طاوس بوده است و ما به جهاتی خیلی کم به آن رجوع کردیم.»

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

بحث ما پیرامون نقش علمای شیعه در دوران ظهور بود، هجده روایت در این زمینه مطرح کردیم که هیچ یک دلالت بر موضع‌گیری فقهایی شیعه در برابر امام زمان عجل الله تعالی فرجه در عصر ظهور نداشت. روایت آخری که نقل کردیم، روایتی از امیر مومنان علیه السلام درباره‌ی خوارج بود.

ادامه بررسی سند روایت هجدهم:

منبع اصلی این روایت کتاب مروج الذهب مسعودی بود.

علی بن حسین بن علی مسعودی:

در مورد مذهب مسعودی اختلاف است، کتاب اثبات الوصیه ایشان حکایت از شیعی بودن او دارد اما مروج الذهب او دال بر سنی بودن او است.

مرحوم مامقانی می‌فرماید:

علی بن الحسین بن علی المسعودی ابو الحسن الهذلی. نسباً الى مسعوده محله بغداد من وراء المأمونية قال فی المرصد و غیره. قال النجاشی علی بن الحسین بن علی المسعودی ابو الحسین الهذلی له کتاب المقالات فی اصول الدیانات کتاب الزلف کتاب الإستبصار کتاب بشر الحیوة کتاب بشر الأبرار کتاب الصفوة کتاب الهدایة الى تحقیق الولاية کتاب المعالی فی الدرجات و الإبانة فی اصول الدیانات رساله اثبات الوصیه لعلی بن ابیطالب علیه السلام «علی بن حسین بن علی مسعودی ابو الحسن هذلی، نسبت به مسعوده محله‌ای در بغداد. نجاشی گفت: برای او کتاب و مقالاتی در اصول دینان است: کتاب زلف، کتاب استبصار، کتاب بشر الحیوة، کتاب بشر الأبرار، کتاب الصفوة کتاب الهدایة الى تحقیق الولاية کتاب المعالی فی الدرجات و الإبانة فی اصول الدیانات رساله اثبات الوصیه لعلی بن ابیطالب علیه السلام»

سپس مرحوم مامقانی اقوال و ادله در مورد مسعودی را بیان می‌کند:

و تنقیح المقال فی هذا المجال ان المتحصّل منهم فی الرجل اقوال: احدها انه امامی ثقة و هو الحق الحقیق بالإتباع و ذلك ینحلّ الى دعویین: الاولى: كونه امامیاً و ذلك:

۱. هو ظاهر النجاشی و الفهرست حیث ذكره من غیر غمز فی مذهبه و قد بینا فی المقدّمه ظهوره فی كون الرجل امامیاً بل قول النجاشی له كتب فی الامامة نصّ فی ذلك

۲. و هو صریح عدّه فی الخلاصه و رجال ابن داود فی القسم و الباب الأوّل

۳. و هو ظاهر تعلیق الشهید الثانی ره حیث لم یعرض علی عدّ الخلاصه إیاه فی القسم الأوّل كما هی عادته

۴. و هو صريح عدّ الوجيزه و البلغه آياه ممدوحا فانه لا يطلق آلا على الإمامي الممدوح

۵. و بذلك صرح جماعة منهم ابن طائوس ايضا في كتاب النجوم حيث قال عند تعداد العلماء العاملين بالنجوم ما لفظه و منهم الشيخ الفاضل الشيعي علي بن الحسين بن علي المسعودي مصنف كتاب مروج الذهب الخ و منهم الفاضل المجلسي ره في مواضع من البحار منها عند تعداد الكتب التي اخذ منها من قوله كتاب الوصيه و كتاب مروج الذهب كلاهما للمسعودي الى ان قال في بيان الوثوق بالكتب التي اخذ منها و المسعودي عدّه النجاشي في فهرسته من رواه الشيعة و له كتب منها كتاب اثبات الوصيه لعلي بن ابيطالب عليه السلام و كتاب مروج الذهب مات سنه ثلث و ثلثين و ثلثمائة انتهى و ذكره في موضع اخر من البحار و قال هو من علمائنا الإماميه انتهى و قد عدّه الشيخ الحرّ ره ايضا في تكملة امل الامل المحصور على علماء الشيعة بل في عدّهم من كتبه رساله اثبات الوصيه لعلي بن ابيطالب عليه السلم في ذلك كفايه.

الثانيه كونه ثقة ضابطا و يدلّ عليه: قول المحقق الداماد في حاشيه على الكشي الشيخ الجليل الثقة الثبت المأمون الحديث عند العامة و الخاصه علي بن الحسين المسعودي ابو الحسن الهذلي ره انتهى مؤيدا بما سمعته من النجاشي من كونه شيخ اجازة الشيباني رحمه الله و شيوخ الاجازة لا يحتاجون الى التنصيص بالتوثيق بل يجري على رواياتهم حكم الصحيح كما بيّنا في المقدمة. ثانيها انه امامي ممدوح و هو الذي سمعت الحكم به من الوجيزه و البلغه اما كونه اماميا فلما مر و اما كونه ممدوحا فلكونه:

۱. صاحب الكتب المزبورة

۲. و شيخ اجازة و لكن قد سمعت التوثيق من المحقق الداماد ره و كونه شيخ اجازة يغني عن التوثيق و ليس مدحا فقط

ثالثها انه ضعيف و هو الذي اختاره الفاضل الجزائري حيث عدّه في الحاوي في قسم الضعفاء و لعلّه مبني على مسلكه من تضعيف كلّ من لم ينصّ السابِقون على توثيقه كما هو الغالب و عدم اكتفائه في المدح الملحق للإمامي بالحسان آلا بمدح قريب من التوثيق و ليس تضعيفه للتأمل في تشييعه و آلا لنّبه عليه مع انه لم يعهد من احد التوقف في تشييعه سوى ما نقله الفاضل الحائري في منتهى المقال عن ولد المولى الوحيد قدّهما من الاصرار على الخلاف و ادّعى كونه عاميا و هو من غرائب الكلام و سخايف الاوهام و لم نقف له على شاهد و لا مساعد و لعلّه قد اشتبه عليه الأمر من لقيه بالمسعودي فانّ المسعودي يطلق على اشخاص هو احدهم^۱.

«نتيجه اينكه در مورد مترجم اقوالى هست:

قول اول: او امامي و ثقة است و اين قول حق است و اين قول به دو ادعا برمي گردد: امامي بودن و ثقة بودن

الف: دلائل امامي بودن راوي:

۱. اين ظاهر قول نجاشي و شيخ طوسي در فهرست است زيرا اين دو نفر ايراد به مذهب او نگرفتند. بلكه قول نجاشي كه او كتابي در امامت دارد نص در امامي بودن او است.

۱ تنقيح المقال في علم الرجال (رحلي) ؛ ج ۲ ؛ ص ۲۸۲

۲. علامه در خلاصه و ابن داود او را در قسم اول ذکر کردند.

۳. مرحوم شهید ثانی متعرض اینکه علامه ایشان را در قسم اول ذکر کرده، نشده است.

۴. او در وجیزه و بلغه ممدوح شمرده شده است و ممدوح جز بر امامی ممدوح اطلاق نمی‌شود.

۵. جماعتی از علما به امامی بودن مترجم تصریح کردند از جمله ابن طاوس در کتاب النجوم هنگام بیان تعداد علمای عامل به علم نجوم از ایشان چنین نام برده است: شیخ فاضل شیعوی علی بن حسین بن علی مسعودی مصنف کتاب مروج الذهب و علامه مجلسی هم در موضعی از بحار به امامی بودن او تصریح کرده است از جمله هنگامی که کتاب‌هایی که از آن‌ها استفاده کرده را نام می‌برد از دو کتاب الوصیة و مروج الذهب نام می‌برد و می‌گوید: هر دو کتاب از مسعودی است و چون می‌خواهد از وثوق به کتبی که از آن‌ها نقل کرده صحبت کند، در مورد مسعودی می‌گوید: نجاشی در فهرست او را از روایت شیعه شمرده است و برای او کتبی است از جمله کتاب اثبات الوصیة لعلی بن ابیطالب علیه السلام و کتاب مروج الذهب، او در سال ۳۶۳ از دنیا رفت و همچنین در موضعی دیگر از بحار او را ذکر کرده و گفته است: او از علمای امامیه است. شیخ حر عاملی نیز در تکملة الامل که مشتمل بر علمای شیعه او را ذکر کرده است بلکه اینکه او جزء کسانی است که در اثبات وصیت علی بن ابی طالب علیه السلام رساله نوشته کفایت می‌کند.

ب. دلایل ثقه و ضابط بودن راوی:

۱. بیان محقق داماد در حاشیه بر کشی: شیخ، جلیل، ثقه، ثبت، مورد اطمینان در نقل حدیث نزد خاصه و عامه علی بن حسین مسعودی ابو الحسن هذلی و این تأیید می‌شود به آنچه نجاشی گفته که او شیخ اجازه‌ی شیبانی بود و شیخ الاجازه احتیاجی به نص در توثیق ندارد بلکه بر روایات آنان حکم روایات صحیح جاری می‌شود. قول دوم: مسعودی امامی ممدوح است؛ و این نظریه وجیزه و بلغه است. اما امامی بودن: او به آن ادله‌ای که گذشت.

اما دلایل ممدوح بودن راوی:

۱. صاحب کتب مذکوره بودن

۲. شیخ اجازه بودن

و لکن ایشان توثیق از محقق داماد دارد و شیخ اجازه بودن هم او را از توثیق بی‌نیاز می‌کند و مدح تنها نیست. قول سوم: ضعف مترجم و این قول فاضل جزائری است که او را در حاوی در قسم ضعفا شمرده است و شاید مبنای ایشان تضعیف همه‌ی کسانی که از قدما نص بر توثیق ندارند و تضعیف او به جهت تأمل در تشیع مسعودی نیست که اگر چنین بود بیان می‌کرد مضافاً اینکه توقف در تشیع مسعودی از کسی معهود نیست مگر آنچه فاضل حائری در منتهی المقال از فرزند وحید نقل کرده که اصرار بر عامی بودن مترجم دارد و این مطلبی است که شاهی بر آن نیست و شاید امر بر او مشتبه شده باشد.»

پس طبق نظر مرحوم مامقانی اکثراً قائل به شیعی و ثقه بودن مسعودی هستند البته کتاب مروج الذهب او خلاف شیعی بودن او را ثابت می‌کند؛ که در این صورت یا باید بگوئیم او تغییر رأی داده است یا بگوئیم کتاب اثبات الوصیه از ایشان نیست.

اما مرحوم شوشتري می‌فرماید:

لكن المستفاد من ظاهر مروه: أنه كان عامياً، كقوله: «باب ذكر خلافة أبي بكر الصديق»^۱ و قوله: «و لقبه عتيق، لبشارة النبي ﷺ أنه عتيق من النار، فسمي يومئذ عتيقا، و قيل: إنما سمى عتيقا لعتق امهاته»^۲ و قوله: «و كان أبو بكر أزهد الناس و أكثرهم تواضعا»^۳ إلى غير ذلك من كلماته. و أما قوله فيه: «نعت الإمام أن يكون معصوما من الذنوب ... الخ» فلم يقل ذلك من قبل نفسه، بل قال: إن الإمامية قالوا هكذا. و إنما كتاب يستفاد منه إماميته كتابه «إثبات الوصية»^۴.

«آنچه از ظاهر مروج الذهب استفاده می شود اینکه او عامی است. مانند قول او در مروج: " باب ذکر خلافت ابو بکر صدیق " و قول او " لقب ابو بکر عتیق بود به جهت بشارت پیامبر ﷺ به اینکه او آزاد از آتش است پس عتیق نامیده شد. یا به جهت آنکه کنیزانش را آزاد کرد. » و قول او « ابو بکر زاهدترین و متواضع ترین مردم بود. » چنین تعبیراتی در مورد ابو بکر ادبیات یک شیعه نیست.

اما قول او که " صفت امام چنین است که باید از ذنوب معصوم باشد " این کلام را از جانب خودش نگفته است بلکه گفته امامیه چنین می گویند. و امامی بودن او تنها از کتاب اثبات الوصیه او استفاده می شود. » بعضی گفته اند: کتاب اثبات الوصیه تألیف مسعودی نیست.

طبقات شافعی سبکی نام ایشان را ذکر می کند، سبکی در این کتاب نام علمای شافعی را جمع آوری کرده است. پس با توجه به حرف سبکی و عبارات و ادبیات خود مسعودی در مروج الذهب نمی توان شیعه بودن او را استفاده کرد و نیازی هم به اثبات شیعه بودن او نیست. مسعودی عامی است؛ اما در کارش مقبول و ثقه هست. پس روایت امیر مومنان علیه السلام در مورد خوارج را از او قبول می کنیم.

۱ مروج الذهب: ۲/ ۲۹۷.

۲ مروج الذهب: ۲/ ۲۹۸.

۳ مروج الذهب: ۲/ ۲۹۸.

۴ قاموس الرجال؛ ج ۷؛ ص ۴۳۴

روایت نوزدهم

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ يُونُسَ بْنِ زُبَيَّانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ أَوَّلُ خَارِجَةٍ خَرَجَتْ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ بِمَرْجٍ دَانِقٍ وَهُوَ بِالشَّامِ وَخَرَجَتْ عَلَى الْمَسِيحِ بَحْرَانَ وَخَرَجَتْ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالنَّهْرَوَانِ وَيَخْرُجُ عَلَى الْقَائِمِ بِالدَّسْكَرَةِ وَدَسْكَرَةُ الْمَلِكِ ثُمَّ قَالَ لِي كَيْفَ مَالِحٍ دِيرَبِينَ مَاكِ مَالِحٍ يَعْنِي عِنْدَ قَرْيَتِكَ وَهُوَ بِالنَّبْطِيَّةِ وَذَآكَ أَنَّ يُونُسَ كَانَ مِنْ قَرْيَةِ دِيرَبِينَ مَا يُقَالُ الدَّسْكَرَةُ إِلَى عِنْدِ دِيرَبِينَ مَا.^۱

«از حضرت صادق عليه السلام شنیدم می‌فرمود: اول فتنه‌ای که برای موسی بن عمران برانگیخته شد در مرج دانق که محلی است در شام، بود و برای عیسی مسیح در حران و برای امیر مؤمنان عليه السلام در نهروان و برای قائم ما در دسکره دسکره‌الملک. بعد به زبان نبطی فرمود: "کیف مالح دیر بیرما" یعنی دسکره محلی است نزدیکی دیر بیرما، که محل سکونت یونس بن ظبیان آنجا بود.»

منابع روایت:

۱. بصائر الدرجات: ص ۳۳۶ ب ۱۱ ح ۱۲
۲. بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۸۴ ب ۵ ح ۷۶- از البصائر.
۳. معجم الأحادیث الإمام المهدی عليه السلام: ج ۵؛ ص ۲۸۳

بررسی سند روایت:

کتاب بصائر الدرجات:

مرحوم مجلسی می‌فرماید:

و کتاب بصائر الدرجات للشيخ الثقة العظيم الشأن محمد بن الحسن الصفار.^۲ «کتاب بصائر الدرجات تألیف شیخ، ثقه و عظیم الشأن محمد بن حسن صفار است.»

مرحوم آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید:

بصائر الدرجات لأبي جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي المتوفى بها سنة ۲۹۰، ذكر النجاشي و الشيخ في الفهرس أنه يرويه عنه محمد بن يحيى العطار، و يروى عنه أيضا محمد بن الحسن الوليد سائر كتبه غير بصائر الدرجات هذا، و هو يروى عن الإمام العسكري عليه السلام.^۳

۱ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليه السلام؛ ص ۳۳۶

۲ بحار الأنوار؛ ج ۱؛ ص ۷

۳ الذريعة إلى تصانيف الشيعة؛ ج ۳؛ ص ۱۲۴

«بصائر الدرجات تألیف ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی متوفای سال ۲۹۰ است، نجاشی و شیخ در فهرست ذکر کردند که محمد بن یحیی عطار از او روایت می‌کند و همچنین محمد بن حسن ولید دیگر کتب او غیر از بصائر را روایت می‌کند، و صفار از امام عسکری علیه السلام روایت می‌کند.»

محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی:

مجموع روایاتی که با عنوان صفار در کتب اربعه نقل شده است قریب ۶۰۰ روایت است.

نظر مرحوم نجاشی:

كان وجهها في أصحابنا القميين، ثقة عظيم القدر راجحاً^۱ قليل السقط في الرواية.^۲

پس در شخصیت صفار بحثی نیست.

اما به کتاب او دو طریق است: ۱. طریق مرحوم نجاشی:

و أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه عنه بجميع كتبه و بصائر الدرجات.^۳

پس مرحوم نجاشی به این کتاب طریق دارد و طریق او هم صحیح است.

۲. طریق شیخ طوسی:

محمد بن الحسن الصفار: قمی، له كتب مثل كتب الحسين بن سعيد و زیاده، كتاب بصائر الدرجات، و غیره، و له مسائل، كتب بها إلى أبي محمد الحسن بن علي العسكري عليه السلام. أخبرنا بجميع كتبه و روایاته، ابن أبي جيد، عن ابن الوليد، عنه.^۴

ابن ابی جید ثقه است؛ زیرا از مشایخ مرحوم نجاشی است.

پس هم شخصیت صفار معتبر است و هم کتاب او و هم طریق به این کتاب صحیح است.

پس سند این روایت بدون اشکال است.

۱ معنای راجح: مرحوم مامقانی در مقیاس می‌فرماید:

من اللّازم علی کاتب الحدیث صرف الهمّة الی ضبطه و تحقیقه شکلا و نقطا حتّی یؤمن معهما اللّیس بکلمه اخرى مغیره للحدیث لیؤدیه کما سمعه و لا یكون قد کذب من حیث لا یشعر علی المعصوم علیه السّلم و المراد بالنّقط ظاهر و هو تمیز المهمل عن المعجم و ذی النّقطه الواحده عن ذی النّقطتين کالباء و الیاء و ذی النّقط من فوق عن ذی النّقطه من تحت کالباء و التّاء و بالشّکل تقييد الأعراب سیما حیث یقع الإشتباه بغیره و قد قیل انّ التّصاری کفروا بلفظه اخطأوا فی اعجامها و شکلها قال الله تع فی الإنجیل لعیسی انت نبّی و لدتک من البتول فصحفوها و لدتک مخففا فقالوا المسیح بن الله و نقل انّ عثمان بن عفّان کتب للذی ارسله امیرا الی مصر اذا جانکم فاقبلوه فصحفوها فاقتلوه فجری ما جری و کتب بعض الخلفاء الی عامل له ببلدان احص المحسنین ای بالعدد فصحفها بالمعجمه فخصاهم (مقیاس ؛ ج ۳ ؛ ص ۱۹۹)

بر کاتب حدیث لازم است که همت در ضبط و تحقیق حدیث از جهت شکل و نقطه‌ها داشته باشد تا از اشتباه کلمه به کلمه‌ی دیگر که معنای حدیث را تغییر می‌دهد در ایمن باشد تا حدیث را همانگونه که شنیده ادا کند و از روی نفهمی کذب به معصوم نسبت ندهد و مراد به نقط ظاهر است و آن تمیز مهمل از معجم تمیز یک نقطه از دو نقطه مانند یاء و تمیز صاحب نقطه از فوق با کلمه صاحب نقطه از تحت مانند یاء و تاء و مراد به شکل تقييد اعراب خصوصا جائی که اشتباه رخ می‌دهد و گفته شده است که نصارا کفر ورزیدند به جهت نقطه‌ای که در اعجام و شکل آن خطا کردند، خداوند در انجیل به عیسی فرمود: تو پیامبر که از بتول به دنیا آوردمت پس بتول را حذف کردند و گفتند: مسیح فرزند خداوند است و عثمان به امیر خود در مصر نوشت هنگامی آمدند از آنان استقبال کن پس در نوشته دست بردند که معنای آن شد چون آمدند آنان را به قتل برسان و چنان شد که شد و نقل شده که یکی از خلفا به حاکم خود نوشت محسنین را شمارش کن پس «احص» را «احص» خوانده و تمام محسن نام‌ها را اخص کرد.

۲ رجال النجاشی ؛ ص ۳۵۴

۳ رجال النجاشی ؛ ص ۳۵۴

۴ معجم رجال الحدیث ؛ ج ۱۶ ؛ ص ۲۶۴

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه
ادامه بررسی سند روایت نوزدهم:

حسن بن علی:

مرحوم خوئی در ترجمه هر راوی، اسامی اساتید (الذین روی عنهم) و شاگردان آن راوی (و الذین روی عنه) را ذکر می‌کند.

مرحوم خوئی با عنوان حسن بن علی چهار نفر را نام می‌برد:

۱. حسن بن علی بن عبد الله بغدادی، اگر ایشان باشد، مهمل است.
 ۲. حسن بن علی بن عبد الملك زیات، اگر ایشان هم باشد، مهمل است.
 ۳. حسن بن علی بن نعمان: ایشان ثقة است.
 ۴. حسن بن علی زبیری: ایشان هم ثقة است.
- پس حسن بن علی مشترک بین دو نفر ثقة و دو نفر مهمل است.

احمد بن هلال عبرتائی:

از جانب امام زمان عجل الله تعالی فرجه نامه‌ای در محکومیت او صادر گشت:

[رجال الکشی] **عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَرَاغِيِّ قَالَ: وَرَدَ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ نُسخَةُ مَا كَانَ خَرَجَ مِنْ لَعْنِ ابْنِ هِلَالٍ وَكَانَ ابْتِدَاءُ ذَلِكَ أَنْ كَتَبَ عليه السلام إِلَى قَوَامِهِ بِالْعِرَاقِ اخْذَرُوا الصُّوفِيَّ الْمُتَصَنِّعَ...**^۱
«احمد بن ابراهيم مراغي گفت: نسخه‌ای از لعن ابن هلال به قاسم بن علا رسید. در اول امر امام عليه السلام به کارداران عراقی خود نوشت که از این صوفی متظاهر بپرهیزید.»

نظر مرحوم خوئی:

أقول: لا ينبغي الإشكال في فساد الرجل من جهة عقيدته، بل لا يبعد استفادة أنه لم يكن يتدين بشيء، و من ثم كان يظهر الغلو مرة، و النصب أخرى، و مع ذلك لا يهمننا إثبات ذلك، إذ لا أثر لفساد العقيدة، أو العمل في سقوط الرواية عن الحجية، بعد وثاقة الراوي.

فالمتحصل: أن الظاهر أن أحمد بن هلال ثقة، غاية الأمر أنه كان فاسد العقيدة، و فساد العقيدة لا يضر بصحة رواياته، على ما نراه من حجية خبر الثقة مطلقا. و كيف كان، فطريق الصدوق إليه، أبوه، و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن هلال، و الطريق صحيح.^۲

«شایسته نیست در فساد این مرد از جهت عقیده شک کنیم، بلکه بعید نیست چنین برداشت شود که او به چیزی متدین نبوده است، و به همین جهت است که یک بار غلو در او ظاهر است، دیگر بار نصب، و با این وجود

۱ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۳۱۹

۲ معجم رجال الحديث، ج ۳، ص ۱۵۲

اثبات این مطلب برای ما مهم نیست، زیرا اثری برای فساد عقیده و عمل برای سقوط روایت او از حجیت بعد از وثاقت او نیست.

نتیجه اینکه: ظاهر این است که احمد بن هلال ثقه است، نهایتاً اینکه او اعتقادات فاسدی داشته است و فساد عقیده به صحت روایت ضرر نمی‌زند؛ بنا بر آنچه ما به آن اعتقاد داریم در حجیت خبر ثقه. «

اما به نظر ما احمد بن هلال عبرتائی با توجه به روایاتی که در مذمت او صادر شده و مورد لعن و نفرین امام علیه السلام قرار گرفته، ثقه نمی‌باشد.

عثمان بن عیسی العامری:

ایشان شخصیت بزرگی است و از او بیش از ۷۵۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است. البته او واقفی و اختلاس-گر است.

مرحوم نجاشی می‌فرماید:

و كان شيخ الواقفة و وجهها، و أحد الوكلاء المستبدین بمال موسى بن جعفر علیه السلام، روی عن أبي الحسن علیه السلام. ذكره الكشي في رجاله. و ذكر نصر بن الصباح قال: كان له في يده مال - يعني الرضا علیه السلام فمنعه فسخط عليه. قال: ثم تاب و بعث إليه بالمال، و كان يروي عن أبي حمزة، و كان رأى في المنام أنه يموت بالحائر على صاحبه السلام، فترك منزله بالكوفة، و أقام بالحائر حتى مات و دفن هناك. صنف كتاباً.^۱

«او شیخ و بزرگ واقفیه بود، و یکی از وکلای بود که به مال موسی بن جعفر علیه السلام استبداد کرد. از ابو الحسن روایت کرده است، کشی او را در رجالش ذکر کرده است و نصر بن صباح را ذکر کرده که گفت: امام رضا علیه السلام در دست او مالی داشت پس آن را از امام منع کرد و امام بر او غضب کردند. گفت: سپس توبه کرد و اموال را نزد امام فرستاد، و از ابو حمزه روایت می‌کرد، و در خواب دید که در حائر (سلام بر صاحبش باد!) می‌میرد، پس خانه‌اش در کوفه را ترک کرد و در حائر اقامت کرد تا از دنیا رفت و در آنجا دفن شد، او کتاب‌هایی تصنیف کرد.»

مرحوم خوئی می‌فرماید:

لا ينبغي الشك في أن عثمان بن عيسى كان منحرفاً عن الحق و معارضاً للرضا علیه السلام، و غير معترف بإمامته، و قد استحل أموال الإمام علیه السلام، و لم يدفعها إليه! و أما توبته و رده الأموال بعد ذلك فلم تثبت، فإنها رواية نصر بن الصباح، و هو ليس بشيء، و لكنه مع ذلك كان ثقةً بشهادة الشيخ، و علي بن إبراهيم، و ابن شهر آشوب المؤيدة بدعوى بعضهم أنه من أصحاب الإجماع.^۲

«شایسته نیست شک در اینکه عثمان بن عیسی منحرف از حق و معارض با امام رضا علیه السلام بود و معترف به امامت امام علیه السلام نبود، و اموال امام علیه السلام را حلال شمرد و به ایشان تحویل نداد! اما توبه‌ی او و رد اموال ثابت نشده و روایتی که بر این مطلب دلالت دارد روایت نصر بن صباح است و آن هم معتبر نیست، لکن با این وجود او ثقه

۱ رجال النجاشی، ص ۳۰۰

۲ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۳۲

است به جهت شهادت شیخ، علی بن ابراهیم و ابن شهر آشوب که تأیید می‌شود به ادعای بعضی که او از اصحاب اجماع است.»

مرحوم **طوسی** در عده می‌فرماید:

عمل الطائفة بروایاته لوثاقته و تخرجه عن الكذب. كما ورد في طريق أسانيد كامل الزيارات. «عمل طائفه به روایات او به جهت وثاقت و دور بودن او از کذب است.»

مرحوم **شیخ** در الغیبة می‌فرماید:

و قد روى السبب الذى دعا قوما إلى القول بالوقف. فروى الثقات أن أول من أظهر هذا الاعتقاد على بن أبي حمزة البطائني و زياد بن مروان القندي و عثمان بن عيسى الرواسي طمعوا في الدنيا و مالوا إلى حطامها و استمالوا قوما فبدلوا لهم شيئا مما اختانوه من الأموال - نحو حمزة بن بزيع و ابن المكارى و كرام الخثعمي و أمثالهم **فَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: مَاتَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ ^{عليه السلام} وَ لَيْسَ مِنْ قَوْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عِنْدَهُ الْمَالُ الْكَثِيرُ وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ وَقْفِهِمْ وَ جَحْدِهِمْ مَوْتَهُ طَمَعاً فِي الْأَمْوَالِ.**^۱

«در مورد سببی که منجر شد عده‌ای معتقد به وقف شده و واقفیه ایجاد شد روایات و اخباری وجود دارد از جمله:»

از افراد مطمئن روایت شده است: اولین اشخاصی که این اعتقاد را اظهار کردند، «علی بن ابی حمزه بطائنی» و «زیاد بن مروان قندی» و «عثمان بن عیسی رواسی» بودند که به مال دنیا طمع کردند و نظر عده‌ای را هم به خود جلب نمودند؛ آن عده هم اموالی را در اختیارشان قرار دادند و ایشان هم مثل «حمزه بن بزیع» و «ابن مکاری» و «کرام خثعمی» و دیگران، در اموال مردم خیانت کردند.»

پس عثمان بن عیسی هم مخالفت با امام معصوم داشته و هم ادای امانت و اموال نکرده است ولی از طرفی ۷۵۰ روایت از او در کتب اربعه نقل شده است. حال اگر کثرت روایت را اصل قرار دهیم که «الاصل دلیل حیث لا دلیل» و اگر کثرت روایت را دلیل قرار دهیم، با تضعیفات تعارض می‌کند. همچنین توثیق شیخ طوسی و ابن شهر آشوب و مرحوم قمی با تضعیفات تعارض می‌کند و هر دو تساقط می‌کنند و در نتیجه طبق مبنای مرحوم خوئی این شخص مجهول می‌شود. نتیجه اینکه ایشان ضعیف است.

نقش علما در عصر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه

رد ادعای مخالفت علمای شیعه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه
ادامه بررسی سند روایت نوزدهم:

یونس بن ظبیان:

از ایشان ۴۱ روایت در کتب اربعه نقل شده است، او انحراف در عقیده داشته است.

روایات در ذم یونس بن ظبیان:

مرحوم کشی نقل می‌کند:

۱. قال محمد بن مسعود: یونس بن ظبیان متهم غال.^۱ «محمد بن مسعود گفت: یونس بن ظبیان متهم و غالی است.»

۲. حدثنی محمد بن قولویه القمی، قال: حدثنی سعد بن عبد الله، قال: حدثنی محمد بن عیسی، عن یونس، قال: سمعت رجلا من الطیارة يحدث أبا الحسن الرضا عجل الله تعالی فرجه عن یونس بن ظبیان، أنه قال: كنت فی بعض اللیالی و أنا فی الطواف فإذا نداء من فوق رأسی: یا یونس انی أنا الله لا إله الا أنا فاعبدنی و أقم الصلاة لذكری، فرفعت رأسی فإذا ج^۲.

فغضب أبو الحسن عجل الله تعالی فرجه غضبا لم یملك نفسه، ثم قال للرجل: أخرج عنی لعنک الله، و لعن من حدثک، و لعن یونس بن ظبیان ألف لعنة يتبعها ألف لعنة كل لعنة منها تبلغک قعر جهنم، أشهد ما ناداه الا شیطان، أما أن یونس مع أبی الخطاب فی أشد العذاب مقرونان، و أصحابهما الی ذلك الشیطان مع فرعون و آل فرعون فی أشد العذاب، سمعت ذلك من أبی عجل الله تعالی فرجه. قال یونس: فقام الرجل من عنده فما بلغ الباب الا عشر خطا حتی صرع مغشیا علیه و قد قاء رجیعه و حمل میتا.

فقال أبو الحسن عجل الله تعالی فرجه: أتاه ملک بیده عمود فضرب علی هامته ضربة قلب فیها مثنائه حتی قاء رجیعه و عجل الله بروحه الی الهاویة، و ألحقه بصاحبه الذی حدثه، بیونس بن ظبیان، و رأى الشیطان الذی کان یتراءى له.^۳

«یونس گفت: شنیدم از مردی که جزء غالیان بود با حضرت رضا عجل الله تعالی فرجه در باره یونس بن ظبیان صحبت می‌کرد که او گفت: در یکی از شب‌ها طواف خانه کعبه می‌کردم ناگاه ندائی از بالای سرم شنیدم: یونس من خدای یکتایم که خدائی جز من نیست مرا بپرست و نماز را بیاد من بپای دار سر بلند کردم ناگهان جبرئیل را دیدم.

۱ اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی ؛ ج ۲ ؛ ص ۶۵۷

۲ کنایه از حضرت جبرئیل عجل الله تعالی فرجه است.

۳ اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی ؛ ج ۲ ؛ ص ۶۵۷

از شنیدن این سخن چنان علی بن موسی الرضا علیه السلام خشمگین شد که نتوانست خودداری کند به آن مرد فرمود: از پیش من خارج شو خدا تو را و کسی که این حدیث را برایت نقل کرده و یونس بن ظبیان هزار بار لعنت کند و متعاقب آن هزار لعنت دیگر که هر یک از آن لعنت‌ها تو را رهسپار قعر جهنم کند من گواهی می‌دهم که جز شیطان کس دیگری به او چنین نگفته است. یونس و ابو الخطاب در شدیدترین عذاب گرفتارند و یاران آن دو تا این شیطان با فرعون و هواداران در شدیدترین عذاب‌ها مبتلایند این سخن را از پدرم (موسی بن جعفر علیه السلام) شنیدم.

یونس گفت: آن مرد از جای حرکت کرده هنوز ده قدم به درب خانه مانده بود که بر زمین مدهوش افتاد و مدفوعش از راه دهان او خارج شد و از دنیا رفت، حضرت رضا علیه السلام فرمود: فرشته‌ای که بر دست گریزی داشت چنان بر سر او نواخت که از درون زیر رو شد و مدفوعش از دهنش خارج شد. خداوند روح او را به هاویه جهنم برد و به دوستش که از یونس بن ظبیان برایش آن حدیث را نقل کرده بود، ملحق شد. همان شیطانی را که او مشاهده کرده بود این شخص نیز دید.»

۳. حدثنی أحمد بن علی، قال: حدثني أبو سعيد الادمي، عن أبي القاسم عبد الرحمن بن حماد، عن ابن فضال، عن غالب بن عثمان، عن عمار ابن أبي عنبسة، قال: هلكت بنت لأبي الخطاب، فلما دفنها اطلع يونس بن ظبيان في قبرها، فقال: السلام عليك يا بنت رسول الله.^۱

«عمار بن ابی عنبسه گفت: دختر ابو الخطاب از بین رفت. پس چون او را دفن کرد، یونس بن ظبیان سر در قبر او کرد و گفت: السلام عليك يا بنت رسول الله.»

پس یونس بن ظبیان چنین شخصیت منحرف با یک چنین طرفدارانی است. البته روایاتی هم در مدح یونس بن ظبیان نقل شده است.

روایات در مدح یونس بن ظبیان:

۱. حدثنی محمد بن قولویه، عن سعد بن عبد الله بن أبي خلف القمي، عن الحسن بن علي الزيتوني، عن أبي محمد القاسم بن الهروي، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن يونس بن ظبيان؟ فقال: رحمه الله و بنی له بیتا فی الجنة، کان و الله مأمونا علی الحديث.^۲

«هشام بن سالم گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد یونس بن ظبیان سؤال کردم؟ پس فرمود: خداوند او را رحمت کند و خانه‌ای برای او در بهشت بسازد. به خدا قسم در نقل حدیث مورد اطمینان بود.»
مرحوم کشی در مورد این حدیث می‌گوید:

ابن الهروی مجهول، و هذا حدیث غیر صحیح، مع ما قد روی فی یونس بن ظبیان. «ابن هروی مجهول است، و این حدیث صحیح نیست، علاوه بر آنچه در مورد یونس بن ظبیان روایت شد.»
مرحوم کشی در شرح حال ابو سمینه نام کذابین را ذکر می‌کند و از یونس بن ظبیان هم نام می‌برد.

۱ اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي ؛ ج ۲ ؛ ص ۶۵۸

۲ اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي ؛ ج ۲ ؛ ص ۶۵۸

۲. ما تقدم في ترجمة الفيض بن المختار من نص أبي عبد الله عليه السلام على ابنه موسى عليه السلام، و قوله عليه السلام لفيض: هو صاحبك الذي سألت عنه و أقر له بحقه، قال: فقممت حتى قبلت رأسه و دعوت الله له، فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنه لم يؤذن له في أمرك منك، قلت: جعلت فداك أخبر به أحدا؟ قال: نعم، أهلك و ولدك و رفقاءك، و كان معي أهلي و ولدي و يونس بن ظبيان من رفقائي، فلما أخبرتهم حمدوا الله على ذلك كثيرا، و قال يونس: لا و الله حتى أسمع ذلك منه و كانت فيه عجلة، فخرج فاتبعته، فلما انتهيت إلى الباب سمعت أبا عبد الله عليه السلام قد سبقني، و قال: الأمر كما قال لك الفيض، قال: سمعت و أطعت.^۱

«فيض بن مختار در حدیث مفصلی راجع به امامت حضرت موسی بن جعفر عليه السلام نقل کرد که حضرت صادق عليه السلام فرمود: این امام تو است که راجع به او سؤال می‌کردی! او موسی بن جعفر عليه السلام است. اکنون حرکت کن و اقرار بحق او بنما. من از جای حرکت کردم و دست و سرش را بوسیدم و آن جناب را دعا کردم. حضرت صادق عليه السلام فرمود: ولی هنوز اجازه این کار را به او نداده‌اند.

عرض کردم: فدایت شوم این جریان را به کسی نگویم؟ فرمود: بله به خانواده و فرزندان و دوستان همراهت. اتفاقا خانواده و فرزندانم همراهم بودند و از دوستانم یونس بن ظبیان نزد ما بود جریان امامت موسی بن جعفر عليه السلام را به آن‌ها گفتم همه شاد شدند و خدا را ستایش کردند.

یونس بن ظبیان گفت: من باید از خود ایشان بشنوم فوری رفت. من نیز از پی او رفتم او جلوتر از من داخل شد همین که نزدیک درب رسیدم، شنیدم حضرت صادق عليه السلام می‌فرماید: جریان همان است که فیض به تو گفته. گفت بسیار خوب قبول کردم.»

یونس بن ظبیان مورد اختلاف است و روایات در ذم او زیاد است و روایات ذامه او از جهت سند مشکلی ندارد.

مرحوم خوئی می‌فرماید:

أما الكلام من جهة الوثيقة:

۱. فقد وثقه علي بن إبراهيم، حيث وقع في إسناده التفسير: فقد روى عن أبي عبد الله عليه السلام، و روى عن أبي عبد الله عليه السلام، و روى عنه محمد بن سنان. تفسير القمي: سورة الفرقان، في تفسير قوله تعالى: (يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ).

۲. و عده ابن شهر آشوب من الثقات الذين رووا النص على أبي الحسن موسى عليه السلام من أبيه. المناقب: الجزء ۴، باب إمامة أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام، فصل في معالي أموره (الصادق) عليه السلام.

و لكن هذا يعارض بما ذكره الكشي في ترجمة محمد بن علي الصيرفي، عن الفضل بن شاذان، من قوله: «من الكذابين المشهورين أبو الخطاب، و يونس بن ظبيان، و يزيد الصائغ، و محمد بن سنان، و أبو سمينه أشهرهم». و يؤيد ذلك، ما ذكره ابن الغضائري من أن يونس بن ظبيان: «كوفي، غال، وضاع للحديث، روى عن أبي عبد الله عليه السلام، لا يلتفت إلى حديثه.^۲

۱ معجم رجال الحديث؛ ج ۲۱؛ ص ۲۰۶

۲ معجم رجال الحديث؛ ج ۲۱؛ ص ۲۰۷

«از جهت وثاقت راوی:

۱. به تحقیق علی بن ابراهیم او را توثیق کرده است؛ زیرا او در اسناد تفسیر است: و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است و محمد بن سنان از او روایت کرده است. تفسیر قمی: سوره فرقان در تفسیر (يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ).

۲. ابن شهر آشوب او را از ثقاتی شمرده که نص بر امامت امام کاظم علیه السلام از جانب پدرشان را روایت کردند. و لکن این توثیقات معارض است با آنچه کشی در ترجمه‌ی محمد بن علی صیرفی ذکر کرده از فضل بن شاذان که گفته: «از کذابین مشهور ابو الخطاب، یونس بن ظبیان، یزید صائغ، محمد بن سنان و ابو سمینه مشهورترین آنها است.» و این تضعیف را کلام ابن غضائری تأیید می‌کند که در مورد یونس بن ظبیان گفته است: «او اهل کوفه، غالی، جاعل حدیث، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و به احادیث او اعتنائی نمی‌شود.» پس توثیقات یونس بن ظبیان با تضعیفات او تعارض و تساقط می‌کنند و در نتیجه او مجهول است. پس روایت نوزدهم از جهت سند ضعیف است. البته روایت را قبول می‌کنیم؛ زیرا شواهدی بر آن وجود دارد که خوارج جزو مخالفین حضرت هستند و این روایت هم ربطی به فقه‌های شیعه نداشت.

نتیجه:

تمام روایاتی که در این زمینه نقل شده بود را بیان کردیم. لکن روایات داللتی بر مخالفت فقه‌های شیعه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه نداشت. بنا بر این ادعای مخالفت فقه‌های شیعه با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه در هنگام ظهور ادعائی بدون دلیل است؛ بلکه فقه‌های شیعه نقش زمینه‌ساز و مروج فرهنگ مهدوی را دارند و روایات، بیانگر پاداش عظیم آنان در قیامت است.